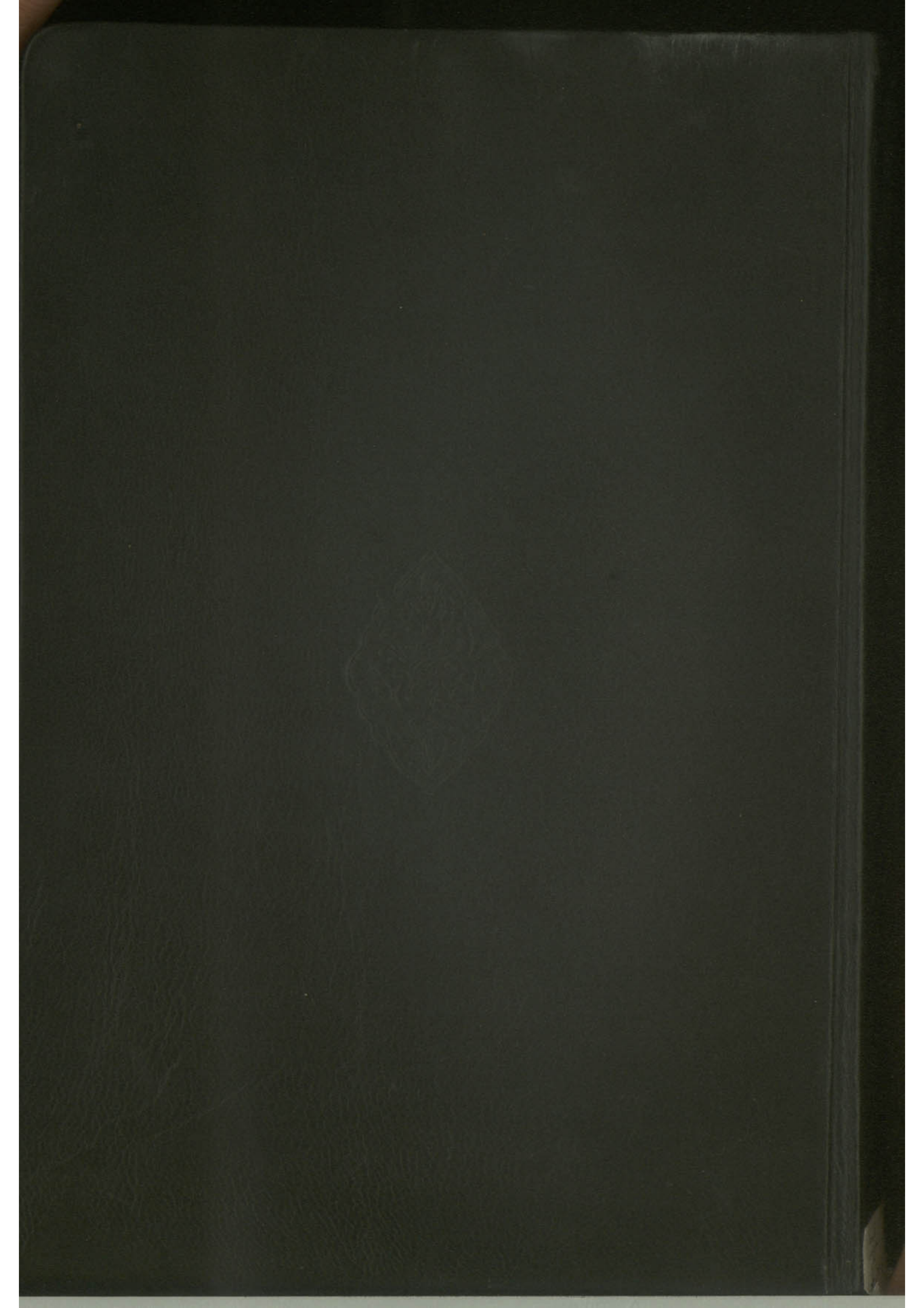
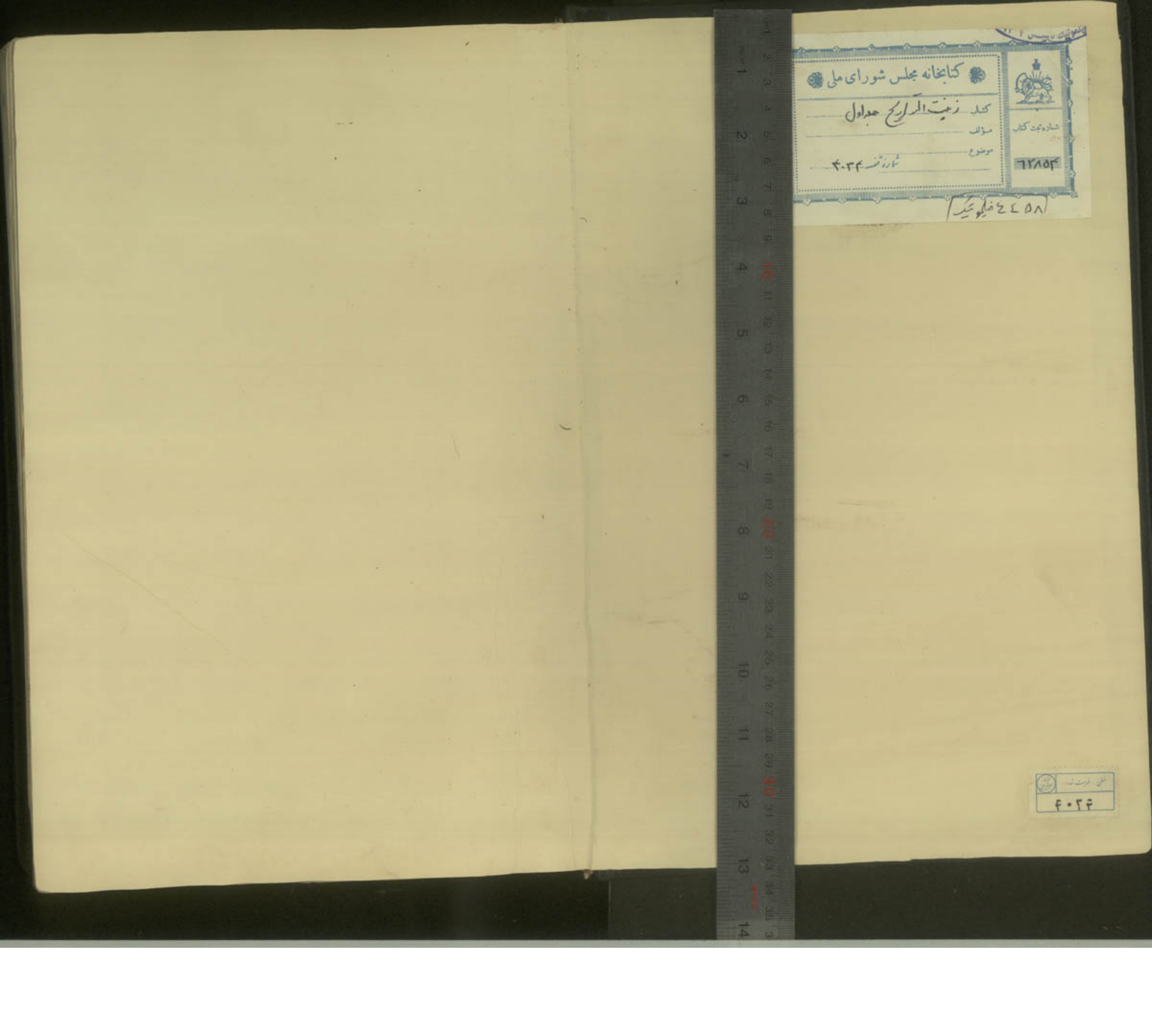
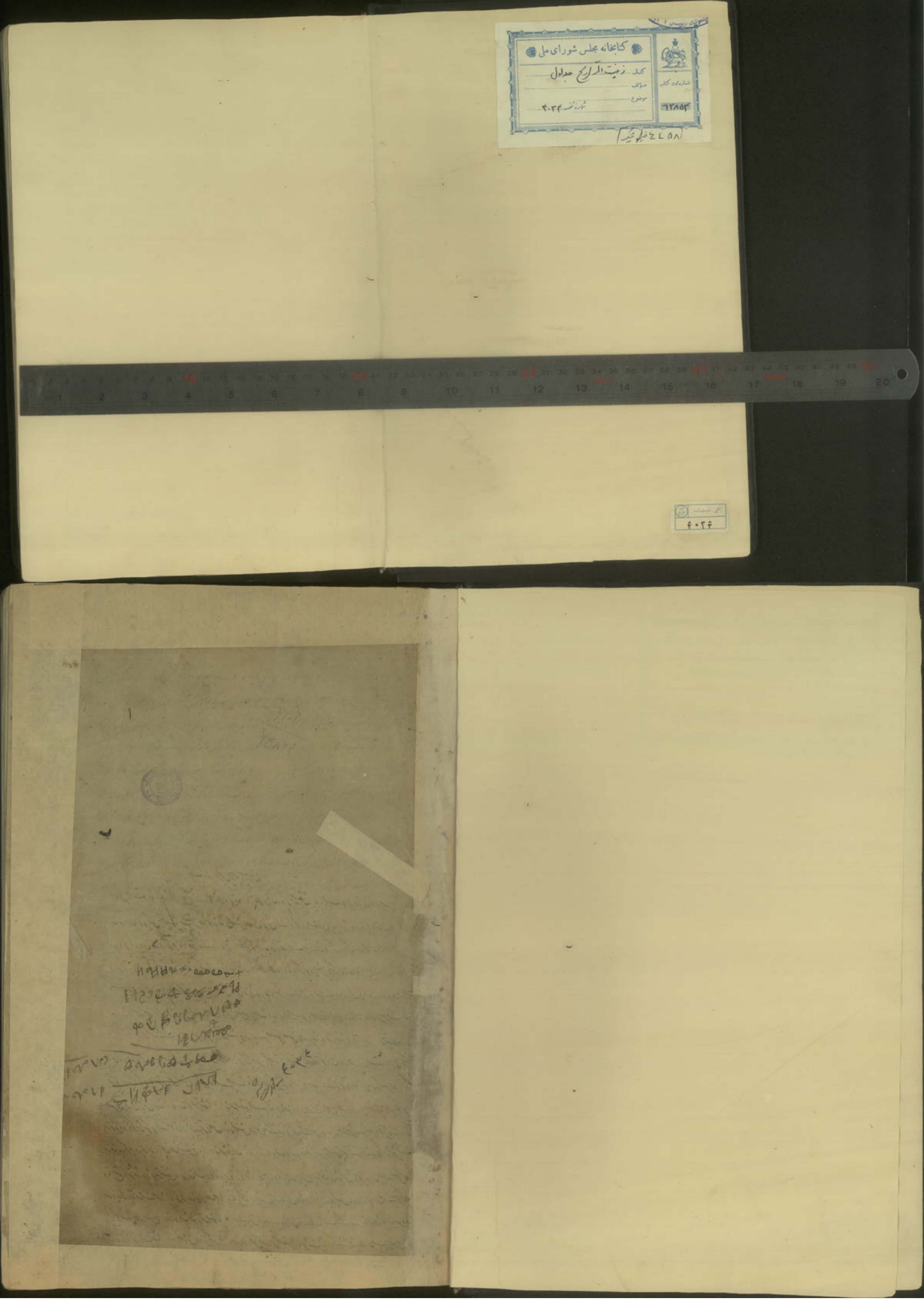
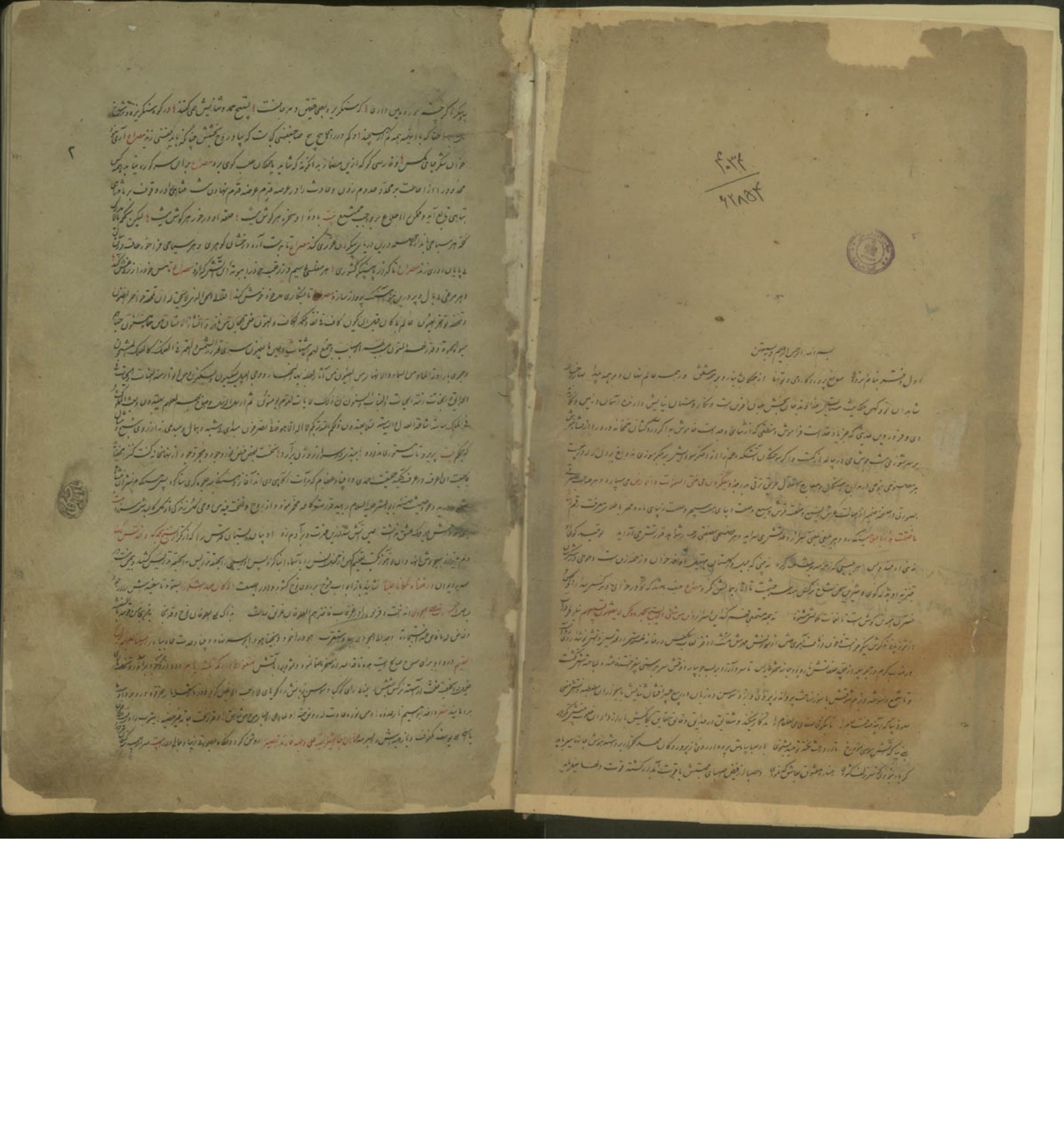




کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب زینت المدایح جلد اول
مؤلف
موضوع
شماره قفسه ۴۰۳۴
شماره ثبت کتاب
۶۲۸۵۴
۴۴۵۸ فیلم تیک
۴۰۳۴



کتابخانه مجلس شورای ملی
جلد زینت التواریخ جلد اول
شماره ثبت کتاب
۶۲۸۵۳



بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

... این دولت قویم که دین و دنیا ... عالم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زیبای معانی در پرده الفاظ آن [illegible]

[illegible] کتاب [illegible]

[illegible]

دو صفحه دست‌نوشته [illegible]

[illegible]

[illegible] و در سیاق این اقوال که شه حکیم نظامی [illegible] درین پرده یک رشته پیدا نیست سر رشته بر ما پدیدار نیست [illegible]

[illegible] مرتبهٔ اول [illegible] در ذکر قصص انبیا علیهم السلام [illegible] و علمای اسلام [illegible] بر دو وجه قرار گرفت وجه اول در بیان احوال انبیا [illegible] گفتار اول از وجه اول در نگارش از حالات [illegible] و پیغمبران پیشین تا بعثت حضرت خاتم النبیین [illegible]

[illegible]

5

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آدم نیز ... از درخت تناول نمود ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... در بیان حکم
آدم و حوا و مار و ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
شفاعت ... حسن و حسین علیهم السلام از جانب خدا ... [illegible]
ایشان ... [illegible]
[illegible] ... از حضرت تواب مهربان ...
صفح پاک شده و کلمات به روایتی این بود

و به روایتی دیگر

پس در اجابت دعا و قبول انابت روزی ... [illegible]
[illegible] ... حضرت پروردگار ... [illegible]
[illegible] ... آدم علیه السلام ... [illegible]
[illegible]
[illegible]

دار بعد

۷

[illegible]

بنهادند و چون در آن زمان رفع منازعت بقربان می‌شد و قاعده چنان که هرکس از آنچه در تصرف داشت [illegible] قربان می‌کرد بر سر کوهی میگذاشتند و قربان
هر یک که مقبول حق میگردید آتشی سفید می‌آمد و آن قربان را از جنس خود می‌ساخت و اثری از آن باقی نمیگذاشت و قربان
دیگر باقی و ناخورده میماند هابیل که صاحب اغنام بود بره فربهی جهت قربان با کمال [illegible] بگذاشت و قابیل از زرع خود دسته گندمی که دانه نداشت
بنهاد تا آتش برگشت نزدیک قربان قابیل رفت و مطلق تصرف در آن ننمود و قربان هابیل را از جنس خود ساخته چیزی از آن باقی نگذاشت
و جناب [illegible] که حکم الهی ظاهر شد و بعضی از ازدواج میان دو پسر و دو دختر [illegible] نکاح خواهر توأم با برادر [illegible]
و هر چند برکشتن برادر [illegible] تا فلک [illegible] گشت و هابیل [illegible]
بعد [illegible] قابیل [illegible] فرصت [illegible] را گرفته [illegible]
[illegible] که در خشم [illegible] سنگی بر سر او زد [illegible] از جسم [illegible] جان [illegible] شتافت و او را [illegible]
[illegible] نمی‌دانست که [illegible] کند [illegible] زاغی [illegible] زاغ دیگر را [illegible] گور [illegible] کرد [illegible]
[illegible] در زیر خاک پنهان [illegible] قابیل [illegible]
که از جهه کشتن [illegible] در زیر [illegible] قصه [illegible] گفته‌اند که [illegible]
[illegible] آدم [illegible] الهی [illegible] هابیل [illegible]
و حکم [illegible] آدم [illegible] دختری [illegible]
که [illegible] دختر خود را [illegible] تزویج [illegible] من [illegible] آدم [illegible]
و چون آدم [illegible] فرزندان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible]
چند [illegible]
حاکم [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
و شرف [illegible] آدم [illegible]

بگو[illegible]

بگذ[illegible] با جمال [illegible] بیاید [illegible] فرزند [illegible] قابیل [illegible]
[illegible] صحف [illegible] توحید و [illegible] و علوم [illegible]
[illegible] شریعت [illegible] که مردم را [illegible]
دعوت [illegible] قربان [illegible] از شراب [illegible]
[illegible] که در زمان [illegible] طوفان [illegible]
آدم علیه السلام [illegible] از پیغمبران اولو العزم است [illegible] شریعت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
پس [illegible] آدم [illegible]
[illegible] شیث علیه السلام [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

باهم رنجش و اعتنای وجود بس بجنگ افتاد و باهم تا روز دوشنبه لاجرم روز دوهم از ایام مرض که روز جمعه بیست و دوم محرم و شهر [illegible]

باد و روز [illegible] او و صحیفه [illegible] الله الکلام [illegible] از [illegible] الا [illegible] و شریعت مرقوم و در زیر بالین خود [illegible]

ساخته شیث علیه السلام را وصیت نمود که پسر را [illegible] و دنیای فقدان [illegible] دو کوه [illegible] که در آن [illegible]

در زیر سر خود نهاده و دایم برگیرد و دیده [illegible] پوشیده و در و سال دیگر بهمین روز [illegible] گریسته [illegible]

[illegible] لوازم رضا و تسلیم [illegible] شیوهٔ پیغمبران و دوستان خدا است [illegible]

[illegible] که [illegible] شیث علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

پس از انوش و مهر ... [illegible]

[illegible] ذکر فوت مهلائیل ... و آثار او [illegible]

[illegible]

شرح حال یرد بن مهلائیل [illegible]

[illegible]

شرح ولادت ادریس ... و رفتن او به آسمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گفتار در بیان نبوت نوح علیه السلم و صورت و مضمون نوح علیه السلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

١٣

[illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible] رسول آنجناب [illegible]

فرموده [illegible] آنجناب انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسئلن ما لیس لک به علم [illegible]

انی اعظک ان تکون من الجاهلین [illegible] آنحضرت [illegible] انی اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم [illegible] والا تغفر لی وترحمنی

اکن من الخاسرین [illegible]

[illegible]

اولاد او چون نوح علیه السلام در گذشت ... [illegible]

[illegible]

در گزارش ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که با خانه و متاع [illegible] شد [illegible] دست [illegible] چون [illegible]

[illegible] علمای عصر و دانشمندان [illegible]

کشوده گشت و مردم بر کشف آن ابهام با حضار امام همام موسی بن جعفر علیه الاف التحیة والسلام از مدینه بعراق فرمان شد [illegible]

[illegible] استعلام نموده [illegible]

[illegible]

۱۵

[illegible] در قصر [illegible] تمام [illegible]

[illegible] آن بشارت [illegible] تمام مردم [illegible]

[illegible] از پادشاهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

حکایت قوم ثمود [illegible]

[illegible]

[illegible] قوم ثمود [illegible] مبعوث گردید [illegible]

[illegible] صد سال [illegible] برگشته و چون دید که قوم از [illegible]

[illegible]

منزل کرده و جسم پاکش در خانهٔ کعبه میان رکن و مقام و بروایت سابق در نجف اشرف مدفون گشت [illegible]

سنین عمر آنجناب [illegible] سال بود [illegible] و ذکر تولد ابراهیم علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قال اذ قال یعقوب لبنیه ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد الهک واله آبائک

ابراهیم واسمعیل واسحق پس انتساب ابوت آزر بآنجناب [illegible]

انما المشرکون نجس [illegible]

[illegible]

[illegible]

برتافته و پنهان خود را بدانکار [illegible] آتش غیرت در کانون ضمیرش شعله ور گشته زبان بقول [illegible]
بودند بقول اصحاب [illegible] ایشان [illegible] پسری است که [illegible] احترام [illegible]
[illegible]
[illegible]

و بنده [illegible] که [illegible] و خود بنده [illegible] که خواهم داشت و اگر مرا خواند [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] آنحضرت فرمود
[illegible]
[illegible]
[illegible]

زنده

واز آن نمکی که درین پرده چیزی نیست [illegible] که بود و شیر از نامحرمان دور [illegible] عشق از و از انکار آنجناب [illegible]
برگرفت و زنها یکصورت پاک سیرت و از آن [illegible] قدمت [illegible] از جوی چاه عصمت [illegible] کشیده و [illegible]
بر دمیده رخساره آینه گون [illegible] جز مردم چشم خویش در [illegible] آینه [illegible] کس [illegible] و بوی [illegible] نسیم صبا نرسیده
و از احوالش پرسید آنحضرت جواب گفت [illegible] دختر خاله [illegible] دریں [illegible] کدام [illegible] از نظر بیگانگان مستور باشد
عشق [illegible] و [illegible] و از جانب ملک [illegible] چون [illegible] گذشته آنجناب نیز [illegible] و رسالک [illegible]
نیز [illegible] چند انکه او را از کشور [illegible] صندوق [illegible] و حسن و جمال او [illegible]
پرواز شد [illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible]
[illegible] التماس دعا از آنجناب [illegible] ابراهیم علیه السلام دعا کرد [illegible]
[illegible] باز آمد [illegible] که [illegible] و به پاسش [illegible] بجانب [illegible] مقصود
[illegible] آنجناب [illegible] اول [illegible] دیگر [illegible]
اندیشه کرد [illegible] آنحضرت علیه السلام [illegible] مستقیم [illegible] اگر پادشاه [illegible]
[illegible] ساخت [illegible] آنجناب [illegible] ازماش کشیده [illegible]
[illegible] که در حسن و جمال [illegible] آفاق [illegible]
که [illegible] ابراهیم علیه السلام پادشاه [illegible] ملک [illegible] و حضرت [illegible] علیه السلام
از آن [illegible] بتمام [illegible] پادشاه [illegible]
و چون [illegible] آنحضرت [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible]
[illegible] منزل کرده [illegible]
[illegible] که شرح آن [illegible] احوال [illegible]
داشت و چون [illegible] آنحضرت [illegible] آنجناب [illegible] ساره [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible]
چون دو ستاره [illegible] بشارت [illegible]
[illegible] اسمعیل [illegible]

[illegible]

19

[illegible] آن کاشت چون [illegible] رسید [illegible] آن [illegible] حضرت
[illegible] و حسن الخلق فی خلق انی خلق [illegible] اکرم [illegible] کشیده [illegible]
[illegible] عقد [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] وصفت [illegible]
ابراهیم علیه السلام که [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible] ساره [illegible]
[illegible] سال [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] سال [illegible]
ساره [illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible]
[illegible] این حال آتش خشم [illegible] چشم [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible]
[illegible] رسید [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
آنجناب [illegible] بشارت [illegible]
[illegible] خانه کعبه [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] آیات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و چون آفتاب برآمد [illegible] پنهان شد [illegible] مرتبه ما بین صفا و مروه

طلب او شتافت [illegible] چشم [illegible] رخسار با صفای [illegible] خاک [illegible] نشسته و چشمهٔ آبی که [illegible]

الطاف [illegible] کوثر و تسنیم حکایت میکرد [illegible] هاجر [illegible] در زیر قدم [illegible]

[illegible] آب [illegible] بر بود [illegible] از جا [illegible] پریشان بود [illegible]

چشم زمزم مجتمع گشت و از جماع [illegible] و ما خلقت [illegible] گفتم [illegible]

بود [illegible] که [illegible] آب [illegible] آیت عصمت [illegible]

نور خوب [illegible] پرده سبز [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] و برای ایشان چشمهٔ [illegible] آب حیوان عیان کرده [illegible] شادمانی کرده [illegible]

حرم [illegible] [illegible] منزل [illegible] وادی [illegible] چشمه [illegible] برای ما [illegible]

[illegible] ما را نیز [illegible] که در جوار شما مقام باشد [illegible] حضرت [illegible]

ایشان [illegible] قبول [illegible] ایشان [illegible] جمع آمده [illegible]

[illegible] اسمعیل علیه السلام [illegible] گوسفندی [illegible]

فرمان [illegible] چون ابراهیم علیه السلام [illegible] خانه کعبه [illegible] آدم [illegible]

از آسمان [illegible] آمد [illegible] طوفان [illegible] آسمان [illegible] بهشت آورده [illegible]

از همین [illegible] و ابراهیم علیه السلام خود به بنا مشغول [illegible] اسمعیل علیه السلام [illegible] سنگ [illegible]

[illegible] خانه [illegible] آن [illegible] کوه [illegible] پنهان [illegible]

اکنون [illegible] مشرق و مغرب [illegible]

[illegible] و در [illegible] خانه [illegible] چوب [illegible]

[illegible] حضرت ابراهیم [illegible]

[illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible] اسمعیل [illegible] آمد و چون [illegible]

[illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible]

[illegible] مکه [illegible]

در هر حال [illegible] حرام [illegible]

[illegible] الله تعالی [illegible]

[illegible] مردم [illegible] زیارت خانه [illegible]

الغ

[illegible] مقام [illegible] و آن مقام [illegible] مردم [illegible] آواز [illegible]

بگوش هر یک [illegible] که در [illegible] اصلاب [illegible] ارحام [illegible] وجود [illegible]

و هر کس [illegible] سعادت زیارت [illegible]

آورده [illegible] حجرت اسمعیل [illegible] که خدا [illegible]

[illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible] حضرت اسمعیل [illegible]

آنحضرت [illegible] فرمان [illegible]

[illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible]

[illegible] اسمعیل [illegible] خانه و عمارت [illegible]

[illegible] جبرئیل علیه السلام سنگ و خاک [illegible]

[illegible] یاقوت احمر [illegible]

[illegible] آسمان [illegible] سنگ [illegible]

[illegible] جبرئیل [illegible] حجر [illegible]

[illegible] اسمعیل علیه السلام [illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible]

[illegible] تعلیم جبرئیل علیه السلام [illegible] زمزم [illegible]

[illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible] بهشت [illegible] اسمعیل علیه السلام [illegible]

کرده [illegible] آورده اند که سالی ابراهیم علیه السلام [illegible] زیارت [illegible]

و در [illegible] روز [illegible] روح [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

الشمس [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] اسمعیل علیه السلام [illegible]

[illegible] فرزند [illegible] اسمعیل علیه السلام [illegible]

آن زکره و باشارت [illegible] اسمعیل علیه السلام [illegible]

با سر تسلیم و رضا رخ بفرمان نهاده و زبان بجواب [illegible] و نفاق [illegible]

در تحمل این امر صبر [illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible] فرمانی از ذبح اسمعیل [illegible] آمده آنجناب در جواب [illegible]

[illegible] و چون دید که آنجناب را [illegible]

[illegible] فرزند [illegible]

[illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible] اسمعیل علیه السلام [illegible]

دست و پای خویش [illegible] آنجناب [illegible] دست و پای [illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible]

[illegible]

الخبر

آنحضرت [illegible] شده و دیگر [illegible] علیه السلام که آنجناب [illegible]

[illegible]

[illegible] مردم مؤتفکات [illegible]

[illegible] حضرت ابراهیم علیه السلام [illegible]

[illegible] لوط علیه السلام [illegible] مردم [illegible]

[illegible] لوط علیه السلام [illegible] مؤتفکات [illegible] و شام [illegible]

[illegible] مؤتفکات [illegible] پنج شهر [illegible] چهار شهر [illegible]

[illegible] آن اعمال زشت [illegible]

[illegible]

[illegible]

آنجناب گفت از میان شاگردان جبرئیل گفت لوط و فرزندانش نجات یابند و زن او را هم [illegible] آنجناب پرسید که اگر صد
مؤمن در میان ایشان باشد باز ایشان را هلاک خواهید کرد جبرئیل گفت نه همچنین خلیل علیه السلام تا یک کس رسانید و جبرئیل
هم او را [illegible] آنگاه پسر آنحضرت از جبرئیل [illegible] کردند و ابراهیم [illegible] رسید که [illegible]
[illegible] محبت و شفاعت [illegible] اگر خدا [illegible] شفاعت همه پیغمبران [illegible]
ابراهیم علیه السلام چون نجات [illegible] دیده [illegible] گشت [illegible] و بر آمد [illegible]
لوط علیه السلام [illegible] صورت [illegible] ملاقات [illegible] مهمان [illegible] آنحضرت [illegible] قوم را
[illegible] و مهمانان [illegible] وقت [illegible] بود [illegible]
چون مهمانان [illegible] در خانه [illegible] مهمانان [illegible]
[illegible] زن [illegible] مهمان [illegible] آنجناب نزول [illegible]
از بام خانه [illegible] آتش [illegible] شعله [illegible]
آن زن [illegible] بام خانه بر آمده [illegible] کرده [illegible] آمده [illegible] آنجناب [illegible]
لوط علیه السلام [illegible] پریشان [illegible] والناس
از تعرض مهمانان منع نموده [illegible] آنجناب [illegible] و با اشاره
[illegible] از تعرض مهمانان آنحضرت [illegible] آنجناب در کار [illegible] حضرت
آمیز [illegible] جبرئیل [illegible] لوط علیه السلام
از قوت و ارکان شدید [illegible] جبرئیل [illegible] آنجناب [illegible]
[illegible] جبرئیل علیه السلام چون [illegible] لوط علیه السلام [illegible]
[illegible] لوط علیه السلام [illegible] کلام [illegible] بشارت [illegible]
این کلام [illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible]
[illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible] بشارت [illegible]
در خانه [illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] فراموش [illegible]

بر سر ایشان آمد و هلاک شدند [illegible] شهرهای ایشان [illegible] زمین [illegible]
[illegible] رسید و از اینجا مصداق [illegible]
[illegible] لوط علیه السلام [illegible] قضیه [illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible]
آنحضرت [illegible] چنانکه [illegible]
ابراهیم علیه السلام [illegible] صورت [illegible] رسالت [illegible]
[illegible] مهمان [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صفات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] اشارت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنجناب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نصر گرفت که شاید بنده که شایسته آن باشد او خواهد بود که ابراهیم بعد از اظهار این [illegible] رضا جویی و عزم طلب از جرم مو کشف
آن راز را از خداوندی نیاز در خواست جناب مجیب الدعوات وحی فرستاد که مگر ترا قدرت من از آن کار یقین نیست آنحضرت عرض
کرد انکار ندارم ولیکن برای اطمینان قلب تمنای آن دارم که در تحقیق این وجه مطلب تا سر نهان به معاینه عیان شود پس
آنجناب مقبول شده گفتم چهار مرغ را که بروایتی طاوس و مرغابی و کلاغ و خروس و بقولی کرکس و طاوس و زاغ و
خروس بود برگرفت و جثه آنها را از هم ریخته و پیکر یکی ساخته ده جزو ساخت و هر جزوی را بر کوهی از کوهها که در آن حوالی بود
بنهاد و منقارهای آنها را در میان انگشتان خود گرفت و در پیش خویش دانه و آبی گذاشت و آنها را نزد خود خواند بحکم آلهی
هر جزوی از اجزای متفرقه با تناسب انجا و اعضای خویش متحرک شده اجزای بهم پیوسته صورت ترکیب و قوت پرواز گرفته
و نزد آنجناب رفته هر یک بسر خود پیوست و چون جثه درست از منقارها باز داشت برابر نشسته آب و دانه خوردند و
جناب را دعا گفته [illegible] در مجازه فضایل و مناقب آنجناب وارد شده که شرح آن منافی اختصار این کتاب است و در قصه وفات آنحضرت
موافق [illegible] که چون [illegible] از [illegible] رسید [illegible] آنجناب [illegible]
تا از رضا [illegible] در خواهد [illegible] که دیگر [illegible] و [illegible] مسموع [illegible] معطر دارد
حضرت خلیل علیه السلم برای ادای سر [illegible] و [illegible] زندگانی دنیا را [illegible] از جناب احدیت
مسئلت نموده مجاب آجال مقرر شد که تا آنجناب رضا ندهد حیاتش [illegible] و [illegible]
گشته پیر [illegible] از آن بشاره ساره [illegible] انعام [illegible] که داشت [illegible] پیر و جوان
برخوان دعوت بخوردن بشارت فرموده [illegible] که لقمه بر داشته چون خواست [illegible] از ضعف پیری
گریزه و لقمه به پیشانی [illegible] و دیگری [illegible] ابراهیم علیه السلم [illegible] از ضعف پیری
[illegible] و نعمت [illegible] حیات [illegible] و بعد [illegible]
هشتاد و پنج سال [illegible] بیست [illegible] پنج [illegible]
[illegible] نهم محرم [illegible] حیاتش [illegible] بود و [illegible] از [illegible]
[illegible] چون [illegible] در خاک گذاشت [illegible] و الموت [illegible]
ولا [illegible] در زمان [illegible] ساره [illegible] خلیل علیه السلم [illegible]
و در [illegible] آنحضرت [illegible] بجوار [illegible] پیوست
نهال [illegible]
خلیل حضرت اسحق علیه السلم [illegible] رتبه نبوت [illegible] معروف [illegible] و اخلاق [illegible]
موصوف [illegible] آنجناب [illegible] حضرت ابراهیم علیه السلم [illegible] صادق [illegible]
[illegible] در ملک شام [illegible] ساره [illegible]

[illegible] و [illegible] از [illegible] که [illegible] در آنجا منزل کردند [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] کرم الاخلاق محول داشتند [illegible]
[illegible] پدر [illegible] مبعوث گردید [illegible] خلیل علیه السلم [illegible] سال [illegible]
پنجاه سال بود و چون حضرت خلیل علیه السلم [illegible] آنحضرت [illegible] وصیت خود [illegible]
و آنجناب [illegible] شام رفته [illegible] از فرزندان که در مصر و شام [illegible]
[illegible] در مهد [illegible] عمر [illegible] و [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible] از [illegible] فرزندان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] اقوال [illegible]
سال در گذشت و [illegible] خویش [illegible] که [illegible] از [illegible] دنیا [illegible]
و [illegible] و خانه خویش [illegible] معروف است [illegible] گشت و [illegible]
تاریخ [illegible] آنجناب [illegible] است
[illegible] علیه السلم [illegible]
[illegible] تمام [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] اسمعیل علیه السلم [illegible] که [illegible]
[illegible] رضا و تسلیم [illegible] و در [illegible]
و عالم [illegible] در زمان خلیل علیه السلم [illegible] کنعان مبعوث شد و بهدایت و ارشاد آنها مشغول گردید
[illegible] و [illegible] و عیص و یعقوب [illegible]
[illegible] عیص [illegible] یعقوب علیه السلم [illegible]
[illegible] اسحق علیه السلم [illegible]
[illegible] عیص [illegible] اسحق علیه السلم یعقوب علیه السلم را
[illegible] و [illegible] گوشت [illegible]
این طعام [illegible] اراده ازلی [illegible]
اجابت پیوست [illegible] عیص [illegible] اسحق علیه السلم
کار یعقوب خبر داد و عیص [illegible] که [illegible]

از نسل او پدر آمده اسکندر فیلقوس رومی و اکثر فلاسفه روم از اصحاب وی بوده اند و در آخر ایام او [illegible] دید که ظاهر [illegible]
از [illegible] بصر [illegible] ماند و زمان دولتش یکصد و بیست سال کشید و چون مدت عمرش یکصد و هشتاد سال [illegible] یکصد [illegible]
رسید [illegible] او [illegible] و در جوار [illegible] مدفون کردند

بدلالت احادیث [illegible] علیهم السلام و اقوال ائمه سیر و اخبار روات [illegible] اسکندر ابن فیلقوس [illegible] و بعضی [illegible]
[illegible] و [illegible] او که حق جل ذکره او را بصفات قدرت [illegible] و در مشرق و مغرب
[illegible] سروری و مهتری برگماشت سبحان من جمع [illegible] و [illegible] و گویند [illegible] سال
[illegible] او و [illegible] و [illegible] چون گوی [illegible] چوگان تصرف [illegible] آمد [illegible]
[illegible] و ساير [illegible] الشمس [illegible] المشرق و المغرب و [illegible] داشت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] اول کسی است که بعد از نوح علیه السلام ممالک مشرق و مغرب را مالک شد و [illegible] علم [illegible]
[illegible] و [illegible] از حضرت [illegible] علیه السلام [illegible] علیه السلام [illegible] شرف [illegible]
[illegible] میان ایشان [illegible] و بروایت ابن بابویه علیه الرحمه [illegible] اسکندر [illegible]
[illegible] اسکندر [illegible] از اول تا آخر ایام [illegible] و چون [illegible]
دید که آفتاب نزدیک شده [illegible] ذو القرنین موسوم گشت [illegible] عالم [illegible]
[illegible] و بصیرت و حکمت [illegible] ملک جهان [illegible] و [illegible]
[illegible] ذو القرنین [illegible] که [illegible] دو [illegible]
[illegible] از مشرق و مغرب سیر کرده [illegible] از زمان [illegible]
[illegible] بمغرب مبعوث شده [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] از [illegible] سال [illegible] جهات مشرق [illegible] مردم [illegible] حق دعوت [illegible]
[illegible] رسید [illegible]
[illegible] و چون [illegible] سال [illegible] آب حیات [illegible] آمد [illegible]
[illegible] ذو القرنین موسوم [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] اول [illegible] بصیرت و حکمت [illegible]
مشرق و مغرب [illegible] علم و حکمت [illegible]
[illegible] و [illegible] وقت [illegible]
بکوشت مشرق و مغرب [illegible] داد و [illegible] پادشاهان جهان [illegible] ممالک [illegible]

۴۴ [illegible] و الهمز [illegible] ذی الاکتاف [illegible] آن [illegible] که [illegible] خارج [illegible]
[illegible] چون [illegible] و [illegible] و برق و صاعقه [illegible] که [illegible]
[illegible] مغرب را [illegible] مشرق و غرب [illegible]
[illegible] آثار [illegible] که [illegible]
[illegible] الملوک [illegible] همه [illegible]
[illegible] آرام کرد و چون [illegible] اشارت
[illegible] آفتاب [illegible] و [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] آفتاب [illegible]
پس [illegible] و با آفتاب [illegible] مشرق [illegible] احوال [illegible]
[illegible] ضعف و باشارت
رسید و [illegible] وقت [illegible]
[illegible] معاش و حیات [illegible]
مردم [illegible] یاجوج و ماجوج [illegible]
[illegible] ذو القرنین [illegible]
از [illegible] یاجوج و ماجوج [illegible]
[illegible] آهن [illegible] بر آهن [illegible] مردم [illegible]
[illegible] و [illegible] ذو القرنین [illegible]
[illegible] حکومت جهان [illegible]
[illegible] بشد و [illegible] چون [illegible]
و العدل [illegible] العدل [illegible]
[illegible] زمان [illegible] ممالک [illegible]
[illegible] و [illegible] و آسایش [illegible]
[illegible] زمان [illegible]
[illegible] الایام [illegible] و [illegible] الدنیا [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible]

او را به برادر دست گشاده و اسباب مخالفت آماده دارد و ذوالقرنین را با وی صحبتی روی داد و از عبادت مردم ایشان
و زمین ایشان پرسان آمد غایت مراتب عبادت ساکنان حرکت را یاد نمی‌کرد و شوق آن [illegible] او را به دید
ذوالقرنین را بر زبان آمد که کاشکی مرا در دنیا از مرگ امان بودی تا عبادت حق را به مرتبه قصوی رسانیدی
رقائیل [illegible] گفت در تمنا نشسته‌ام که خدای را در زمین چشمه‌ایست که آبش را خاصیت [illegible] هر که
از آن جرعه بنوشد شراب مرگ نچشد اگر روی تفحص او طلب خواهی یافت ذوالقرنین از مکان آن پرسید رقائیل گفت شنیده
ام که آن چشمه جاریست و از منبع آن مطلع نیستم ذوالقرنین را [illegible] ضمیر بیشتر شد با حضار جهاندیده و ارباب دانش
و هنرمندان و دانندگان اسرار آسمانی و شناسندگان آیات زمینی فرمان داد و از ایشان استعلام [illegible]
این ابهام را از خاطر او گشوده و ضمیر ملک را [illegible] که چون خوشه پروین یکجا مجتمع آمده بودند
[illegible] جواب که در آن میان [illegible] بسته بود و دیگر [illegible] بزرگان داشت و [illegible]
[illegible] و سعت [illegible] او را خضر گفتندی و از نژاد [illegible] سیاه و زمره [illegible]
زبان برگشاد و [illegible] از چشمه روان جاری [illegible] گفت اگر خاطر پادشاه را که مخزن جواهر [illegible]
تعلق به کشف این سر نهان باشد بر چهره [illegible] مکشوف دارم و شاه و سپاه را [illegible] بی‌رنج کردن [illegible]
مقصود رسانم ذوالقرنین را دل از گفتار او چون [illegible] آغاز کرد و از تخت [illegible] و او را چون [illegible]
لطف و مردی [illegible] و از حقیقت این سر [illegible] در صحف آدم [illegible] دیده‌ام که خدای [illegible]
چشمه‌ایست [illegible] و چنانکه جان در ظلمات جسم [illegible] آن آب و آن [illegible] در ظلمات مشرق نهانست و ذوالقرنین
از جام [illegible] زلال [illegible] بر کام رسیده و از [illegible] زمان [illegible] جهانیان روزگار [illegible]
یا [illegible] تا [illegible] شبانه‌روز [illegible] روز [illegible] و چون [illegible]
از آنجا روز گذشته [illegible] ظلمات [illegible] همه [illegible] زلف بتان [illegible]
از حال معشوق کنایتی و از روز عاشق حکایتی [illegible]
[illegible] ذوالقرنین لشکر را در خارج آن [illegible] دوازده سال [illegible] اگر [illegible]
دیده [illegible] فهو المطلوب و الا [illegible]
اگاه [illegible] ایشان [illegible]
عقاب [illegible]
[illegible]
[illegible] هزار کس از مردم [illegible] و چون آب حیات در ظلمات روان شده [illegible]

[illegible]

۲۵

[illegible] از نور و از آن [illegible] بود بخضر علیه السلام داده وصیت کرد که هرگاه دیگری را گم نماید آن [illegible]
از آن صدای آید و مکشوفان از اثر صدا [illegible] و قرار چنان بود که از هر منزل که خضر علیه السلام بار دیگر [illegible] ذوالقرنین
[illegible] خضر علیه السلام را [illegible] امر نموده [illegible] آمده [illegible]
بجانب [illegible] آب [illegible] تا به آب [illegible] صدا از آن [illegible] خضر علیه السلام [illegible]
آن [illegible] چشمه آب [illegible] صافی [illegible] صبح بوده [illegible] صبح [illegible]
[illegible] آن زلال نوشش [illegible] آب حیوان [illegible]
[illegible] خویش [illegible] برآمد [illegible]
روان [illegible] ذوالقرنین را [illegible] افتاده [illegible]
[illegible] خضر [illegible] آب حیوان [illegible]
[illegible] ظلمات چون [illegible]
آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذوالقرنین [illegible] تفصیل آن موجب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذوالقرنین [illegible]
[illegible]
[illegible] ذوالقرنین [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] آن سنگ [illegible]
[illegible] سنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] ذوالقرنین [illegible] سنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] و شرح احوال آنجناب [illegible] یوسف علیه السلام [illegible]

قال عزّ من قائل

[illegible]

و نگارندگان روایات چنین نگاشته‌اند که [illegible] یوسف علیه السلام [illegible]

[illegible] کانما الصبح [illegible]

[illegible] چو یوسف بر زمین آمد ز مادر [illegible]

[illegible]

خداوندی افتاده و دو دیگر [illegible] با خطاب [illegible] یعقوب علیه السلام [illegible]

[illegible] جهان [illegible]

[illegible]

[illegible] یعقوب علیه السلام [illegible]

[illegible] یوسف [illegible]

[illegible] یعقوب علیه السلام [illegible]

[illegible] یوسف علیه السلام [illegible]

[illegible]

از قول [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] یوسف علیه السلام [illegible]

[illegible] یعقوب علیه السلام [illegible]

[illegible] برادران [illegible]

[illegible] یعقوب علیه السلام [illegible] یوسف علیه السلام [illegible]

[illegible]

که امام و مأموم باز دو تن نباشند تا نماز جماعت بگزارند و ایشان دو تن پیش بودند خدا و خود را امام خویش قرار داده
و نماز جماعت گزارده کتمان آن سرّ را از زبان عجز و انکسار بشنید بودند [illegible] یعقوب [illegible] از غم یوسف [illegible]
[illegible] پیراهن یوسف بوی آورده [illegible] کنعان [illegible] بشارت [illegible]
از آهسته حال یوسف علیه السلام را باز گفتند و بصدق مقال خویش گواهی
بر آوردند
[illegible]

[illegible] کمال ذات و صفاتش [illegible]
[illegible]
[illegible]

و خوب چهره و خوش منش بگار برد و دیگر او را بعد ام آزرده و شربت هلاکش کام یوسف علیه السلام ... مصداق ... چنانکه قول آن حضرت
حضرت صادق علیه السلام بر آن ناطق است صدق بر نمودن آن امر شنیع ننمود و ... دیگر قصه ای که ... او خود ...
... نبود و مقارن آن حال و موافق روایات و اقوال ... سعدی ... بر این جود را
ظاهر و با شارت ... که ... بود از ... آمد و آنجناب ... رعایت
... در آن ... چون ... بازگشت ...
... از ... آنجناب ... که ...
... چون ... صورت ... بر آن ... باشد که ...
... آنجناب ... بر آن ... که ... ایشان ...
... از ... چون ... زلیخا ... [illegible]
چون رسید ... [illegible]
... آنجناب ... [illegible]

زبان ... آنجناب ... چون ... [illegible]
... آتش ... [illegible]
... که ... [illegible]
آن حضرت ... و صدق قول ... برهان

... یوسف علیه السلام ... [illegible]
... یوسف علیه السلام ... [illegible]
... زبان ... [illegible]
... [illegible]
... زبان ... [illegible]
... [illegible]
... زبان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

۲۹

... زلیخا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... فرشته ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... عشق ... [illegible]
... عشق است که ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... زلیخا ... [illegible]
... [illegible]
... آنجناب ... زلیخا ... [illegible]
... زلیخا ... [illegible]
... و سوال
و چون ... آمد ... یوسف ... [illegible]
... آنجناب ... پادشاه ... [illegible]
... آنجناب ... [illegible]
... پادشاه ... آنجناب ... [illegible]
... آنجناب ... [illegible]
... [illegible]
... آنجناب ... [illegible]
... آن حضرت ... [illegible]
... پادشاه ... [illegible]
... [illegible]

[illegible]

۳۰

[illegible]

[illegible]

دیگر از مظاهر عدل او [illegible] در سال اول [illegible] عوض کرد و [illegible]
[illegible] در سال چهارم ممالیک از غلام و کنیز [illegible] در پنجم [illegible]
[illegible] و در سال ششم [illegible] و در سال هفتم [illegible]
[illegible]
[illegible] فالمال مال الملک [illegible]
[illegible] یوسف علیه السلام [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] یوسف علیه السلام [illegible]
[illegible] از پادشاه [illegible] از مشرق [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

که بمصر رسیم و روزی را بوده باشد از حال [illegible] مصر اشتغال نمودند و چون نزد آنجناب رسیدند آنحضرت از حال برادران غایب
کرده و ایشان بکار او وقوف نشده آنجناب را [illegible] سوال فرمود که شما از که هستید و چند برادرید گفتند ما
کنعانیم از [illegible] و بنیامین پسر [illegible] حال مهمان [illegible] و یعقوب فرزند و [illegible] او از گلشن [illegible] علیه السلم و میوه
و نور حدیقه و نور حدیقه ابراهیم [illegible] است که از جهان آتش را بر او گلستان ساخت باز یوسف علیه السلم پرسید
شما را چه واقع آمده که عرض رفاقت فرزندان خویش را از دست داده و بی [illegible] لقای ما ننهاده و برادران گفتند چون
او را روز شباب [illegible] پیوسته و رشته وقت [illegible] گسسته از [illegible] سفر مسعود است و در آنجناب [illegible]
گر شما را برادر دیگر باشد گفتند بلی ولی از مادر دیگر است و در نزد پدر منزل دارد آنحضرت فرمود که خوش محظوظ
گشت اگر دیگر بار که باز آمدن این دیار رسد آن برادر را نیز با خود بیارید [illegible]
چند ولی دارم و اگر خلاف این [illegible] رسانید پسر از پیر [illegible] برادران
[illegible] حرام [illegible] کنعان [illegible] یوسف علیه السلم متاع انها را [illegible] و عوض غله و طعام آورده بود و فرمان داد
در رحال ایشان پنهان ساختند [illegible] زیادتی رغبت آنها شده [illegible] برادران
چو [illegible] پدر [illegible] از مردی و مهر [illegible]
اگر این [illegible] را [illegible]
و آن [illegible]
[illegible]
از [illegible] و چون فرمان [illegible] یعقوب [illegible]
الحکم [illegible]
فرزندان [illegible]
[illegible]
[illegible]
مجلس عزیز [illegible]
[illegible]
برادران [illegible]
و [illegible]
و [illegible]

ندیده ام

ندیده ام و پیوسته از غم برادر چون سینه بر آوز کرده آنجناب گفت زن و فرزند داری بلی عرض کرد زنی خواسته‌ام و از
او سه فرزند بهم رسیده نام یکی را گرگ و دیگری را خون و دیگری را پیراهن که نهاده‌ام تا از بردن این اسامی یاد برادر را
فراموش ننمایم یوسف علیه السلم چون سخنان او را شنید بر برادر از نزد خود دور نموده او را [illegible] خویش و [illegible]
در آن وقت خوانسالار ما حضر [illegible] برادران بر خوان نشستند و آنجناب این [illegible]
خوردن طعام [illegible] پرداخت [illegible]
کرم [illegible] رسانید [illegible] برادران و [illegible]
باز آورد و [illegible] صورت [illegible] آنجناب در میان نهاد و یوسف علیه السلم بیان فرمود که اگر تو برادر
[illegible] ایشان [illegible]
گفت اکنون که [illegible] برادر [illegible] حضرت خویش رتبه قرب [illegible]
[illegible] خوشتر از هر دو جهان آنجا بود که مرا با تو [illegible] هر کجا که یوسفی باشد چو ماه
جنت است [illegible] یوسف علیه السلم [illegible] چون غنچه از نسیم سحر شکفته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مصر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

یوسف علیه السلام [illegible] یعقوب علیه السلام را معلوم آن شد که فرزند [illegible] برادر [illegible]
بسیاری محبتی که با او داشت نخستین در آن باب [illegible] چون [illegible] یعقوب علیه السلام [illegible]
باشد [illegible] چون [illegible] یوسف علیه السلام [illegible]
از میان [illegible] یوسف علیه السلام [illegible]
کاشانه [illegible] یوسف علیه السلام
چون قول برادران را [illegible] اگرچه [illegible]
[illegible] برادران [illegible]
[illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible] یوسف علیه السلام [illegible]
برادران را چون [illegible]
[illegible] عزیز [illegible]
[illegible] برادران [illegible]
[illegible] یوسف علیه السلام [illegible]
برادر [illegible] یوسف علیه السلام [illegible] یعقوب علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] یوسف علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فرزند [illegible]

[illegible]

۳۳

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یوسف علیه السلام [illegible]
[illegible] یوسف علیه السلام [illegible]
[illegible] مصر [illegible]
[illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مصر [illegible]
[illegible] یوسف علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] برادران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

درود او ابواب شادی و فتوح بر جهر گشاده آورده اند که در آن روز ناجبرئیل علیه السلام بر آنجناب نازل شد
گفت میخواهی ترا دعا ای آموزم تا بان وسیله جمیع [illegible] از [illegible] هجران [illegible] انتخاب گشت کمال [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علیه السلام مرا رسالت بر قوم خویش فرستاده و ایشان ضربتی بر من زده‌اند [illegible] چون از این
قضیه آگاهی رسید [illegible] آمد [illegible] خانه شد کرد

ما جمع آمده احادیث موسی علیه السلام از زوج عمران و او [illegible] سبط لاوی بن یعقوب علیه السلام است و نام مادرش [illegible]
المشهور [illegible] روایات [illegible] چون آنجناب [illegible]
[illegible] موسی [illegible] امر الهی [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible]
[illegible] پیغمبران [illegible]
[illegible]

[illegible]

خورد بخت و حیف و در جسم وی جوز ایشان سخن قوی قدیر شد رفته و مادر فرزند را رجسند ایشان جان در بر گرفته شیر چون شکر

بکام ریخت و مانند موی شیر پریشان و جگرگوار ان [illegible] آید و [illegible] شد و [illegible] آن دلبر خود از

آتش شد و خون [illegible]

[illegible]

[illegible]

چه اگر این ناحیه [illegible] حتی نفس کشتن [illegible] زیرا که او [illegible] از کشته شدن قبطی [illegible]
[illegible] قبطیان [illegible] تمامی آن گروه [illegible]
[illegible] قبطی [illegible] موسی علیه السلم [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] موسی علیه السلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سال [illegible] قبطیان [illegible]
[illegible]

[illegible]

دیده [illegible] آنحضرت [illegible] موسی علیه السلم [illegible] جبرئیل علیه السلم [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible]
[illegible] فرعون [illegible] فرعون [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible]
[illegible]
[illegible] فرعون [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

تو دادم منور ... که ... سال برعایت گوسفندان ... و ... سال نیز ... [illegible]

... موسی علیه السلام ... شعیب علیه السلام ... [illegible]

... دختر ... شعیب ... [illegible]

... و چون زمان ... [illegible]

و شعیب علیه السلام ... [illegible]

... شعیب علیه السلام ... گوسفندان ... [illegible]

... آن جناب چون ... شعیب علیه السلام ... عصای ... [illegible]

... که ... گوسفندان ... آنحضرت ... [illegible]

... آن جناب گوسفندان ... شعیب علیه السلام ... [illegible]

... آن جناب ... موسی علیه السلام ... [illegible]

... شعیب علیه السلام چون آن عصا ... موسی علیه السلام ... [illegible]

... شعیب علیه السلام چون دید که عصا ... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible]

چون ... [illegible]

... [illegible]

... فرمان ... [illegible]

... [illegible]

... (در تفسیر کشف الاسرار) ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... موسی علیه السلام ... [illegible]

... [illegible]

... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible]

... که موسی علیه السلام ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... آن جناب ... [illegible]

... [illegible]

... آن جناب ... [illegible]

... موسی علیه السلام چون عصا ... [illegible]

... [illegible]

... موسی علیه السلام ... [illegible]

... [illegible]

... فرعون ... [illegible]

... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible]

... آن جناب ... [illegible]

... [illegible]

... موسی علیه السلام ... [illegible]

انه علیه السلام آتش و شجره ... از انوار جهت محمدی صلوات الله و سلامه علیه و آله بود و آن ... سعادت ...

[illegible]

چه انوار ... موسی علیه السلام ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خونفشان [illegible]

[illegible] رسید [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] موسی علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] موسی علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] موسی علیه السلام [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

بقول [illegible] که اکنون که [illegible] و [illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible]

[illegible] اما بدین قول است [illegible] انبیاء علیهم السلام [illegible]

فرعون [illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] را که در ذکر احوال فرعون

[illegible] آیات نازل گرد [illegible]

[illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible] که فرعون زبان [illegible]

[illegible] این آیه نزول یافت [illegible]

[illegible]

[illegible]

و کلام معجز نظام حضرت قمقام جناب موسی علیه السلام [illegible] چون پیغمبر [illegible] به سوی مصر توجه کرد [illegible] تقدیم رفته بود
را بابت معاودت ایاب موسی علیه السلام رسم توقف جایز نداشتند با عدت معدود و جمعیت نامحصور [illegible]
از ساحل بحر [illegible] حرکت آمده بود [illegible] از [illegible]
کرامت لایزال بر مفارق ایشان سایه گستردی تا از حرارت آفتاب جسام ایشان [illegible]
و هر شامگاه که شعله ماه تابان [illegible] از انوار عاطفت ذوالجلال
در برابر ایشان پرتو افکنده تا در سیاهی شب [illegible] آن قوم [illegible] گردد [illegible]
روز شبان [illegible] تا در یکی از منازل [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] از آنحضرت درخواست کردند که ایشان را اجازت دهد تا [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] آنحضرت شد [illegible] ایشان را [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
آن [illegible] فرمان [illegible] از نواحی شام و
[illegible] فلسطین [illegible]
[illegible] بر [illegible] آن [illegible] و بکم
گناهان خویش را [illegible] حضرت [illegible] فرمان [illegible]
[illegible]
بر خلاف فرمان [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
موسی علیه السلام [illegible] ایشان [illegible]
دیگر [illegible] و نجات [illegible] که [illegible]
[illegible] رسالت [illegible]
[illegible]
[illegible]

ابن [illegible]

[illegible] جناب موسی علیه السلام [illegible]
[illegible] شد
باتفاق [illegible] جناب موسی علیه السلام [illegible]
بنای این [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] موسی علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ارزانی دارند (؟) منحرف نوشته باشد تربیت ایشان کرده و کرمها ورزیده آنجا فرو آمده بودند چند انگشت اعجاز
و انصاف گستری داشت مشتمل تنقیح و تهذیب این فصول در روز چهارم از ایام میقات که برد اینی یا ذوالحجه بود و
میعاد مقرر با تمام پیوسته این رقیمی میان موسی علیه السلم و نقباء که ملازم صحبت آنحضرت بودند جاری شده بعد از
نوعی از نظر همگنان غایب حضرت رب العزت عظمت با او ابواب تکلم گشوده داشت و الواح عشره مشتمل بر احیانا بهبود
و بهبود احکام نازل فرمود و چنانکه محل مراتب ارتفاع تدریجی موسی علیه السلم محل احکام و حدود الهی بر ایشان خود
و مقصود ما از عادت و اصحاب حضرت استماع کلام حضرت بود و از صورت و جمله جامع تا اداء شهادت نموده با
خویش ما کم اینکه مایم الکنون که باینگونه اتفاق افتاده کسی بر شهادت ما اعتماد و حقیقت کند موسی علیه السلم نوبت دیگر در
آن باب از درگاه رب الارباب سؤال نموده مسئول بعز انجاح و قبول پیوست و در دوم ابری قطعه از او را که
بر همه آنها محکمات و کلمات با هرات عز و تعالی که با کلیم خود فرموده دیگر از نیز استماع افتاده چون او را از سماع
از مرتبت خود توقف نیست و مکرر از زبان زبان یا مرقال المرتضی علیه السلم و الانسان اسس اللسان احفظ لسانک لا تقول
فیستهی الیاس و کل المتقی بحسب بقا حضرات ضمیر کامل حیا و حفظ بوده بر رقعه ظهور آمده و کشف ما را از شنیدن آن
کلمات مقصود و معانی معنی آن داشت تا حال مشکلم با پرده است مایم تصدیق قول تو نخواهیم از این کسیه میکنند و در تو خاصیت
ایشان بود ای آثار غضب الهی جابر و ابر سیاه چون ایشان را در ورز شکر ترک آن رسید مرگ و مصاحبه و اهوال مطلعه نمود او
کرده چنانکه اتفقه بیشان ... فرو ریخت و تار و پود حیات بسوخت
موسی علیه السلم چون از این
زندگی همگنان با آتش جاسوخته دید ابواب تضرع بر گشود و بوسیله دعای آنحضرت بار دیگر ایشان را لطف حیات بخشید گرده
موسی علیه السلم بعد از آن واقعه سه روز در طور توقف گشت و دو لوح که هر یک از آنها بخطوط نور مرقوم بود بر روی سازان و
آنجناب الواح بر گرفته بجانب قوم مراجعت کرد و چون بر ظهور آمد و قبیح مطلع آمد آیات غضب بر ناصیه همایون آن
ظهور یافت و از بسیاری تغیر الواح را بر زمین افکند و برای آنکه این گونه خلاف حق در نظر هر اهل زمان نیامد لحیه
مبارک هرون علیه السلم را گرفته او را بجانب خود کشید و بر صلالت قوم سخن داشت هرون بعذر
زبان بر گشاد و با شارت
از آنحضرت ترک آن اهل اکیاس نمود موسی علیه السلام
عذر او بپذیرفت و بجو لات
برای او و خود از درگاه خدا آمرزش بخشنده خواست کرم خدا بخشش آن شد
چون حضرت در آرزش بود و چون در اوج این حسنه و واضع این عقوبت بر آمده رو در برابر ایشان کرد خداکه عدد
آن واقعه هر که تو بی نیاز نکنی شب هر روز اجر رب نسب عاریض کشته و همو زیارتکه سال ایشان تا از آن فتنه مشکل زد
با زبان ظلافت و اکرده مر شام پیر مستبان خلعت بینه با کجی پس سر این حین انجو زاد و در مقام زجر خی
و غفران و را انکار و وجود امور و نقصان حیث ... دوزخ از جناب حضرت سید عالم عفو و بخشش جلب حصول آن آثار

کرده

کرده آنحضرت سؤال بشارت اقبال و از درگاه وهب العطایا درخواست کرده خطاب
در رسید که عفو کسی که جز رضا و تسلیم نهاده و دست بگناه خویش مقر و بر جرم و عصیان خود معترف گشته با وی خوش نموده رقول
عصیان مستکبر کرده بود با این حجت محض و معاتب بشر شان میکند شد حق جل شانه و تشخیص بودیک را وحی فرستاد
و موسی علیه السلام که ساله را سوخته و خاکستر آن بدریا ریخته فرمان حق تا چه از آن آب بنوشید هر که را انشاء تر بر زبان مرکز
آیه ازو مرتبع سیاست شرب کننده موسی علیه السلم چنانی کرده بود هر که از اوی گفت مجرم در مصاحب استیار زده و آن وارد
هر از آن را که کشف از راه حق نموده بود و غیر بر زبان بود و با شمشیر را از نیام کشیده و عیان طاغیان را بجزایت عقوق
و عصیان مواخذه و عده و وعید عفو بدیار شده گویند در این کلام چنانکه ذکر ایشان بر سیاه ظاهر شده و ایشان را
دیگری را امید و شکر گشتگان هفتاد هزار و به نقل دیگر بیست هزار کس تمام آمده و مدت این قتل بروایتی بر وایتی
از بامداد تا چاشتگاه و بروایتی دیگر سه شبانه روز و صد هزار رسیده و از بهر این بی کشته شدند تا بیست هزار بر ایشان بیست
و از آثار و علوم ایشان آنکه آثار رحمت بروز یافته و از آن قوم هزاران موسی علیه السلام شمشیر را در غلاف رفت
و آنحضرت برادر خود را با قوم داد از پیش و روش اعطا فرمود که بتقدیم پیوست و عوض آن دو لوح که شکسته بود و لوح
دیگر نازل شد و از تورات و او هرود و قوم الکبر و خواندند و ثبت تعظیم نمایند و بعد از این در بیعت تورات نازل و احکام و
حدود و سنن را کرده
بر طرز این جهاد ذکر سر مسطور و مرقوم است که موسی علیه السلم بعد از آنکه بشرف
دمرتبه قرب حق مخصوص گشت و بقوت تمام و جهت هیبت حضرت چون او را در این باب رسید ربط وقت موعود او شیوه
مألوف او در عالمی چنانکه عاشقی را از زمان وصال معشوق فرصت مدیا آرزو مند برای نوبت رسیدن عامل حاشیه کرد
در این وقت هم با تمام شوق طریق قربت پیمود چون گرد شب چون هم منزلی قرب از در چه ایشگفتگان پرآمده
باید هیکلی مرکب و در هر حال مرتب است با سر از مرتبت او گشاده باشند بهتری جو جا
کرم از چشمش نشانه بست و رفع شیاطین را که در هر قصر از اطوار جمال جواد و جبروت ابواب نزول و ورود در آن
بزم مسعود سعادت آمد و در حرم انسی هر یکی به دریاب جوب باز گشت و هر جا که ز جهان از جهان بهجت
از پیش دیده عین جیره گرفته و فانیه گاه را سر او و در سر او از دوران سرا پرده هیبت نماز شان حد و شیره و مر شکر بیست و خط
لوح را بچشم بصیرت شد در دیده مکشوفی نمود و در جهت خطه از هر حرف معادل بیست فرسنگ حاجب شده تا از کرامت و حیات
لایزال ره و هر دیده شد هر نکته و هر شعله در و در هر جهت آن اشیای مرغوب و برتر رسانند تا چشم عاشق را پرده و جزیه
معشوق نبیند بر در این ترتیب آن صفات حق جل عزت رسم تکلم آغاز نموده ابواب تلطف باز و آنحضرت را
در آن حالت بمرتبه شوق بمرتبه غالب گشت و بدیدار صفات و بمعنی ربقه العین و رب الا الصبا و الا انظار را طالب گردید جواب
مسئول او از درگاه رب پیوست شنودی با آنکه که حضرت در رسید که تو را با موسی برگ در خدمت افتاد و نوشته که

جان ابدان [illegible] چشم [illegible] و از اجمال جمال که موروث حضرت [illegible] در کنار چون شوق و طرب بر آنحضرت [illegible]
چندان غالب آمده بود که عنان از دست صبر و تحمل کشیده با اضطرار [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] تا آیتی از آیات قدرت [illegible] آنحضرت
در آن [illegible] و از نزول افواج ملایک [illegible] و عجایب [illegible] و استماع تسبیحات [illegible]
[illegible] رعب و هراس و خوف و دهشت تمام داشت [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible] و آنها [illegible]
[illegible] آن کوه [illegible] چون [illegible]
[illegible] احکام [illegible] ایشان [illegible] از نزول توریة با شارت
[illegible] میثاق [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] احکام توریة [illegible]
[illegible]
[illegible] موسی علیه السلام [illegible] احکام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] کلمات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و دوام از منه و ایام از لکنت این ورطه را در جای دهد بر شکوه نگار شیر دلها نه و در میان [illegible] بنیاد و دار آستانه
بنور صاف حالت و ضمیر جلی دانش شکوه از جهان فتح و اقبال تاب روی جهانبانی [illegible] آفتاب ثبات [illegible]
گشتش در رحم صفحه دهر نقش [illegible] جهانبانی [illegible] طلب و بنیاد آورد [illegible] نام [illegible] و در حرم [illegible]
الا که [illegible] ذات [illegible] آفتاب [illegible] آورده داشت تا [illegible]
[illegible] از [illegible] و مکاشفات [illegible] حکم شریعت [illegible] و حکمت [illegible] ذات [illegible]
و [illegible] دوره [illegible] [illegible] از روز [illegible] کام [illegible] گرفته [illegible] و [illegible]
قدیم [illegible] ناد ان [illegible] صبح [illegible] کرد [illegible] چاک شد [illegible] دو [illegible]
[illegible] ذات که [illegible] داده بود [illegible] آن حضرت [illegible] قانون شریعت [illegible]
اصح [illegible] احوال صاحب [illegible] گرده [illegible] حکم [illegible] گشت تا [illegible]
صورت این سر پنهان [illegible] دیگر [illegible] نام [illegible] قرآن [illegible] موسی علیه السلام چون [illegible]
حکم الهی [illegible] که [illegible] خواست [illegible] از [illegible] ادب [illegible] مسئول ایشان [illegible]
[illegible] که [illegible] در حال [illegible] پاک ذات [illegible] اشتباه [illegible] و [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] که مسئول ایشان [illegible] آن حضرت [illegible] و اولاد [illegible]
[illegible] و از [illegible] موسی علیه السلام [illegible]
[illegible] آن [illegible] نام [illegible]
[illegible] بشارت [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] چون [illegible] سال [illegible]
[illegible]
[illegible] و صفات [illegible] چون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ان [illegible] و [illegible] که [illegible] آن [illegible]
[illegible]

جوار

چون آثار رحمت بر او ظاهر شد [illegible] کرده و حکم الهی [illegible] موسی علیه السلام [illegible]
در [illegible] ایشان [illegible] نازل شد که [illegible]
[illegible] که [illegible] آن تسلیم نمایند [illegible] ایشان [illegible]
اموال خود [illegible] هزار [illegible] دینار [illegible]
[illegible] و جهار [illegible] السلام [illegible]
[illegible] نام [illegible] خویش [illegible] حکم حضرت رب الارباب [illegible]
صدق و صواب [illegible] حضرت [illegible] موسی [illegible]
[illegible] اکنون [illegible]
جمع [illegible] موسی علیه السلام [illegible]
[illegible] ثروت و جمال [illegible]
[illegible] که از سیم و زر [illegible] اموال [illegible]
مصرف [illegible] هزار [illegible] دینار [illegible] هزار [illegible] دینار [illegible]
هر که [illegible] هزار [illegible] دینار [illegible]
و [illegible] برد [illegible]
و [illegible] چهارم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هزار [illegible]
[illegible] موسی علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible]

جواهر و ... فاخره خوشنما ... خوشاب ... [illegible]

[illegible]

[illegible]



در رنگ نامه چه جای اگر قوم در رسیدن جنگ و جدال کرده و طریق مقابله و قتال سپرده باشند که دم از گفتن این

سخنان بسته داریم و رشته اظهار این معانی گسسته [illegible]

[illegible]

نیک تشویر برخ و جبه دوخت برکشید از آن جا بیرون کرد و بر چشمه نشستن مخصوص گشت

چون مدتی بر این اتفاق گذشت و از همه عالمیان کناره جست [illegible] حلقه میم بر نشان [illegible] گشت و از [illegible]

هر یک راست چون الف آمد [illegible] آن حضرت چنان شده [illegible] و اطفال با جامه از مادر متولد

می‌شدند [illegible] آنها [illegible] گشت و هرگاه [illegible] آتش [illegible] درخت [illegible]

و فی الجمله چون [illegible] از [illegible] تواریخ نگاشته‌اند که وفات موسی و هارون علیهما السلام در تیه واقع شده و [illegible]

در آن اوقات [illegible] و در آن [illegible] آمد [illegible] نوبت [illegible] تیه [illegible] زمان [illegible]

جز ذکر مناقب و شرح موسی علیه السلام [illegible] عدم [illegible]

انتشار یافت و آثار [illegible] کرم [illegible] انقطاع [illegible] گشت و [illegible]

ذات [illegible] صفات [illegible] و آن [illegible] صورت [illegible]

[illegible] فتح [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] و [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] عالم [illegible] کمال [illegible]

[illegible] حق [illegible] مقام [illegible]

[illegible] قرآن [illegible]

[illegible] مجمع البحرین [illegible]

[illegible]

مجمع البحرین [illegible] موسی [illegible]

تفسیر [illegible] خضر علیه السلام [illegible] موسی علیه السلام [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] و آن جناب با شارت [illegible]

۵۲

و مردی که بر کنار آن دریا [illegible] خضر علیه السلام بوده [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] خضر [illegible]

آن حضرت علیه السلام [illegible] موسی علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] و شهادت [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] موسی علیه السلام [illegible] استماع این حکایات [illegible]

[illegible] خضر علیه السلام [illegible] استماع [illegible]

[illegible] موسی علیه السلام [illegible]

[illegible] کشتی [illegible]

[illegible] خضر علیه السلام [illegible] کشتی [illegible]

[illegible] موسی علیه السلام [illegible]

آن جناب [illegible] خضر علیه السلام [illegible]

[illegible] موسی علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خضر علیه السلام [illegible]

[illegible] موسی علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] موسی علیه السلام [illegible] با شارت

[illegible] موسی علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیان این روایت و حکایات خضر و فتوت از ایشان ... خضر علیه السلام ... [illegible]

... موسی علیه السلام ... [illegible]

... خضر علیه السلام ... [illegible]

[illegible]

آید و او را از ایشان و آن اقدام ممانعت نماید تا تفاوتی حایل پدید شد موسی علیه السلام چون قوم هم در مرور یافت [illegible]
منتقل آمد و در دامان نبوت امر فرمود و خود نیز بر حسب سنت از دون زندگی او قرار گرفت چون او را در [illegible] آسایش
که نیز تا غایت منقطع شاه اهل کرا انبیا علیهم السلام را اهل فوت نبات [illegible] شد و طاوس فردوس وجود [illegible]
مستقیم جهان او را به اشراق داده باشد [illegible] اسرار ستر و از [illegible] جنت مثال [illegible]
از نظرها پنهان کرده [illegible] المالک ملک لا یموت موسی علیه السلام از شاه بود آن گوهر که
دست [illegible] بر قانون [illegible] که چشم زمان [illegible] در رقعه ظهور [illegible] یا قوت [illegible]
[illegible] چون خود [illegible] و در خود بود [illegible] ثیاب [illegible]
چاک زده و چون بر [illegible] که از آن کوه کوه [illegible] که جوهر [illegible] و ابطال الغفله [illegible]
کردن [illegible] تا [illegible] و در جهان [illegible] دامان و کنار [illegible]
یاران [illegible] و قصه [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] چهار [illegible]
و در چون [illegible] و بر [illegible] چون [illegible] برخاست [illegible]
[illegible] که [illegible] اوج سعادت [illegible] چون شب [illegible]
آفتاب سپهر [illegible] مساحت [illegible] مهتاب [illegible]
انکار و [illegible] و قصه [illegible] آنحضرت [illegible]
و [illegible] که [illegible] و جسد شریف [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] موسی علیه السلام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] هرون علیه السلام را
و [illegible] موضع [illegible] و جسد او پنهان گشته بود [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible]
حضرت موسی علیه السلام [illegible] و قرب ایام [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] قوم [illegible] و احکام [illegible]
[illegible] بر ایشان [illegible] و [illegible]
[illegible] احکام [illegible] شریعت [illegible] و کتاب [illegible]
[illegible] و [illegible]

54 بنقد [illegible] که [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] برقامت [illegible] و [illegible]
و کفایت [illegible] و [illegible] شریعت و [illegible]
مستقیم [illegible] و [illegible] را [illegible]
و [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible]
چون [illegible] و [illegible] که [illegible]
و [illegible] آنحضرت [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] و [illegible] و جسم [illegible] و روح [illegible]
و [illegible] روح [illegible] جسم [illegible] روح [illegible]
و [illegible] حکم الله [illegible] آنحضرت [illegible]
حضرت چون [illegible] و [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] علیهم السلام
و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
و [illegible] و [illegible]

در تنظیم مهام ایام و تمشیت امور سلطنت و حفظ قواعد و ضوابط شریعت قانون مستقیم و دستور قویم و کوکب ... سپهدار ایرو و ساده
بر لسنه و افواه جاری گردید و ارکان شرع و دین از یمن همت بلند و حسن سعی ارجمندش از انحراف متغیرین و تبدیل معطلین کرده
در زمان خلایق در شکر مکارم فضلش جاری ... ولا رزال الامر ... و الامر ... ملک ... تقرر کرده
کردن حکام ... بر ... حکم قضا نافذ گشت و کافه ... از ... و ... حکام ...
ساحت کبریا در رسید که بعزم فتح و قمع معانده سمند جهانداری کشیده و ... و در خدمت رکاب سعادت ...
چون فوج کوکب که در حول ماه جمع آید مجتمع در آرند و صبیح روز دوم سپاه فتیان که حشر و جهانتاب آفتاب از افق شرق رایت
اشراق بر فراز و سپاه ... بر آفاق جهان تازه ... و آن کوه ... و رسیده ... بر روی زمین بر ... کشیده ...
و ... از ... حضرت ... علیه السلام ... و ... و ... شغل ... و ... که اول ... شام ...
عنود بود ... و ... در ... و ... فال ... و ... ملک ...
... سعادت ... و ... و ... که ... و ... همت ... و ... و ... در ...
... لشکر ... و ... اقبال ... استقبال ... و ... لشکر ... آن کوه ... شهرت ... ملک ...
چون گزارش ... و ... بحر ... سپاه ... و ... در ... و ... بود ... چون ... خلایق
بر ... سپاه ... بسهولت ... آمد ... آن ... از ... حضرت ... علیه السلام ... حکم ...
یکی ... کرد ... چند ... بر ... وقوع ... که ... شد ... بر ... و ... قرار ... دو ...
اخبار ... بیرون ... استخبار اخبار و استعلام ... کار ... دشمنان و ... ایشان ... مشغول ...
و ... کار ... فرستاد ... شتافتند ... از حکم قضا و ... حال ... کرد ... قرب ...
رسولان ... کیفیت و کمیت احوال ... که دیده ... حضرت ... بزرگ ...
... آن حصن حصین و سور ... از رفعت ... قلعه ... حصار ... آن ... اسوار ... و معمور ...
... سور و حصار ... و صبیح روز ... که قلعه ذات البروج ... سپهر ... نیزه ... از ...
آمد ... آفتاب ... نیزه ... حلقه ... حضرت ... افواج ... پیاده ... صف
و ... صف صف ... و میمنه و میسره سپاه را ... و ... تائیدات ازل ... سپرد و خود
در قلب ... شاه ... و ... مانند کوه ثابت کردید ... برق ...
... شعله ... بیرون ... و ... و ... جان ... دیده ...
جان ... چشم ... از زره ... و ... از ... و ...
... مردان کارزار ... از ... دشمن ... چون ... و ... از ...

و ... پیر مرد ... تسلیم کرد ... قبول ... تابوت را در ... روانه ... موسی علیه السلام اشتغال
یافت ... از ... تابوت ... و ... وگویند چون موسی علیه السلام خواست که ...
... وفات ... و ... علیه السلام ... و ...
... که تابوت ... از زر و سیم ... که ...
و ... که ... و ... علیهم السلام ... و ...
که ... که ...
... تابوت ... که ...
... و ... آن ... برکت ... و ... رحمت ...
... موسی علیه السلام ... تابوت ... و ... السلام ...
... برکت ... از ... حضرت ...
... که ...
... تابوت ... اصنام ... تابوت ... و ... بود ...
... اصنام ... تابوت ... و ...
... افتاده ... تغییر داده ...
... تابوت ...
... تابوت ...
... تابوت ...
... آن را ... و ...
و ... که ...
... و ...
که در صورت ... و ...
... و ... السلام
... عالم ...
... چون ...
... و ...

[illegible]

[illegible]

نای ساعد دست به کوه دوم از آنجا تسخیر برجی نوحی عرف به که بجاه و جهت سنام کردی و رایات سعادت آیات همایون در
حرکت آورده باد و صبا با شام جانان چیراگین سازد و از غبار زلف پرچم پرچم نافه مشک اندوز شاره عود و عبیر
و دوران هوا برگشت و رایض قضا تازه کوب کتائب را بر مرکبی درخور آورده و ارد صبا و دو بر مرکب مامور بوده
گروهی که زور بزین برگشته بر سنگ و گیاهی را بر [illegible] سپاه ایشان نوح فتح و نصرت بر زبان بود و چاووش
اقبال تند کار   بر زبان [illegible] ام در آمد زده وم مخیم خیام سعادت گشت و طناب سرادق جلال
مجموع بر صحرای سپهر آن دشت کشیده از حکم قضا نفاذ بنزول [illegible] و [illegible] صاد و [illegible] سپاه با شمشیرهای آخته
دمان فوج فوج [illegible] تا مشاهد کم ان لوای را که رفته از [illegible] کشیده و دشت [illegible] زال در [illegible] آمد و قرب [illegible]
ن از کاسه [illegible] بسر شربت فنا نوشیدند چون [illegible] ان لوای [illegible] و کوه [illegible] جبال شامخه خیال [illegible] رسیدن [illegible]
قاصر بودی در فوج گشته [illegible] و جیون و شب آن گروهی از [illegible] و سلاح [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] و [illegible] نزده الا [illegible] فرمود و [illegible] آنجناب تمامت ایشان [illegible]
و سلامت [illegible] سعادت کرده بود اعلام [illegible] اعلام از آنجا در گذشته بجانب کوه [illegible] شد [illegible]
ایشان [illegible] دام [illegible] بر حرب برج [illegible] و سر [illegible] نهاده و [illegible] از ان [illegible]
دیار [illegible] بود و [illegible] کرج شهر معظم بود [illegible] دشت و [illegible] بتقدیر [illegible]
و [illegible] شامات بازکشیده [illegible] قرار و تمکین آن ملک [illegible] را که [illegible]
در آورده و قرین فتح و نصرت و یمن و سعادت [illegible] باز آمد و [illegible] و [illegible]
و [illegible] حضرت [illegible] و [illegible] در [illegible] حصول [illegible] گردید [illegible] آنحضرت [illegible]
از مدت [illegible] سال [illegible]   چون [illegible] آنحضرت بر سریر [illegible] با قضای عادت [illegible]
و بر [illegible] که [illegible] جبال اشتغال و [illegible] گسترده و [illegible] از [illegible] شده [illegible]
[illegible] و [illegible] تو [illegible] از [illegible] برود و [illegible] در [illegible]
و [illegible] نهاد و خیال [illegible] آورده [illegible] خلاف [illegible] در [illegible] و [illegible] بود [illegible]
در [illegible] حقیقت [illegible] که [illegible] از [illegible] نبوت [illegible]
و [illegible] از [illegible] کار [illegible] و [illegible] ارکان دولت قرار [illegible] آید [illegible]
[illegible] و [illegible] ایشان [illegible] و [illegible] و [illegible] از [illegible] ایران [illegible]
[illegible] ابن [illegible] آل [illegible] صعود [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] از [illegible] و [illegible] اول

خواست بجانب [illegible] که یکی از ایشان باقی از [illegible] و [illegible] گسترده و آورده [illegible] و دشت
[illegible] که [illegible] و [illegible] که [illegible] را [illegible] تسبیح [illegible] شهوت [illegible]
[illegible] شد لاجرم [illegible] گل از [illegible] بهشت و [illegible] صورت [illegible]
[illegible] و [illegible] صاحب [illegible] و [illegible] که دست ساقی [illegible] را [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible] چنانکه [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] اشارت [illegible] تسلیم [illegible]
[illegible] و [illegible] فوج فوج و گروه گروه [illegible]
روان گشته   [illegible] کرده و [illegible] مصاف [illegible] آورد [illegible]
روز جمعه که [illegible] صبح صادق [illegible] تا زمانی که [illegible] و [illegible] تسخیر [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] در [illegible] گشت
[illegible] سپاه [illegible] فوج فوج [illegible]
[illegible] از [illegible] چون [illegible] را از [illegible] کرده و [illegible]
[illegible] و [illegible] جان [illegible]
[illegible] و [illegible] زمین [illegible]
[illegible] شاه [illegible] دولت [illegible] شهر [illegible]
[illegible] و [illegible] و خلایف [illegible] سعادت [illegible] از [illegible]
[illegible] انجام [illegible] آفاق [illegible] آنحضرت [illegible] از
[illegible] آفتاب [illegible] جهان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] گشت [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] روز [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] آورده [illegible]

بجاهم

شام مکال ایشان بود بی مؤونه او نیز به ضعف رای و نقصان عقل که از نتایج لازم فطرت و ستوده [illegible]
انگه بازی [illegible] توقف از شه استوار [illegible] سر رضا بجنبانید و [illegible] قبول [illegible] مقرر داشت که اگر ایشان
همت بر التزام آن کار [illegible] مصروف دارند و نیز روی به مخالفت آرند [illegible]
[illegible] توسیع [illegible] چون زمانه اسباب [illegible] فراهم آورد [illegible]
آن جمع [illegible] لازم آمده بود [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

ست و ترویج ... مصروف ... [illegible] احوال ... [illegible] و الله اعلم و الامر ... [illegible] چون
چون در ... [illegible] ... اشارت ... [illegible] ... و در زد ... [illegible]
رفت ازین ... [illegible] ... و فنون ادب و کیاست ... [illegible]
خلاف و ... [illegible] ... که کلان ... [illegible]
[illegible]

[illegible]

عقل آنحضرت کرده و صبر بر تقدیم آن کار برکات آنحضرت نیز چون بر کیفیت ملک واقف گردید و بر صفحهٔ خاطرش رقم مادهٔ خلل
و اختلال دولت واجب و لازم [illegible] کشیده و در حفظ جان او و [illegible] ایشان [illegible] و [illegible] سال [illegible]
جهان متواتر گشت و کیفیت ازین وهم و دهشت [illegible] معاش مشغول تا ساعتی آن حال یکی از پسران ملک را مرضی مهلک طبیعت
متوجه باشد و طبیبان حاذق از معالجت آن در بحر حیرت غایص گشتند و از علاج اثر بهبود ندیدند از استعمال
ادویه صحت مزاج دست نمیداد از [illegible] سرکه انگبین صفرا فزود روغن بادام خشکی مینمود از هلیله قبض [illegible]
آب را آتش و روغن را [illegible] چنانکه [illegible] و صبر [illegible] و غیرت و غذا زیادت [illegible] و از [illegible] و [illegible]
و در رفع عارضه استمداد جستند دفع صفرا متصور نگردید و در اوان مرض در تزاید و ضعف قوی در تقاعد بود تا پادشاه
روزی در گوشهٔ [illegible] پریشان با خود اندیشید که اگر [illegible] علیه السلام را اجازت [illegible] شاید برکت انفاس
او دفع مرض صورت بندد و [illegible] به صحت پیوندد موجب آن [illegible] در ساحت [illegible] برکات [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] بعد از [illegible] بسیار [illegible] و پیام ملک رسانید [illegible] علیه السلام فرمود اگر
پادشاه [illegible] پروردگار جهانیان نماید [illegible] صحت [illegible] و [illegible] سهولت میسر آید [illegible]
صحت را [illegible] [illegible] دولت [illegible] ملک [illegible] [illegible] ایشان [illegible]
آنجماعت [illegible] چون [illegible] و [illegible] آنحضرت [illegible] و [illegible]
[illegible] راه [illegible] [illegible] برکات [illegible] [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ملک [illegible] [illegible] [illegible] زبان و [illegible]
و [illegible] و زبان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن
حضرت این [illegible] کند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فرقهٔ [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علیه السلام [illegible]
ایشان را در درگاه [illegible] حق و باطل درخواست کرد که اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ایشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
نازل [illegible] ایشان [illegible] هر که [illegible] چاه [illegible] عاقبت [illegible] چاه [illegible] چون [illegible] آن [illegible]
ملک رسانیدند [illegible] و [illegible] خویش در باب [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible]
[illegible] رقم تقدیم [illegible] [illegible] [illegible] ملک [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضار بشر

٦٠
[illegible] [illegible] [illegible] ملک را [illegible] ایشان موافق افتاده او را [illegible] کس دیگر
[illegible] خویش [illegible] آن [illegible] برکات [illegible] [illegible] سعادت [illegible] [illegible] [illegible]
حال [illegible] مردم را [illegible] [illegible] [illegible] کرد [illegible] [illegible] نبوت [illegible] [illegible] او را
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
آنحضرت را [illegible] [illegible] علیه السلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عادت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ملک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
عرض کرد که اگر آنحضرت قدم [illegible] [illegible] این بنده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] آنحضرت [illegible] ملک [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] اقبال ملک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] علیه السلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

روزی چند در آنجا بزحمت مرغ در آشیانه بساط نشاط و قرار ورزید و پس از آنکه زمانی جناح شوق باز کرده و بحبال
ملوف مشتاق شد و در آنجا ساکن بود تا مدتی که قضای الهی اقتضا پذیرفت و یونس علیه السلام را اجرا انقطاع [illegible] جابر [illegible]
از بستان ترحم مرغ صبا دمید و بید و بشاخ طوبی آشیان کرفت و در شهر بیت و آن معهود و مقرر است جز نخ و تقریر
آغاز نهاده و الهام الهی بسی پر شور و جگری پر سوز در طلب آنحضرت که در فان اولی آنچه خطاب فرش کبوتر بام
هوم و خوش مودی [illegible] از کوه بر آمد و قصه یونس باز گفت و در نجع کشوده داشت که حق جل جلاله و سبحانه را
او را بابت [illegible] و کریزیش مرا الهام داشته که بوسیلت دعای تو بار دیگر بوصلت فرزند کرامی فایز شوم و او را
نیز عمر عزیز میسر آید بانبیا این [illegible] چند و سیال که هفت روز تمام است تا از مصاحب روح بساط مفارقت
کسترده در مهد وفات کرفته ام و سیر تو چون تشنه بجناب ذات مشتاقه الیاس علیه السلام اجابت مسئول او را فرمود
همت او در قوم رکنه داشت و بیرکت انفاس [illegible] روح در کالبد مرده [illegible] باهتزاز آورده و انهار [illegible]
از آب روان در مجاری جنبش چون آب از چشمها روان داشت آری چون منزل و قربی یافته و قربت کامل
دجو شریف و کوهر پاک او نیک نژادی را بمایه بی خیانت و سرشته داده و در هر باب باعث و معین [illegible]
و در جای [illegible] چون تصرف و تدارک داد که بهر جهت روی توجه نهد و فرزند کرامی [illegible] برکات او بیرون [illegible]
او به صبح بر چهره امش کشاید و بهر چه قضای الهی نظر معقود فرماید روان نجح میسر آید و مساعدت بخت
ارجمند همیشه [illegible] علام او را بشره [illegible] چون [illegible] مدت [illegible] انقضا پذیرفت امر الهی [illegible]
در انقطاع ارجو [illegible] نفاذ یافت که آنحضرت منازل خویش را سالک شود تا به پیرایه اجابت آراسته آمد الیاس علیه السلام
سخت و بسطه غبار [illegible] که از کردار [illegible] اعدام [illegible] روح [illegible] داشت مشتاقش [illegible] و در راه و در خواست کرد
چون تیر تمنا بهدف قبول [illegible] رسید باران نزول از ابر قحط و غلا بر قوم بسته [illegible] مقرر برآنکه تا آنحضرت او را
حبس بود ابر رحمت بسته دارد و فرمان کرفت و [illegible] الهی خزانه [illegible] کارم مهیا [illegible] کشاده بود از هم در آن سال
اشراق جانب [illegible] یافته عوام [illegible] که صفت این حکایت چون [illegible] بدین [illegible] روح [illegible] مشتری [illegible]
و صلاه و ترتیب [illegible] الما [illegible] مانند [illegible] از [illegible] نوع و [illegible] مشتری [illegible]
باو کان [illegible] که در [illegible] دولت [illegible] [illegible]
زاد [illegible] در [illegible] سوم [illegible] خورشید تاب از
فلاد [illegible] چنان شد که مردم و [illegible] بجای آب از خون دیده روان و در عوض دانه [illegible]
آتش [illegible] تشنه لبان [illegible] شده و [illegible]
قامت حضرت الیاس [illegible] کرفت [illegible] و [illegible] مقتضی [illegible]

الیم و از حیوانات و وحوش [illegible] و ماری نمود و [illegible] بسا [illegible] دیده غبار [illegible] از بعضی [illegible]
این مردم میماند [illegible] جون [illegible] آنحضرت [illegible]
بزیر از محبت و تشویق در طلب وی روان کشته و بعد از چند فراوان که او را یافته [illegible] که اکر [illegible]
لسان ایشان آید او نمود تواهی [illegible] را از دل و جان پذیرند الیاس علیه السلام [illegible] قوم [illegible]
و چون [illegible] و رحمت [illegible] نزول [illegible] دعوت کرده
با جانب [illegible] حکایت [illegible] کمال [illegible] مقدم [illegible]
[illegible] آمد از [illegible] سحاب [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible] جوان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الیاس علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و منازلت [illegible]
حضرت زیاده [illegible]
[illegible] الیاس علیه السلام [illegible]

و روی از نصف کره افق ... پوشیده و داشت آنجناب بر مسند استحقاق و صاحب ... و انوار رحمت ... کشور

چون نسیم در بامداد و مهر در چاشتگاه و روی جهان را صفا و صفا بخشید [illegible] ... که حضرت

لازم نبوت از آنجناب بسیار روایت که از جا که ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

انگه چون کرامی چون آرد ... برآمد ... [illegible]

اشرف انگه ... از حرارت هوا ... [illegible]

خاک راهی ... چون ... حالات [illegible]

... و صدر الدین صفهانی [illegible]

... آنحضرت را ... [illegible]

چون ... آورده ... [illegible]

... وقایع الفتح ... [illegible]

الله ... [illegible]

نهاده بود ... [illegible] ... بشارت

گوش جهانیان رسانید ... [illegible]

... آنحضرت ... [illegible]

... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible]

... آنحضرت [illegible]

... [illegible]

... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... آنحضرت ... [illegible]

... پادشاهی ... [illegible]

... [illegible]

ملک ... نماید — ... بشارت

... بشارت ... [illegible]

... [illegible]

... پادشاهی ... [illegible]

... سعادت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... بشارت

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... بشارت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... بشارت

... [illegible]

[illegible] از اصحاب [illegible] که [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] و [illegible] کفایت [illegible]
[illegible] اعمال [illegible]
[illegible] آمد [illegible]
[illegible] ثبات [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] اسباب [illegible]
[illegible] ارکان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شکوه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible] سنگ [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] اسباب [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible]

الاخبر

از [illegible] که فتح ابواب [illegible]
این [illegible] عدل [illegible]
[illegible] مقدمات [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] لازم [illegible]
[illegible] اقبال [illegible]
[illegible]
اما [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] احادیث [illegible]
[illegible]
حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از [illegible]
از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قوم را در باب مشاورت مشترک [illegible] تا در آنکه خود از جهان [illegible] آورد و جهت [illegible] که حضرت [illegible] یاری [illegible]
جانب حضرت [illegible] می‌فرستاد و در نزول [illegible] خبر داده و بعضی صورت [illegible] آن [illegible]
معاین کرده دیگری [illegible] باب [illegible] مصلحت [illegible] قوم [illegible] برای آنچه [illegible]
[illegible] و ضبط قواعد [illegible] کفایت اندیشه آنحضرت [illegible] مصلحت [illegible] مشاورت [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] نزول [illegible] و ایدام [illegible] و تعلیم [illegible]
[illegible] حضرت هم [illegible] شهر [illegible]
با اهل [illegible] و با آتش [illegible] و [illegible] انجمن [illegible]
[illegible] آن [illegible] علیه السلام [illegible] که در نزول این نازله [illegible] بر خلاف رضا و تسلیم نهاده [illegible]
[illegible] و ابتهال [illegible] در هر حال [illegible]
و قرینه با انصار [illegible] خاص و عام بود [illegible] آنحضرت [illegible]
که [illegible] همه را [illegible]
حضرت [illegible] آمد [illegible] و صغیر و کبیر [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible]
از [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
چون [illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تسلیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قوم [illegible]
[illegible]
چون اقدام این [illegible] علیه السلام [illegible]

گشته پیشتر از این [illegible] آن قوم [illegible] موجب فرمان معمول [illegible] در عمارت [illegible] اقدام نموده [illegible]
نوبت [illegible] سلیمان علیه السلام رسید و همین [illegible] آنحضرت چنانکه [illegible] بیابان [illegible]
و چون [illegible] کار [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] برق و لمعه نور هم از این [illegible]
بازگشت [illegible] جهان [illegible]
[illegible]
از [illegible] که [illegible] آتش [illegible]
[illegible]
چو آتش [illegible] آنحضرت [illegible]
مردم [illegible] سیاه [illegible] مردم [illegible]
و افغان [illegible] حرارت [illegible]
[illegible] سلیمان علیه السلام [illegible] فوج فوج [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت چون [illegible]
[illegible] هرچند [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] حالات [illegible] در این مقام [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] با آنکه [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیگران همه چهره افروز فرو و پایه‌ها همین بهشت چون وزیر پادشاه در آفتاب مآل دولت بر هر سری از اسرار ملک و ملکا
دولت عهد کامل که به بار عام داده‌اند و آن کار بود شریف رود در بحث حضرت شاهی جهاندار [illegible] و تمام تخت
زمانه بخشش و خورشید [illegible] دور کرم جمع و سپید [illegible] جهاندار که اگر حضرت جمشید پایه بزم
سپهر زبان مدیح در گشودی جای آن داشت [illegible] تخت [illegible] رسیدی تا بصبح [illegible] عالم آرای او گو
در تموج مزاج ملک صفت روح در تن [illegible] و [illegible] پر و پر پروازه و دیگرا [illegible]
دیگر در [illegible] چه [illegible] حضرت [illegible]
چه [illegible] حضرت [illegible] که در مقام [illegible] چون [illegible]
[illegible] چون [illegible]
پراکنده شان [illegible]
ایشان و [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نکته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

عراقی

عراقی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
تمام تاج و تاج دولت بر سر مبارک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در تضاعیف ایام سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
شد با شارت [illegible]

موردان که گراو صبر به رشت و بماکن خوش برنزول نمایید چه به ادا زود قبل ایشان اذیت و آزار [illegible]
مورد ای جناب و حضور کوش حضرت سیدیت [illegible] علیه السلام رسانیده [illegible]
[illegible]
اله بر سقر و تر نامات [illegible]
[illegible]

[illegible]

و محرم اسرار را که عمده مهمات انتظام امور دیگر انتظام یافته بیشتر اسباب تمکین انفاق و اکرام نمایند چه باشد که تو بسط این
موهبت تدارک آن ترک اولی از روزگار نخستینه و لطف و آثار نماید و بر وفق خود نفس بعیوب بر خواسته و دست در
ابواب بستن بود برستاق و کردن شان کشید و عنان ملکشان مدت چنین شان جدا داد و بود که خود سر از
تتبع و رباع بگوزد و عبور انداخته داد و حکم حکم نفاذ و مقرر فرمود که هر کس را پس از آنها را که خواهد بحکیه خویش
مخصوص دارد والسلام علی من اتبع الهدی
قال الله تعالی
نکته حکم عالم اطلاق مقتضی آن است که مجموع دوازده چهار حد جمیع امور و اوضاع جهت وجود را پیوسته در
صنف اختیار و مجموعه اقتدار مسبب الاراده و ولی اختیار دارد و در قبضه در رابطه رقت قضا و قدر از احاطه تقدیر
با منع الحذر و در روات نفع و ضرر و نازلات خیر و شر کوزه تا این نکته پوشیده مخزن خزانه او
دان را در نظر بصیرت جلوه گر آید که در استماع سودی و استدفاع زیانی هیچ یک از اجرام فلکی و اشخاص
ملکی و هیچ یک از دانشوران و حکما صاحب نظر را که از نتایج آباء و امهات کسر برتر و بهتر نکته گمان و
فکرت بیشتر اصفیا و نقد ایشان ما منه آن است و همه این نقش صادر اوست قابل قدرت است
و در هر قیاس سلطنت چه زود و در تحت عنایات رحمانی روز بروز و در تزاید و بر فزون بود و سبحان قدسیم
بر روز تقسیم عام شد که در تحت قبلی که دو شیرکان انجم را با صد شیر شیر سپهر را او لیکن عاجز بود و هر عادل را گشتر
کرده و هادی و مشیر حقه مقارنت و مصاحب لازم افتد با بهشتاوتی از ستیزه ارکان شتر جولت که از فرط عصمت
حوران روضه جنت و در حرم قربشان امارت بار نه هشت می جون جرجیر نیابید و ماه بحور نشیند اقراره جو ببو
و از نتایج ارحامشان بر ساحت میدان جهان و اعتزازی پر بها به در دفع دشمن بدنژاد و بکابت حرص سهیل و ربیع
جهیجا فرزندان چو چنار شیر شیران چیده برآوره و این عز ایشان منعقد که بکشایشان در نزهت و با که مجهول کهن
بولت بر علاف ما مول از اربعینه سعید سعادتهای درشتیه جهان مطلع صحبت و همای پر در اردنیه منعقد گرد
در صدف رحم یکی از ایشان بر تاب ظهور افتاد و سبک بخشا بیرون از دایره
و شیر نهفتی ازان شیر مغتان حرم آن سپهر ناتمام را از دست قابله کرد به موقف حضرت پادشاه
و بوز تخت آسمان سپهر کرهشید حضرت قضا و رحیب بنوعی ایشان به داده بخت گوشت که در دو و نوع شیره
صفت کلک عمادی نوشت و نسبت که بهشتا از خیر تنجید رسیدی شده زبان باظهار توبه و انابت بر گشود و بنوای
مضمون این بیت از هر جا بر خواست
هزار شکر برآمد زمانه و بنمود یکی چنانکه در آستینه تقدیر بات حلقه
دیوان شریعت و مهدیت اوراق ملت جعفر صادق سلام الله علیه ما شهد شاهد و نطق ناطق بر ای

ذکر را بحیکه فرموده اند که وقتی از صدف شرف و نوفق گوهری عزت حال جوز او نمکین متصرف در روح

وجود

وجود او فشا شمس و اجابتی که مشغول خدمت آنحضرت بود جزو خوف پاره این حرف را با حافظ پیان گنجه
و اکرام سپرار و را حیات سرزده او از خود رایدی داشت و مجانب اجلام و دلالت نماید رود را مختصر بر با جاریست چه و در ابوری
بس آواز خوب اسیم ساعت اما زبانش مسند سلطنت پایه ساحت سر فراز راه شیر برزخ گشت از بر بر جوش سر
و اوکشن از آنجا که تیر قضا از کمان نه ترس هر یک پایه و و رست هیچ نوع خیستی مصداق و ولا اموع لقضاه و لا راد لحکمه
عمده از رشته خیر و شر گشاید بوقفه آنحضرت به نگاه و دولت تکیه داشته نزد ب فرزند را انتهی از آن و بیه و حیات
بر سر سریر افتاده او و صورت شیری که مخصوص حیات می نسبه صورتگر ان قضا و قدر در پرده صحت ستور ازبان
نشر بر پرده ظهور آمد و پشمان گریانه که بعباره پر از ملک آرای ملک از تو و داراب سوده این مسکالت کشید
بود و مورد ورخته و نشسته که شست سلیمان علیه السلام جون دید که بعوز انگشت دست در گرفت موره و لو گاه جمع کرده مار
ثم اناب از طریق وثوق برخاست بر خویش به بیچ اباب بشیر چه ابراهیم روح القدس فرموده در یکی از روایات خو
جنین بر قوم و داشته است و اصحاب سیر نیز قریب بآن گفته اند که ناظم مناظم دولت اعاج معارج نبوت را
و قدر دوام تطهیر بحکومی کشید خاتم را که موقوف آن ملک در دین آنحضرت را در کیش بود و به یکی از جوانی
حضرت بسپرد و اشتغالی پر قریب بحضرت انحاب قدمی از آمد و انگشتر گرفت و به ر دمی و دختش و بیرون
مستقر گشت و در فر این او هم موقوف داشت و نه تنها ملک برد بر افتد ارکان دولت و اعیان حضرت
اطوار او را انمولنه شیوه احوال دیده بخود انگشتر را خو ضعیت کرده دیو پر مکر و زور و وحشت کرده خاتم را اورده در بادیه دخت
دیگر از ما بیان او در حضره بر بوده و قتی که آنحضرت لیف و ضعیف این و حین در ساحل محیط صید ماهیان فرمودی
آن ماهی را گرفته خاتم را یافت آورد و یا محیه مطالب این دو حدیث که ایراد کرده او را هم مسند هستند و بی شده
انچه خلاف این دو قول در کتب تواریخ و سیر در باب استیلا و تغلب بر مکر و زور بر ملک آنحضرت ودلالت
او و در محرم تم نبوت در بودن انگشتری و امثال آنها گاشته شده و به عقلا و کنندگان را در معضلات ادوار
افتاده همی حیت و دوق نیست و شاید که این خبر را بحیطه تبیه و مناصب انبیا و سنت شیعه دعوی کرده و بعد
الا این دو از مر بیسم و مکارم صحبت سعید مدار کبود در بود این انگشتری را همین رشته کاری تخت پادشاهی جوقان
مختار رسانی که زاید و زمام جیشاد ملک وقت به دست آورده و دست تصرف بر وجهی که خواهد در حرم حرمت
وی کشاد و سرانجام که عزت اعتبار نماید خاتم را در بهر افکنده و خود از میان بحر بر آورده و اگر کسی رشد در ربیت
بر این حکایت و بعد و تدقیق کشید باسی و جهی درین ایجه نگنه ماید که حصول سلطنت و نبوت سلیمان علیه السلام علی
و بهشتی انگشتری بوده که لشت سلیمانی نیست نه مدت و بهر نقش نگینی و بی اعداد و کرام و نبوت الحضرت
چنان همیشه جهل شده و چه اگر باعث این معنی او ایده یا بقرار و ده خاتم تو دی دیو را زخود چیکوته به انگیزد و با تمکین

چه جای او بود که قصه در گذشته و هر کار مرتب هیچ اثری نبود بر حشم شان ابهری را که انهه فرصت و امهار
دست بیداد جا و اسباب در نواحی مس واقع است مصیب بستان بیشتر لا
بهر سبب بر قفای ملک های ملک که در دهر وجه دور کار بر حسب شرایطی این مال کس بر پای بود او خود ننگی
تمام و هرزی رو و جابی وجه و ملک خویش داشت و از ملک وی نابکرد اصفهانیه روزه راه فاصلی و ایالت او
از خراب و ذنوب و جوانمرد و دو و دجله و جنول چپاه او را اصلی جوه هم از شمار شر سمو فوحیر
بودی او از حقیقت فتاشر داغم و ان مجد قدر نکرد او از دیر باز با آفتاب بهای مهاد گشته و از سر این حق گذشته
چنانکه او از جمیع در شهری پیدا فرمود است به توفیق سلطان عهد اسلم بر سر بر هوش نظر اهل ان ارکان
بر بسته ادای دری چشم او نشسته بود و جلوه بر هوا صحاب است چون از پرده های رنگین پرده سیما باشد بسته
زمانی نخورد از موقف حضور فایت شد و آفتاب از ایکان وی بر سایه رحمت حق پرتو انداخت بران آوان
محل نوبت مقرر داشت که اگر بعد با که چیت محضور مبدل سازد با قامت قدر موقع چه و از دو سور و زوار
گرود منی متضمن گشته چه بر باز گشت و آنحضرت بر وقت آغاز فرمود او جو منه داشت
که اگر در حضور حقیقت زمانی در تقدیم خدمت حضور و منتظر عاملی آنچه تو از کسان بوجهی سنگ گرود و حیرانی سخن تمتع
مبارک و متبع سیاه رحمت و حزن و فنا برحمت است آورده ام مستقبل ایلخان جو بر سیاه
کشف و آنحضرت نامه رحیمی مضمون نگاشته وی را سپرد و دیگر مقرر داشت مکتوب
حضرت سلطنت را وو مو تو از سپهسالار بسیار ساده عالم بر شهر پر رونده تر از کور تخیل و شاهین نظیر مثال حضرت را
سبب رسانید و از روز شیفته غضنفر و از بعضت صبح قرابای منقدا امامی بو شیر کرده مثال تربیت حضرت بر روز مهر چون
نامه نکو اندیشیم و گستر از نوال صحبت سبب گرفت با قرص ماه خاصیت جرم آفتاب جهان حضرت و ارکان
دولت را که موصوف بود و فرصت بود بر فرستاد و خود تطمیع و تکمیل مسح مستان داشت
فرو ریخت گرفتار او در باب صلاحیت و کرم اندیشه مقتضی سعادت حاضر اسلام عنه و پیشه که مارا با آنکه فرصت
و جمیع دولت و عدت و استطاعت جانب پنهانی است از ادای وسعت دیده تو کار زیب واهره جاه بسیار های
نشاندیم مستمر و ایکه بر مخالفت سلطان عهد اسلم سر انجام موجب حرام ملک و بر شمار حسب و زوال فتنه و منت ده
ادب اتمنی و مقدمت است و رایج دست خود شود یا بر دیر الاز مرحمت که هر گاه و بیگاه مرحمت و منازلت نموده او بر
دست سور و دولت و جهانت حق قریب بر حیث کرده مرد بزرگ
این مقدمات آنحضرت بشرف نوبت تر از آهسته و فنا بر خلاف او از این خفاش بر جو بسته است و حکم جهان بیان
دمیر بو بمتباری سحاب ازل افرو بسته آمد به نشه معادت و اندیشه محمود سلطان این سپهی سرای کرد از چهار رسته و جود و قدار او

خورشید دوقت دولت خود را شریف مقدار خود مهندم و شم خوان سلطنت و باب نازان قرره قضا که در میدان
رکش قضا هر دو م ادراک شیخ خان حسب نیز فازده به مزاد و از ند بادم رسم و اشاد پرداخت همه با اصلحت او از آن
مو با دولت تحف و جود تحت حیث مرسول حیث اگر بر وجه تقبل مسئول داشت معلوم آورد که در دو حرمت بر خلاف است
و ما دو با وی رعایت تقارقت و مصاف و جهاد و ر نظر بالمشر معتبر افتاد و بحیط حیث به اشرف کلاه افغان معرض کرده و اوان
وی فاذ بیت و مصادمت با اول کسی را نمود و خود رعایت بحقانی ما رای او را که از بیش اشتی معتبر او بسر او را اصلی بود
معتبر ان داشته و او بحقه بود رتبه ضعف آن که جای کرای سپاه بود با چاپیه سپرد و حضرت بحیط بر سول نمود و با رسول شاه شان
و اذ نو و در سوق شکست و منه و از آن که بهر را پیمود و آهن و نشر منقوب فرماید جهار که رسول و در سوی حضرت
شاه او حیث و جام چتر را و پوست آنحضرت کرای بود تو از سته و داد ان گرفته آن داده که بهر سبب و آن کاه کوه ان
کرامت بر شمر پهان کشیده و با دعوت مال است و اشرف این تحفه و رخلعت همه انکون از در این مقام با زکرد و بر شما
ایمن و کن و حشمت بارت سکری موم بکر قیامت اثر جنود و اوراد حیث ارزانی قوی خلعت تقول التغزی اجمعین ملک و ملک
نشاور جو اللادت عهد صاتم ملک ملوک و ورع ما لک و الا منع الا ما آمر خوف بسم بوالحسیف شاه ملک شیر ایلک
و انشا نماز و حومره و ما تشا ن عاقبت مصادرت نباشد خرسان او جی بامضا اسلام
رسول موم دخول چه اما بر گرفت و رعقت و استقبال از جمیع شمال عارت که بحیط سپاهی شتافت سرا بر
دیده و دشنه با زگشت لشکر را چون بخاری و سیاح رفت دوست و قوت و اهمیت و انانت آنحضرت حیث اسلام
او آورد بحری مسافات و کفر سپاه عهد و رای دولت و ملکی صور و جشن هم اسند که خدمت آنجناب نموده و قربت سپاه جلال
جهز قز ل دور وده و ربر از دولت متعال بر ان نحوه او ایک نوبت و اقبال رسته خاطر مهرات و فخار بر خوبی ار غضب بر
کرده و بیشتر از حیثیات ای سپهر و رادو روش کاه و دولت حاضر آرزو لا جرم به لالت
تقدم ای حرمت بشارت راه که از جمیع سال مقبل آمد که قبل اقدام آنحضرت از تحت دولت سریر او را
در پیشگاه و کرد دولت نظر نهاده و آورد مالک روی رابش و جن فرجه این مرتب بسیار است صهف من رجا که
بر تخت وزارت سریر باب رفعت یابش شرف تشریف کتابت مهم از اماده کشت
و پیشتر از آنکه آنجناب دیده و جن هیچ بر جبسه و سر بر جمیع برابر از بر تخت سلطنت چون کوهر از خاک بر آورد و
نظر های نو پی دادم جهات متغیر ساخته و ان مملکت متضمن انواع میل بود که آنحضرت را معلوم آمد که جمیع را آن ما
دکا و مکرمت دو او و بصیرت باشد که تخت جوار اشناسد و این امور را که بغایت در نظر حقیقت و انداشته محبت میان
در مقامات و کرامات آنحضرت نثار دریا فی بعد از آنکه جمیع در موقف جلال شاه یافت آنجناب را از دعا
سوال حیث که بکذا عرسک جمیع عرض کرد بلی کاشته بود اجاز حضرت اسلام سلطنت نبوی بیشتر از آن که سعادت حضرت

همی آید و چون پرتو آفتاب روشن گشته است و از نور قبول پایان بر سر آید از منزل گردش نسیم مهر شاه در
سر و روان بر خوان صبح خوشتر مو رفت سر و دامن نو و از آن گسترده است داشته و صاحب بزم بود که نشسته گستر
چون همه زود و خوان بوده اکنون زاو تمام است و ما سر کشیده و ساقی چون سیماب بوده حباب شکفته سبب اگر که
بر سر می و می چون پیاله و رنگ تر بوده و از تاب بر تو و نسیم نه آب و بیا برگهای نو فرشاده شب بر بزم روشن است
چه پیرار دیر صحبت ارزانیدیدیان نثار رفت فراوانیشان که مانند گستر از آن که برزنده ولان صحبت و بستان آمده زبان
آمده است اکنون و جزوی از زرنج داد که مرتب نشسته ناگاه و حکمه آفاق را ضرورت آمده از آلت مویی از زمین کشوری
نامه ایام دوران اوقات جشن شرف پایان یافته بعقد تمیمت آنحضرت مشغول گشت و شاهی زوج نوبت با ماه برج عقرب
نوبت با کمره و دور کار فرخنده آثار رخش بهجت و سر در حضرت بود و قرب جهانبان در دوره زنش فرح و حضور شیوه آن
چون نوبت این آوازه رسید و نوبت ارتحال بعزم فتح ملک باقی با همراز آزاد وقت علیه السلام را مرحلک علام که
منصوب داشته و خود در خانه که در آن گسترده ترتیب داده بود و در حالتی که بعضی مضمون تحفه داشتی الف ناخوش اوج
آنچه را نقش ... درجه رفته و رفت بار بریاد و با کمال عبادت آن واقعه در گسترده حضور بود در هم
گرداندیم کسی را از جن و انس او را آن نبود که بسلک شاف مقدم پر داده و حکم قریب بتر مقام نشد و در استعار
در جهت و متعلق و تفوق ماند و آن گسترده فرار از الف ادیب گه تعمیر عبادت با تمام پیوست از رفته حضرت بود در اکار
صفهای ایوان و منظر و نگار جهان دولت و بعضی از دوده علیای سعادت را رحمت بود و پیکر شریف آنحضرت برآمده چون
آسمانی ثابت بر زمین افتاد و هر یک از دو دوای سر خویش در آن پرورش گرفته معنی سلیمان و اکمل یقین سه سال
جای پر حرف بگستر و وسی که آفاق را آسیب دو زیر پرده است عاقبت چون جسد جرم آن نشستن و بنا برعزم قبله عنایت و فرخ
و از هم آشیانی مسرع رزین آل ملک مسکن گوی آخر با عنایت دوام فنا گردید اسباب مجلس جشن و ساز صحبت
قضا و قدر به از گذشت اداده و مسیر داشته بود و هر باب از جهت پریشانی داشت که کمتر هرگز مجمع ما ده و خواهر گرفت
شکستگی و هر که هر را از آن صد صد رکوم رفت هر روز ماه و تمامی سر دچار عرصه برآگند که بزودی گرده در بسته
بوهری دوزگار روانه اراکین دربسته باز و بدجار شسته بخشیده و داشت و ملک ایست و آن شیوه با زاهانی در
سنتی خود و جسم و عمل و عادت شد نقش نقش مهر کمر و فا کرده گردون او را وقت سعادت کرده کاو در مسیح
او نشر ابرکه بقا کرده نوبت ز زنگارش شده و دوازده سال بود و در جهت مشهور پنجاه و سه سال در سیره و مکار رفت
و سلطنت و زینت و سعادت جهانی را اساس زده رخت از دولت مسکن فنا منتقل گشته با سعادت رو آسودند چنانکه العظمت
و عزت سلطنت ...لله الملک الذی شیرهجمی مال گشیده جسد که بسی این کلمات چون در بقین خشنود سحمان نشر اجل ...
... صد اسم هزار وی نکوم عبیت بکلی ... گرده و مرتی بر بنیاد و می حق فرش بنا و ارا دل العظمت ... را

زمانی دیگر فاهر ساخته بهر رایت از انقسار مقدر بر شش بزرگ و نیمی چسپنده چون زمانی بدین منوال درگذشت بر سم اول برق
هیبت ستیزکرده خستگام و داع صاحبقران در حصول وقت ملاقات بجوال رفت آنحضرت و عده بغیر دو صراط داده و از نظر
غایب گردید و دوری گرد نشسته از قضیه تحت الصبغی بر اثبات قطع رسید و بر پیش چنانکه ذکر آن در موضع خود ایراد کرده آید
شهرهای سمرقند مسکن که چنین بس و ساعت اعتقاد در او ابطالعقد و دار آن گشته بود آباد در آورده
عزت وعده و وارث درگذشته با حیات جاری ازهار بر پست روده در خان بس ... گلش جوانه شده مرد ماشی
بر آن چو جفا دادیار روز بلبل بر صحبت ساقی کنار و جو بهار لطافت هوا بجد تر که هر نفسش چون موسم ربیع جاری غنی
هر جفا نوخطان و گلهای حاشیه خنده تابان از هستی و نزهت شمال هر نه که از هر اهتزاز نشر جفا رعنا و غم چندین
ساله را زدامن دلها بر خواستی بهشت اعتقاد و نهرها سعور رجعت نمو فوز و خشان رطب عجب چون عاشق و
معشوق هستگام وصال زنت بگردن هم در آورده و غنچه لبیان پایفت ور نوشته
سودای سره و سوز سودای بی هر رسم معاذ آستانه کرده و این صراق و بادقین صفحه آیین جو با شارت
بهاب شمال ... نوعی وقوع یافته بود بر یک فاصله و حاجات که ... زیر قلمان
این دیار را همه کاه دوم درگوش افتادی از هر جهت نوعی تا نهایت که هرخشت اهل ده روزه راه در طاق چشیده
از معابر روزه از پرتو آفتاب بر پیکر جامه نیز شد و هر دو عنبر بیاض شب تفرس جا رسید ابر از دخته مجمر هر سید
و ماب این ساقی در و شات قلعه و زر اعات شتوی و صیفی از هر جهتی قاسر توان نمود تقریر کرده اند که سلطان
هر علم در اقصار ربیع زمان دولت جاهی از لشکر با تراالعرفاهنجیر از دریا بجانب ... داهنه جاری گردند و ازان
خلیج مجرای دیگر حادث و ملاقات آن با هر عظیم از آنکه سنگ صد رو ساخته و مجرا ها از آن بجانب ... امیر
نمود چنانکه هر کار و اما اکثار اب ضرورت افتد فرجای جاری را گشوده بقدر صاحب انها عظیم جاری دارد
و این قاعده مرتی مستمر ادامه داشت و جریان میاه در وقت ضرورت بطرق عادت استمرار جوی ها
آبادی را از ایجاد ایت و هر بسیاری مستلزم آبادی و بقای آبادی مرهون شکر است و نزول ساخت ستعف گری
و در هر آنی ... گان آن دیار ... نفی الدار
البوار بمقتضای فطرت رسم صاحبان اسرار و مردم ابرار بنیاد ده شده هزار دار کرده شده و رازی که ازدو بر باز در
روایات سینه چون دفینه مستور داشته ابراز نمودند شیخ و شاب را مواد فاسد ... نش در حبه اعضا انصباب یافت
و صنیع و شریف صحت صاحب بکلی بحاب معنی احکام شرایعت آمد و علما بر ترک خلف جانان ... خلق
عام شد که بر همه خلق ثواب گشت عتاب بخطا نمود چون هر کاه که از گوشه نشینان زاویه حضرات بر سم عزال اشرار
سرانشر کردی مخالفت وی نکردند و اگر شی از چیزی اسرار و آن ... اشتباه آنها را اتفاقی بعضی ... بعض کلمات

سخن و ما شنودیم حضرت [illegible] قضا [illegible] مقدرات علی و سوا اگر در ایشان نوعی از موشان برکات کر
که هر یک سنگ بزرگ که مرد [illegible] از برگ [illegible] بسته بود و از سر برکنده و فرو می افکندند برخی از آن اهالی را
چون آن حالت مشاهده رفت طرق [illegible] نوعی دیگر سلوک آمد و جماعتی دیگر آن انجمن را بستنی [illegible]
نانسته [illegible] جسته [illegible] از [illegible] موشان سد [illegible] گشت جاه و [illegible] مردم [illegible]
مال و ثروت [illegible] گردید و [illegible] افزایش [illegible] تا که امواج [illegible]
[illegible] که رنگ کان [illegible] از [illegible]
شهر از شرف [illegible] موسوم [illegible] سه روز قبل از شهادت [illegible] شرف [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] و لایت [illegible] جماعتی [illegible] صاحب [illegible]
مشهد [illegible] موسوم [illegible] و [illegible] دارد [illegible]
[illegible] که از [illegible] و در [illegible] واقع و آن [illegible]
[illegible] بزرگتر [illegible] سلطان [illegible] ایشان را نام [illegible]
[illegible] چشمه [illegible]
چو چشمه [illegible] و بر طرف آن [illegible] مردم آن [illegible] گشته [illegible]
[illegible] و از [illegible] آن چشمه [illegible]
[illegible] آب [illegible] شد و آب چشمه [illegible]
و دوام زندگانی [illegible] و [illegible] بود که ظاهرا [illegible]
و معهود [illegible] آنکه در [illegible] از [illegible] گشته [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] جمع آمده [illegible]
[illegible] گشته [illegible] چون [illegible] در [illegible]
درخت [illegible] آن را [illegible] آن [illegible] چون [illegible]
چند [illegible] و [illegible] در [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] گشته [illegible]
که [illegible] جان [illegible] و [illegible] در حقیقت [illegible] تو گوئی [illegible] جام [illegible]
[illegible] شهری [illegible]
[illegible] مقدمات [illegible]

[illegible] آن قوم [illegible] ایشان [illegible] از خاک [illegible]
[illegible] آورده [illegible]
[illegible] بوده [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] در میان ایشان [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] که در [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] آن [illegible]
آنحضرت [illegible] از [illegible]
[illegible] چشمه بزرگ [illegible] از آب [illegible]
آن [illegible] چشمه [illegible] در آن چاه [illegible]
و از میان [illegible] از آب [illegible] آن چاه
چندان [illegible] از [illegible]
اقوام این [illegible] که [illegible]
و [illegible] زمین چون [illegible]
[illegible] آتش [illegible] ایشان چون [illegible]
[illegible] که نام [illegible] روایات [illegible] رسید [illegible]
[illegible] و بالله المبدأ و المآب آنحضرت [illegible]
[illegible] آفتاب روشن تابنده [illegible]
گوینده [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] نازل [illegible]

نیشتر بنا بر این سه پهر سال چون حاقت نفاوت بود و از حرفت و انابت سکنک بزایه نجات کرویدند و به او مقتول شد
و ساست به زجه بخترزن جلوان اما حکم محکم از ساحت کبر در رسید که پادشاه و از اخلاف خویش خلیفه مخلف و نخل کند
که در فساد نیز و زحمت ایشان و دوان آجال طغرای استرجاع بنام و در کشیده و او نیز ملک همین این خبر بشنید و با
محرب بنیاد کرد و او به ساط شرح باز و با آنکه از عمر و حیاتش باقی بود و پانزده سال دیگر زندگانی عالم فانی را تو ..
حشرات در طوارم بشر ... افتاد و کمانات به دشمنان ایشان شد چنانکه با مادران اشتر اول زخود آن کشکار
و سپاه و انجم فریق و مارکشت لشکر با مرغ زنده بود که پادشاه و جمع کشیر دیگر که بسرعت از برق و باد و سحاب
کروه طاسبر جار رطاسبر فرار پوشیده مشغول اند که رحمت متعهدان رسول در قرابت بدفت و با تکمیل رحمت آن دیه سیدا
پیدا رهشه کوب احکام منت طاهره و نظام بیرون و پروز چهر اقبال مساعد صاعد اوج شرف بود تا فلک را
ستاره زنده کانی بحیطه و سقوط رسید و بعد از وی به هیجا جا دشت که دیر چیز چنین او از کوشه و نیستان از در هر دو فرستی
خروج آهنک آغاز خطاهر صوب آمده و کند و ثواب و جهال شریعت برکوزه وش شیخ و شاب چنانکه شیخا علیه السلام ایشان را
از آن حرکت شنیع ممانعت و مجانبت مبالغت فرمود مؤثر نیامد تا عاقبت بدفت بمعنوی کشته و رحمت بستخط
مبدل و مملکت ایشان بتسخیر صنعت ... معمول ضعیف از دوات آورده از که نیز بهر طایفه آخر قاعده فیه شنیا کشته اتقاد
بکیف در اثنای این ... وجوب در حسن شکافته او را در تجویف خود پناه داد و شیطان خذله الله در آن کان بعطف
دامانش از شکاف دیدش نمود و دنی بهر ایشان با سلعه و آن موضع دلالت کرد ایشان نیز ... بچیش کشیدند و اره برو ... اوراق
نهاده و اورا بدو نیم کردند فجعلناهم رسه لعذاب الیم او نیز از او چنانی جملی است و صاحب تیمیز را چنان
تو بیست حیات منزل نموده ... با ... بطون و حسب صفحه ... اعجوبه ... و از فضایل اکتساب فضائل را
او هیمنه و مایلکه و حیره اجازت ... اجابت منبر را زبا و ادی اشتی بر فرشته او جهان نمود
قال رب ان لی
آنحضرت ... ضعفا ... و ... ... و هنر از صد ا بی
... به وقوت در ایام اول ارشد با امیر زهره و طاعت و این شعر رضی الرب او را فایت خالت امی ...
اوقات صبح و شام در عهد جو بر در اوقات ساعات روز کاررث روزکار رحمت آثار در این جسد ... حسد و فر ...
شریعت و نشر مآثر طریقت و اقوام تقوی و عبادت صید اشت و روزش سخا مخافت وجود بدست که زاد و اول
جهانیان را ... حضرت او در آخر عهد زندگی که قوت شباب بشیب مبدل و نشر او شال پیری پراکنده
جوانی ممهل بر توده رشته بر بشر تو ده کاف ... و ارشیخ ارغوانی بر کسی ... و با بشارت ربانی در محل
بر مستور میان ... با ... مسعود فرموده مسئول در مرحله قبول یافته بشارت
... زکریا علیه السلام ... آن ... از این طور بشارت تجتنی بر ... در حیاب در رسید که انا نبشرک
کوهر

نکوهر در صدف رحم مادر است که سر روز جو اهر سخن از درج زبان منطق بیان شواهد عجب و از ایقاع مستند
ظهور جلال تسبیح بادخرالله ... و ... در عهد ... از جمیع ... و روز چهارم ایام برنورد ... آمد و صبح موعود از دریچه
تفرس و ... و ... و ... انجاب ... پرده آمد چنانکه از کش بازماند و مردم را با اشارت نماز خواندند و
... بر ... به جمال ... تا ... و ... که ام ... علیه السلام در رحم مادر که ... نمایش
جمال جمال شما نور او ... بجهت فرا ... در جهد ... که ... و ... وجود شر
از صباح ... زبان ... بود علوم و حکم در ایات وفرب ... و ... زبانه کشت با ...
و ... ... و ... ... که ... که ... ... و ... ... از ...
... ... از جمله ... او ... کرده اند که در ... بیت المقدس ... و ...
از اجر ... که ... ... بوشیده و ... ... در ... و ... بر ستونهای مسجد ... بسته ... و
... ... خویش ... و از ... و ... و ... از ... ... و ... که او ...
علیه السلام در آن باب ... و ... از ... ... سؤال ... که ... ... چه باعث ... اقوام ...
سال ... آمده آنحضرت عرض کرد که ... کودک ... کهولت و ... رسیده و ... در ... ...
و ... و ... ... از که ... و ... ... و ...
زکریا علیه السلام ... آن ... ما ... ... را اجازت داد که کلاه ... از پشم ... ...
سعادت ... در ... ... جامه و کلاه بر کرفت و در بیت المقدس ... معتکف ... عبادت ...
... عبادت داد و چنانکه ... ... در ... و ... ... و ...
... ... که اکر آتش ... را ... ... علیه السلام
از شنیدن آن سخن ... از ... ...
... آمد مادرش ... ...
... ... و از ... ... که
زکریا علیه السلام ... ...
سعادت ... زکریا علیه السلام ... ... که در جهنم
... ...
و ... ...

و مناری آتش را جا بجا یحیی علیه السلام چون پایان حرف بشنید مانند شده بر آتش از جا جست و در افغان و گریه [illegible]

[illegible]

[illegible]

پرتو صفات او زد ... [illegible] ... مسجد در
... [illegible] ... فاطمه علیها الصلوة والسلام از عالم
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

[illegible]

[illegible]

شاداب گشت و بشارت آنجناب او را چون مردم دیده در قفای [illegible] برکشیده بجا [illegible]
مردم چون آن گوهر مردمی را در صدف آغوش مریم علیها السلام نهاده بودند زبان شناعت کشیده دو زبان گستاخانه [illegible]
دراز بر دو پاکدامن عصمت شعار [illegible] عفاف افکنده پرده پوشی دوران [illegible] حرکات ناشایسته ایشان
عصمت اتفاقی [illegible] نمود و جواب ایشان را باشارت فاشارت الیه مسیح علیه السلام موقوف شود آنحضرت تقریر جواب
[illegible] باز کرده جواب این کلمات فرو ریخت که ای [illegible] اقربا گوید بجا در من با آنکه منم بنده که خدا مرا
برگزیده و کتاب بر او فرستاده و سوگند بخدا اگر [illegible] هر یک از [illegible] این [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] و بعد از پیغمبری [illegible] نموده بود [illegible] آورده [illegible] دیگر [illegible] این [illegible] بنده خدا که
خدا او را بجهان پیغمبری داده و کتاب [illegible] فرستاده و کرده [illegible] مبارک [illegible]
نموده است بزکوة و نماز [illegible] و [illegible] مادر [illegible] شقی و ستمگر
بر ما که این کلمات چون [illegible] خلق سکوت [illegible] و [illegible] تا [illegible] ال [illegible] بمیعاد
منطق کودکان بزبان [illegible] و بعضی از [illegible] آورده اند که [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] رفت و باز [illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] که از [illegible] آنحضرت [illegible] شد و [illegible] که [illegible]
[illegible] سید الشهدا علیه السلام [illegible] آمد و بر [illegible] دیگر آن است چشمه [illegible]
[illegible] قول است [illegible] حضرت [illegible] از [illegible]
هنگام نزول این [illegible] و اسلام آوردن [illegible] آن [illegible] چنانچه در کتب از اخبار [illegible]
در بعضی روایات معتبره آورده اند که [illegible] کوکب [illegible] آنحضرت بر افق عالم شهود [illegible] از کبرا
[illegible] و هم اختران [illegible] از بلاد خویش [illegible] سعادت [illegible] خورشید [illegible]
[illegible] عصمت پوشیده [illegible] حضرت [illegible] که چنین از مطالع [illegible] طلوع [illegible]
[illegible] که در بعضی [illegible] پیغمبری [illegible] و بصورت [illegible] و از زمین [illegible] و تا جهان [illegible]
و انقلاب زمانه بر پاست [illegible] رفت لاجرم از بلاد شرقی بر اثر آن کوکب بشتاب [illegible] چون
سایه از پی آفتاب بشتافتیم و در این موضع [illegible] این [illegible] که صاحب [illegible]
[illegible] مخصوص [illegible] شیم [illegible] چند از علمای [illegible] و معتقدان [illegible] این [illegible]
[illegible] که چنین [illegible] عالم است و [illegible] و [illegible] است و [illegible]
ما [illegible] و [illegible] تا [illegible] است و آنجناب را نیز [illegible] لاجرم [illegible] ثابت [illegible]

این نوع [illegible] کردیم [illegible] آنحضرت را [illegible] شریعت [illegible]
رفت و [illegible] [illegible] [illegible] آمد [illegible] و [illegible] صادق و مصدق [illegible]
و صاحب [illegible] و [illegible] قبله [illegible]
باتفاق که فرستاد و ایشان [illegible] بر ثبوت نبوت و تحقیق [illegible] آنحضرت
آن سخنان [illegible] و [illegible] ایشان [illegible] که [illegible] آن ملک [illegible]
[illegible] در بتخانه [illegible] و زنجیر کرده [illegible] این خبر [illegible]
[illegible] ایشان را [illegible] دیگر [illegible] فرستاد و [illegible]
[illegible] رسالت و [illegible]
[illegible] رسم [illegible]
[illegible] اوقات [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] بتخانه [illegible]
[illegible] فرستاد [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] عبادت [illegible]
[illegible] رعایت [illegible]
[illegible] علیه السلام چون [illegible] و اسباب حصول [illegible]
[illegible] که در بتخانه [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] اگر ما ایشان [illegible] خویش [illegible]
[illegible] خویش [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] ایشان [illegible]
سؤال [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] باشارت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]

دعا کرده او نیز نشاط یافت شمعون هم در مقابل آن جمعی حکایت خود را کرد و با ملک اظهار نمود که اگر ایشان دعوت
بر صدق دعوی خود آورده اند ما نیز ... و بر آن اقامه نموده ایم اکنون مصلحت آن باشد که ایشان را تکلیف
[illegible]

[illegible]

خیال ... سرو ... از صبح وشام خواب بخش ضمیر ... گاه ... توهم ... خورد و بیان ...
کشیده و در ... روان ... رسید از دست خضر باده به آب زلال یافت ... تشنه که جام شراب ...
... که حوصله ملک ... آمد و پادشاه ... خلافت و ذکر ...
وشمشیر سلطنت ... بسیار ... در تمام ... و قبض و بسط ...
گذاشت و خود در همان شب ... و ... الله ... که ... از گذشت ... که چهار روز ...
او القضا ... آنحضرت ... ود و ... اصحاب ... حصول ...
دو ... خواست زمان وصال ... فراق ... آرزو ...
رستان ... پادشاه ... که ... دربسم ... آن ...
ازدحمت ... آنحضرت ... که عرض کرد ... باعث آمده که ...
خلقان ... خادم ... مسیح علیه السلام ...
وقا ... از قبول آن ... عارف ... داشته ام ...
نسبت ... که در سلطنت ... عرض کرد که این ...
دیگر ... اشارت فرمود مسیح علیه السلام ... که ...
از ... که باجلال زوال ...
دست ... برافشاند و در حضرت ... نهاده ...
عیسی علیه السلام ... که ...
در سه روز ... سفره ... پانزده ...
بجا ... که ...
و آثار ... نزول مائده ... اظهار ...
اهل ... حضرت ...
مسیح علیه السلام ... نزول مائده ...
سفره ... زمین ...
از ... عیسی علیه السلام ...
و ...
...

و رخت ... دیگری ... آن ...
قالبی از ... رخ خورشید ... که این طعام ...
با ازاطعمه و ... مسیح علیه السلام فرمود نه از اینجاست و نه از آنجا ... که هم اکنون بقدرت کامله ...
یزدانی موجود گشته پس ... حیات ماهی را از جناب ... آنحضرت ...
خواهش ایشان ماهی ... روان شد و حواریون را از مشاهده آن معجزه ...
افزود و باز ... آنحضرت بصورت اول ... آنجناب ...
روح الله ... که خواهش کرده بخوردن آن ... حواریون ...
نخوردند آنحضرت بحکم ... ارباب حاجت و ... رنج ... فاقه ...
بخوردن آن ... و ... از مرضا و فقرا ... ماهی ...
و تا چهل روز ... نزول ... مرضا و بیماران ... روز دیگر ...
... ثروت را از خوردن آن ممنوع داشته و این ...
بود که هر ... ثروت ... ممنوع از نعمت ...
... بحکم الهی ...
بصورت ... شده ...

رجوع کردن یهود ... حضرت مسیح علیه السلام

... کرده اند ... روح ...
... روح حیات ... الارض ...
سنت ... ارواح ... روح ...
باسمان ... عیسی علیه السلام ...
چنانکه اکثری ... ایام نبوت که ...
... حیات ... سعادت ...
... چنانکه ... ذات ... صفات ...
...
...
عزت و علا ... زلال صدق ... شنیدند ...

چاک گشوده و بنهفت حرمت و از اساس رتبت ایشان از حضرت عزت شکوه خلق بشیاع و [illegible] مبتضی از
خوات در جسام لئیم آن فرقه قوال سیرت دیو صورت را بصورت خوک که اخس سباع است مسخ فرموده و ابواب
ذلت بر وجنات حالشان گشود   چون خدا خواهد که پرده کس درد   میلش اندر طعنه پاکان برد   تا دل مرد خدا
نامد بدرد   هیچ قومی را خدا رسوا نکرد   چون خبر مسخ و تغییر ایشان بیهودا ملک یهود رسید رعایت جوانب حزم
و مراعات شرایط حزم را بر قلع و قمع آن حضرت جزم کرده با جماعتی که [illegible] داشته بموجب [illegible]
[illegible] در [illegible] خلاصه [illegible] اگر در [illegible] مسیح علیه السلام امروز که او را [illegible] استعداد
و [illegible] با عوان و انصار [illegible] تقدیم برند [illegible] که عادت [illegible] حاصل کرده [illegible]
[illegible] استقلال و استبداد در [illegible] امور [illegible] که از [illegible]
[illegible] بنده این نیز تواند که [illegible] معاونی [illegible] چنانکه پیشتر [illegible] از یهود [illegible]
[illegible] نازل [illegible] یهود [illegible] مخالفت [illegible] دایره [illegible] مرکز دایره [illegible]
[illegible] و زمین [illegible] افواج شیاطین [illegible]
[illegible] شقاوت [illegible] زاویه کراهت [illegible] بوم شوم [illegible]
هوای سعادت [illegible] نبوت که [illegible]
[illegible] مسیح علیه السلام [illegible]
که در آن پنهان بود [illegible] آفاق جهان [illegible]
[illegible] سپهر پرواز کرده [illegible] ساحت [illegible]
[illegible] یهود [illegible]
[illegible] فغان برآورده [illegible]
[illegible] جنگال [illegible]
[illegible] صورت [illegible]
[illegible] عیسی علیه السلام [illegible] یهودان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] راست [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] عیسی علیه السلام را [illegible]

[illegible] عیسی [illegible] کنگاش [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible] مسیح [illegible]
[illegible] چون ستارگان [illegible] خورشید [illegible]
[illegible] تفسیر [illegible] سماء [illegible]
[illegible] مسیح [illegible]
[illegible] شهادت [illegible]
[illegible] انکار [illegible]
[illegible] انکار [illegible]
[illegible] آنجناب یهودان [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible] ذکر نام و القاب و بعضی از مناقب و صفات آنجناب
[illegible] مسیح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

وچون اشتباه یافت خاص و عام تحقیق مقالات گذشته را که چه طور مبنی بر شناختند چه باشد که سخن اجمالی گذشته مقرر از
تبدیل از او که خود معنی شعر تنقیح و دقیق استماع نماید او را دو اثر چالاک حقه و غرف پاره معرفا نباشد و بد
هر فرقه را جمعی و جمعی را آمد و از فضلا جمعیت بدیگری بگذارد **کشف الامر بهم** و مخالف این خبر روایت دیگر مراد
سیر تقریر کرده اند و الساعه خبر **ایراد محضر حالات ارباب معرفت علیه السلام و هجوم لشکر بجانب الحضر بر بیوه** مثبت صحیفت
و دراورت مدبر حملی که منه و قدل منیز و دیدل و کریمه **عزیز ثبت و تنزل من شاه** بر بشارت بهجرت و
دلایل و تفصیل آن باشد که باده پیمایان جستجو را چون از اقراح سر ایشان در تجاوز و ماح خر بلبل
و نور حمله کرده و بخت موذی آتش طغیان بجوش و گلفزار سورت سینه منبر ایشان را از بیاد باده اذواج گرم گرم دیگ
و اشر منهیات نرم نرم رسم مصالحت و معالجت متداول نماید اگر از شاع گذار ساغر قدح را بهر پیمانهات قدح و
ارتفاع جاه معنی نیا و بیستعال نه پیر است که حتیاج افتد دفع بیهوشی ایشان را از زلال ناگوار نوازل سیر تقاطع
و در حقیقت چون جام صبوح و صباح خمار خمر خلاف را دافع است نجح کند تا از آن پس جالسان مجلس انس و اهل
خمار محتاج معتاد مرهم دارند و قدم از جاده دلکش شریعت بیعدا از برتر نگذارند و مراد از ایراد این کلمات و بیقید
را اطراد این حرفهات آن است که بهر وجه بعد از قبل جناب نبی علیه السلام و شیعیا با ارتکاب مفاسد و فحشا و اظهار مکاید و
بغضا پرداخته و قواعد شریعت و قواعد ملک و رعایت زیردستان از جور زبردستان و حفظ ارباب حرفه از
در مصادرت بیهوده جفت عهدی که بشند چنانکه هر خاص گنج خوتر ده مدرات ضلالت و هر جا به قانون را بیگرد و سلام
صبح اهل دانش و حق آمد و حقیقت ضعیف و اهل صلاح از صلاح معرفت مزاج صداقت از صحت رانقشند رنگ مبدل
و امور است ناگفت و خلاف معمول حرمت لطافه و اهلی و بتقدیر الامارات البعد امور محلی وقت گشت و سه
جام زهد و تقوی یا روحانی نشانها مروت کش بیسه دم تاثیر حیث آمیخت هر چند در تضاعف حال احوال هیچ صلاح و
احوال ایشان در اضرار و فرود و انحلال تدابیر و تداوی ادویه وقصه نزول بلا و رنج دوا هر جزئیه معالجت بهوت
از بهبود و نمود لاسیم از انبیا علیه السلام را تصحیح معتقدات و اصلاح مجاهدات و ضبط شوشات ایشان بعوث داشت
به شاید که فساد مزاج و ضعف طبیعت ایشان را مادامی است فضایح ارتکاب تقوی بیز آمایه او نیز معطار رقت
ورحمت و التزام افادت و افاضت بدی هر یه پیشاف اقامه ادله و براهین ساطعه و اجرای دستورات ناقصه با کمال
سد و فاسد که از تقادم خیالات و هر هر جنب طیع است زا اقرام قرار و بخند نیفتاد ما الاحسن و بحکم حکم عقلا الاول
و صیت مرفه انفس و آفاق اصلاح حال ایشان را که صفت شده ما نخلی بشر و بخت الفضل از طاه و بابی بعثت را
و معین گشت بیک رکعت چون چگونه بجد سعد ایشان تا شه با نواع رحمت و جنت و رشک و نیک و ضرب و حرب اول اول
پرداخت و کمان اگر ما دستان مستر بقطع نرخ بهود از بهود و ملکی خدعه عسر و درع از مقام معاودت نمک بر اعه

فرح

فرحت دیم توبه و انابت کرده و از جناب اقدس رحمت رحمت عنایت شده و مرحبا باحالات دریافته و زیر نظر
بعنف و بعنف شهر را تصرف کرده و در و شر ازکان فضایت و پریشانی اسب ورزشت و مرکب عنان ممالک از دست او
ربوده از لشکر بیم انصراف کرده و جمیع طوایف که از سر لشکر خاص معاقب شرق لشکر دا و شیر به انگاشت عجب از آن بنجا
با نصیب شدت چرا که گرفت قهر المقهور المقهور و فضل الحمدور وساوات اعقوب قرینه الهزور ار زلزله وقوع این است
و درحقیقت رحمت جنبانیت بوده که مدتی اهل شر پرده با فسادها بدست اقوام نو اهدای طاعات کرده و لقوایی
بیشتر بیکی از پیشتر تغییر و تبدیل در امور ایشان و معاصی در طباع وقرب و قدر گذشت و خرابات و بیجانب اجتماعات
آباد گاه از آن جا دیده از وقت بر رقعه انجو نه سومی فرح شده در آن جا رحمت مجارات بدر مسالک زدو زدن بت شیخ الاسلام نوشت
اغاز کرده در میان را بخشید ایشان جدا رزم که اگر نیز سیه هایی ناب و آب از معاصی و آثام کرده با ردم حمیت النصر بر
از علاج و غضب ایشان لشکری گران و سپاهی بیکران کشیده و دو دارو و وهمان اسباب اسباب فلکی شرر سانیده و بعد از وقوع
و اقعه و نزول نازله معجزه و بهتان مترتب اثری و ثمر شری نخواهد بود علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد **و خاد اجا**
و عده و احسن ما شیوا و جوکم و یدخل النهر بکار و خلوه اول مرة و لیتبروا ما علوا تتبیرا از سر بیاری چون سرخجه
عفور رحمه آن و مهر حکم کشیده بود که این جبار را مجهول کتیبت دارند لا جرم بحکم حضرت عالمگیر خسرو سمت او
اعاد و اشاعی کردند و در تضاعف جان احوال کشت النصر سپاهی بیست فغلی پیشتر کرد از دیو معلوم سلطان خصال
لبا بعد و ارض المسیح علیه السلام و کتب عنه امثال و خیال قلع و قمع شریر بیر بدمعال و مضلال راست جلال کشته و بنان
قضا هم رم دم سیاه یکسر از آنجا بی مین القدس نازل و سامان کرده فالک شرمی متحیر از شور شش عالم زمین از حیرت غریو
بیشتر لشکر و هر یک از منازل که بایشان منتسب داشت قرار امکان در قبت دوام سکان و هرم مکان ایشان دو فتنه
مرعی کرد اشد و هر یکی را که بیرسم ساعر بعد نوع ازار و برباح عاصفه و کیا شت مسول بایدور را ساکن و مهاز گرده گردید
نفت در غمام و منشور حاکم و در موجهای بحر و طوراز حق و مقامات قبل المقدس را کهچون حلقه درنگین حامل و از وطن او
دلها و ادله و حقایق ازانسیر تا ساقط خروش گوش سیرده است که و هیجانست تا رخنت شوزنشور و هول افسر حدود ارض ستاکاره گرد
و برابق سیوف مسلوله در باخ خفی لمعان برق تابع بیداد از صباح تا عصر از آتش نبال و تصادم صلات چون خیال
روز روشن را در بیابان چون شام تار ساخت روز از گرد و سپاه غبار سیاه بر برج افلاک کشیده می شد و آب از
شعله شموع و شعل بر داد و روشنایی کردون دریده حوائج العوف الکو منهی مماس حیره و قهر الا ای منهی مرعوب
فلدمه سخن تا هفت ماه قتالت نیز بی هر بی سلامی مجاکا و محبوره و حصرت و مکاوره داشت و فقدان علوفات و مطعومات
و میاه و حبوبات لغایت نوبت و فضلات طبیعت و از نول و غایط که لغوت و اقصه اخراج کرده بودند و در حبکام
جوع و کرسنگی طعام اهل مانیقی و مایه تقاری و قوت مرزایی کشیدند بعد از انقضای مدت مرکور لشکر بابلی چون مل

نهال در شهر رسیده و نقش و غارت و غارت و [illegible] و عرق و [illegible] و قطع [illegible] و [illegible] ایشان را چه شد
صهبایای که رفت هزار شاخ [illegible] بر جرم صبا و ورق ورد [illegible] ناله و درد از زمره [illegible] کشند و زهره [illegible] که
دوی بر رخ ماه خندانشان از پس پرده ناز چون باده انوار در حجاب محاق پنهان می‌نمود آفتاب اطراق در هر برج که فرخنده و لاله
رخان نسترن [illegible] با همین چمن را که هوا و هوس [illegible] فرو رویده شده [illegible] که [illegible] [illegible] رخسارشان [illegible]
از جا به چه [illegible] گشت و سیم شان یاقوت لب لعل [illegible] زیر جد خط لاله عذار [illegible] و رفتار [illegible]
[illegible] که [illegible] ورد [illegible] از جهان [illegible] چون [illegible] خون [illegible] گشوده آمد و [illegible]
بالحق [illegible] و عمارت که با جمال [illegible] خیال [illegible] و باقیه آفتاب [illegible]
شان [illegible] شد و [illegible] و [illegible] بعد و فا [illegible] و [illegible] آن [illegible] که با دیوان [illegible] [illegible]
تیشه [illegible] دل عاشقان و سینه [illegible] [illegible] کرده [illegible] سایه گستر که [illegible] توان آسود [illegible]
[illegible] که در سایه آن [illegible] آفتاب [illegible] که از [illegible] چون [illegible] [illegible]
[illegible] نظاره [illegible] و قطره آب [illegible] از آن [illegible] [illegible] شده الا در چشمه چشمهای
[illegible] که [illegible] آتش [illegible] دل [illegible] یافته که از هر [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible]
[illegible] و از [illegible] جویبار [illegible] آمد و مردم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و دیگر [illegible] چون [illegible] تیر [illegible] ابرو کمان [illegible] از رگ جان [illegible]
از خون چون [illegible] [illegible] بود و سرهای [illegible] [illegible] حباب [illegible] [illegible]
[illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] برق [illegible] [illegible] لعل [illegible] یاقوت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] زیر [illegible] [illegible] [illegible]
جان از [illegible] [illegible] پرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] جام [illegible] [illegible] آمد که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چون [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

شاه

۸۵

شاه بود [illegible] از باغ لاله [illegible] و از شور و بوم [illegible] با آنکه خود در موقف عتاب بود [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آنحضرت را [illegible] معاتبه حاضر کرده [illegible] [illegible] آمده [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و ایشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
آنحضرت را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آفتاب [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
کشتن ایشان [illegible] [illegible] [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایشان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایشان را از [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
همه [illegible] [illegible] [illegible] آن کشور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و کرت دیگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ایشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] بشارت [illegible] قرین کرد [illegible]

[illegible] از جمله [illegible]

[illegible]

[illegible]

بودی رسید در درود سلام و بشارت نجات میدهند چون آنکه از خواب گران بیدار شد و بامداد آن که [illegible]
شب را سپید میرود چون آینه روشن [illegible] از آنکه چاه [illegible] برآمد ماه اوج عزت و جاه [illegible]
[illegible]
الحضرت از آن پس [illegible] اهتمام [illegible]
[illegible]

[illegible]

دیگر قوم ایشان بر روش و بشارت شتافت و در روز معهود ... از خانه ... بیرون رفتند و ماتم جمع الوهی حلال و ترک
او بی خانه برگاه و منزل و دود آورده چنان فریاد کشیدند که آواز ناله ایشان بگوش و مشوغار رسید و ایشان
و راکات که دل ترک شد عورتان از هم ایشان چون ما هی تابه بر بیان بود و دلهای اهوار بر جیوان با که مرمر غریب بان
باز بعد نزول غضب بر ایشان میکرد رحمت عام الهی و بخشش سبقت گرفته شامل ایشان اهل عزبان ر دوره کار
نازل شده و عذاب را بکوه حوالی کرده و آنجبال را سیاب بیم ساختن کرده روز دیگر یونس علیه السلام و مشوغار کتاب
این زمین شتابان گشته آنحضرت را بجو دیدن ایشان ما نامعلوم گشت که قضیه بر خلاف ما مول سنجیه بجنبیده تا حرم
غضبناک بساحل دریا شتافت و چنانکه در روایت دیگر منسوب است به سفینه از مجازی بر نشسته در وسط بحر
ماهی عظیم قریب کشتی برو آمد موکوم سفینه را تشت هره ان بجوی جوسی و قرعه بنام آنحضرت زده و چون حادثه را بحکم وجه
مومی و اشته و قرعه انداختند زحم نام حضرت یونس علیه السلام بر آمد ظهور افتاد در کام ماهیش انداختند فالتقمه الحوت وهو مليم
برو ایتی سه روز و بقولی هفت روز و نه ساعت تا چهل روز ... بطون دجله بجالک فرو رفت و در آن وقت
بحار دون بر جوزه سخنان حسب با دی دریائی آورده و پیوسته این کلمات در زبان میداشت لا اله الا انت سبحانك
انی کنت من الظالمين و بعد از قضاء اجل ... از کام ماهی چون صدف بساحل بحر افتاد و بعد از گوشت و پوست بچه‌کش
منلاشی شده و او دوست کرده بشارت و قباء فنبذناه بالعراء وهو سقيم بر دمیده تا بعث روز بر گلین گلش بوت
سایه گستر آمد و آن آفتاب از آنجا بعث روز دیگر را بهمود نزدیک قوم خود رسیده و ایشان را بدین و ایمان کشید
روایت است که آنحضرت در هنگامی و سایه بچره بتراحت ... از ... روزی و گرمی حرارت آفتاب جسم
جسم مبارک را بتاب آورده آنجناب فرو شده و وحی علیه علاء وی بر روی فرستاد که از تفرق ... صد هزار تن چون
خاتم گرد کنی از الم لحظه حرارت چگونه شفیع کرده ای یونس علیه السلام از کرده اعتذار خواست ... و در شرح مقام
حضرت در کتاب در آمده والله تعالى اعلم بحقیقة الحال ام حسبت ان اصحاب الكهف والرقيم كانوا من آياتنا عجبا
کانوا من آياتنا عجبا جماعتی گویند کهف نام غار است و رقیم نام آن وادی و غاری بجانب آن وادی گشته با نام آن شهر
که از آن بر آمدند یا نام دهی که صورت احوال ایشان بر آن نقش افتاده یا اسم سگ که سعادت رفاقت ایشان
دریافت و برخی دیگر بر آنند ... اصحاب کهف غیر اصحاب رقیم است ... و در اخبار مذکور در روایت
صحیحه وارد ... مشهور است که ایشان از شهر افسوس بودند و واقع در نواحی روم چون ممالک آن زمان
گرد ... سلطنت و ایام ... سلطنت ... نوبت ... بر ... روزگار در ... قویق ... از عمالک نام ...
بجز ... استماع ... استقلال و ... با ... رزم و مصاف بر فرق ... ملک ... آمد و نهال ...
سلطنت ... فارس و ... را با صد هزار ... رجال و شجاعان کتائب آجال

و بلوری

و باصفه قال ... لعلت لعانات ... سیوف ... برآن ... زرهای ...
اول جلوه باعث ... مردم از ... حرکت و ... از ... را در امور ...
اورنگ ... در ... ملک ... قصر ... و نیلا ... گرد ...
... گردی ... بیشه ... و انجم ... پنهان شده ...
... هزار ... از ... مانند ... سینه ...
... حضرت ... آب ... ماه ...
... روز ... شام ...
... پرده ... از ... آن ...
... ریاض ...
سیم ساده بود ... فرشهای لطیف ... اوراق گلهای ...
... سبز ...
و از جانب ... که هر دانه از آن ... قوت روح میداد
برای ...
و مزین ... از ملک ...
...
همه را ...
از آنجا ...
بود ...
...
آفاق ...
و دیگری ...
...
فوج ...
و از آنجا ...
...

در روی مبارک ... و باشاره او بر سموات و بکار خود می‌رفت با او حمزه و دقیانوس از حصول آن کوه شوکت با همه قدر و رتبت معمور کرده و مقام راهبه خویش را معمور کرده و جبال جلیلا و شوکت بدل و وداع راه داده کنیز و بچه آغاز نهاده و در آن سال او ابراهیم اسم سردار عبد الرحمن شب اتفاقا روزی از آن جمله یکی از صدر حین حضر که قرم خدمت او بود اجبار نمود که لشکری از جمله فارس همه فارس و فرس و اسپ و اسب و جنیبت این ملک کرده و دست همت بالا کشیده تمام نقشه شمشیر مصادمت آورده و اینک قریب بوجو رسیده نه مجال ستیز است و نه راه گریز نه پای رهی نه جای جای داد کار کسی از تکونه مشکل دقیانوس از استماع این سخن که بر گوش او گران بود جان لرزه بر اعضا و جشنه بر دست و پا بشیر روی داده که تا جسر از سر شتافته از پس آن کوه چون با اقران بیگانه رسم معاودت نهاده و اگر ملک هند و ملک جهان است و نه ظلم زمین و زمان از پیش که در نسق کار خویش و میان حاضر و سر و در پیش است شنبه و در پی شخص امور جهان و پیش مهام عالم آن تدبیر کسی مول است که او آن فلک متوسی بر سرای سپهر بر سر بی اقامه ستون استوار و اشته و زمین ساکن در جوف فلک بیقرار گذاشته ایشان نیز چون ... معاد نشان از ازل بر دوش و فتنه ... یزدانی افروخته بود بر آن لمحه روشن تصدیق نموده و از بهار حسن ... که از صدای ... سه هزار درم ... هشته ... چون ... و لسان خیال شرر و شمال ... یکسان بودی و دست ... و قوا ایشان ... مانند آفتاب بر افق ... و از ... بیکانه صحرا ... سیار کشته و ... آمد ... از هم ... زیر آمده ... است که ... سعادت ... ایشان ... ایشان روشنائی ... ایشان ... از رفاقت ... ایشان چون جان ... روش ... و دهان ... شب هنگام ... روحشان ... افق ... بر آواز ... که از جمله ایشان نجات

ایکن

وحی حلقه مالک حیات و ممات باشارت سیصد سال هزار آن وقت بشارت ... حیات ... آفتاب ... چون ماهتاب ... بود ... از خواب ... از اشجار و چشمه ساری که ... آثار ... دختران ... ملقب ... است ... نشر ... لا اله الا الله عیسی روح الله از مطالعه آن ... استواب و ... زبان ... شهر و مردم ... کشتی ... بر او ... بیع ... و از آب ... پادشاه ... چون ... مرکب ... اسم ... و احوال ... اب ... بود ... چاران ... ملک ... ایشان ... امه ... شریعت ... آمد ... فریضه ... با ابا بکر و عمر و عثمان رع

نشانه حکم کو بس فرمود و سلمان و ابوذر را حکم فرمود تا ایشان نزد اصحاب کهف رسند بر ایشان که رفتند فرود
و فرا زور و دو او بکر و عمر و که اسس از دیگران سلام نمودند اگر جواب نشنید عمر و عثمان مبادرت نماید اگر او نیز نشنید
عثمان و ایشان سبقت کنند همگی او هم هیچ دیگر ایشان جواب نیافتند امیرالمؤمنین علیه السلام اقدام نمود بر باد بساط چهار
سر بر سلمان بر دو شه بر فراز نهاد و در آن بسم بر آن سه نفر و مقدم بود و برسه تحیت و تسلیم تقدیم رفت جواب
نیامد صدا رنشنیدی سر بر ثابت و ولای کشور کرامت بر فراز نهند جهت کار بر مغرب شتافت و فرمود سلام بر شما ای اصحاب
کهف که پروردگار خود ایمان آوردید و حق جل و علا ایمان شما را زیاد کرد و دلهای شما را برای ایمان محکم کرد اینک
اینک من از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله برسالت نزد شما آمده ام با ثر سلام آن سه در اعراز آواز ایشان
فار برآمد که مرحبا بر رسول خدا و فرستاده او و سلام بر تو ای وصی پیغمبر علیک رحمت پروردگار و چون اصحاب
خطاب فرمود که و صاحب سر را که سلام کردید عرض کردند بواسطه آنکه حجابی بر ما نهاده اند که تکلم نتوانیم کرد
مگر با پیغمبر یا وصی پیغمبر آنگاه حالات رسول خدا را بگزارد و مرتبت بر پرسیدند و عرض کردند که با رفقای خود
گدار بحث نکش ما اذن نداریم مگر با چنانکه اذن اوصیای عالیمقام حضرت ولایت ما روی جانی را که در پایه
دیوان کرامت و نبوت بودی سحاب ایشان بود که ایشان بازگشت و آن سه هر یک را با ایشان کرامت بخت
و بابدن ما را برگرفته بعد به طیبه رسانید و آنحضرت آنچه روی داده بود از گشت و شنود در حضرت رسول و
عرض نمود و حضرت آفتاب موهبت نبوی آن سه منافق را فرمود آنچه که ولایت آنحضرت شما را نیز
بود و صبر رفت بود و بگو بحمد در حق قرآن نازل شده و فرقت و مسئله در جمله یاد اوست شنود بر عرج
صنع خبر مسطور و مجرات که تا یاد و سایل ایشان عبدالله ابن بحرانی بود و چون او نوایس بر از لشکر مسیح
مدت بود و اختیار کرد و نام خود یوسف نهاد و بدعت نوحی با کار لشکری جرار بحران کشید و بنیان ملت
شریعت بود و دعوت کرد و جد و جهد و مبالغه بحد نهایت رسانید چون برسید حقا که او فاس تر شد کشت بعد
و اشیاع ... و اهوش قیام نمود و بعضی از تیغ او را با آتش بسوخت و برخی را از برق تیغ جهانسوز شرار حسرت درآن
افروخت و از تمامت ایشان که بهشت از کس بودند جز یک کس که در آن گیر و دار بر اسبی جوان از نیکو سوار رسنه
مانند برق خاطف راه فرار پیش گرفت و دیگر را امان نیافت در بعضی روایات
دیگر مذکور است که ایشان از فرقه مجوس اند و واضع فرایض سنن کتاب رسولی مبعوث بر ایشان فرستاد اتفاق
ملک ایشان روزی بصورت خمار رحال نخف بر پای عقل نهاد و حظ قوت شهوانی از ما در و خواهر که محرمات
بود در نصاب آورد و از روی خمار چون بر کرده ناموس خویش با خس شهوت دریده و بر رفع قباحت رو با شاعت
آن فعل شنیع تکلف نمود و در صورت انکار بزجر و عقاب و تخویف کرد و بای سبب عمر را که جمله شنیع کرد

دهن ما بر آتش بسوخت و نار جهنم بر خشم و قهر و جود خویش برافروخت مهر ایشان خلیلی
بود و صبر و شکیبایی و خانمان سرشت بیماری ... شراره خلاف رأیش هر که مسلمانی چون تشریف رسالت
پوشید هر یک از ملوک شام زاده نام کسی چون شام بود با حیثیت تمام مبعوث کرد با ول و اورا القای آنحضرت
داده بود که آن بر پای مبارکش نهاد و آنکه شاه شد و بر بشارت فتح و کرامت روایت شاه آتش مجروح نمود و بر جراحت
مولمه ایشان که شدت رنج و ناپاسی و رشت نمود کشید و با سنجار گرم آتش تیز و هر آن فراق شب بر بکر نمود و شر
و افعاد ... و بر آنکه و کفر سر و در آتش پیشباید چند کوشش چنانکه شعله شر چون آب ... و از فرو ریخت و در شرار
سر ... آب کرد و تعظیم نمود و دست از آهن که اندر آنکه از هم به تن شقی مشتعل ملتهب نمود و بر شکم ...
خواب اسرار او نهاد و حفظ زنان و ... بر سر شمشیر ... کوزه ... قصه شاه را دید و که با آن پیغمبر ...
برگشت و برو نزول جنایت صبر کن و رجب ... در دل خود راه نده که این ظالمان چهار مرتبه ترا خواهند کشت
و این جنت ... تو و ... در اسرار ... بر رفع عالم هیچ ... دیگر که بیک خود از درجه فنا ور زده
نزار نمود و ... گرفتار شد ... و از جبار ... از نابکار آنجناب را احضار نمود و بر پشت ... شتر ... و بار ...
اورا در زندان ... و ساز ... و فنون سحر ما هر ... و سر کشت ... در کار بردن فنون سحر آنجناب را ...
خورد ... چنانکه بر صلیبان ... شعبده ... چنان نشر ... که آن تیز ... باد آن ... را مان آورده ... خدا ...
... گردان ملک ... پاک ... ارزش ... اصلا ... اهل آن بیچاره ... مسلمان ... کرامت ... آنجناب ...
پاره پاره ... و چاه ... اسرار ... مقادیر ... شدید ... سیاه ... و ... عظیم حادث شد و ...
ساکن ... گردید و ... جبال ... منقطع ... و پاره های بدن جرجیس علیه السلام یکدیگر
... گردید ... علامات ... و نشانه ... چون ... آن ... گردید ... آن ...
از امرای لشکر ... هزار ... از اتباع ... اطاعت آنحضرت ... و شمشیر ... لشکر
و ... آن پادشاه ظالم ... زنان ... پاره ... آنجناب ... که ... باید ...
آب ... کرد ... مبارکش ... و ... بر سر ... و ... آتش ... علم ...
افروخت ... و آن آتش ... و عالم ... ستمکاری ... نبوت ...
... بود ... ایمان خود ... و آنجناب ... شتاب ... لطافت ...
و ... یاران خدا ... متاع ... و ... باشد ...
و خلاف ... و ... ایمان ... انگار ... در دل ... اثر نکرد ...
آن ملک ... که در ... دولت ... بود ... ایشان ... تمنا ... اظهار ... ما ... پیچ ...

هزار نت و برد این چهارده کرسی و درپیش او چون [illegible] آنها با تمام از اینجا پیدا [illegible]
پرورده کار چون مشغول شد آنها را درختان پربرگ و بار [illegible] تا نبوت [illegible] آنحضرت دعا کرد [illegible]
[illegible]

ناحیه ظاهر [illegible] سعادت [illegible] اکنون رشته [illegible] و عبادت [illegible]
گردید الا ان الدنیا [illegible] و الا حیات [illegible] فلا نقص [illegible]
آنجناب [illegible] این نکته بزبان مبارک [illegible]
[illegible]

چون جواب بشنید از آن آزرده گردید و روی بهم در کرد و از اتفاقات صباح همان شب که پنجه خونین خورشید بر ابر خاور
افتاد از آن زن تیره قریب بصبح [illegible] بجز رنج شب [illegible] و ناله و فریاد برکشید مردم بر اثر صدای او رفته چون آن
حکایت از وی شنیدند [illegible] صورت قضیه را [illegible] مکشوف داشته او نیز تفصیل این حکایت را [illegible]
در دم [illegible] راهب [illegible] سپهر [illegible] آمد [illegible] و دل افکار [illegible]
[illegible] و اشک از دیده [illegible] برخیج [illegible] دیگر [illegible]
و مشغول این [illegible] و آتش [illegible] آن [illegible] مأمور [illegible]
[illegible] و خیال [illegible] قضیه شبانه [illegible] باز گشت [illegible]
[illegible] کودکی که آن زن [illegible] داده و [illegible] بود [illegible] بیگانه [illegible]
نام [illegible] رسید [illegible] کودک [illegible] حکیم دانا [illegible] زبان باز کرد و سخن گفتن آغاز نمود که [illegible]
[illegible] و سخن [illegible] راهب بیچاره [illegible] و [illegible] مردم چون آن
شهادت شنیدند [illegible] بر [illegible] و [illegible]
[illegible] معذرت [illegible] و شکر این موهبت [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible] زادت [illegible] بندگی و عبادت بود [illegible]
قوت [illegible] که [illegible] تا [illegible]
در [illegible] چون [illegible]
[illegible] و مشاورت [illegible]
[illegible] و ابلیس [illegible] حاکم [illegible]
کس [illegible] پیغام داد که اگر [illegible] شوهر [illegible]
و با تو [illegible] چشم [illegible] دست [illegible]
موجب [illegible]
[illegible] زن [illegible] دشمن [illegible]
[illegible] آمد [illegible] داد [illegible]
[illegible] معقود [illegible] پیغام داد [illegible]
زنجیر [illegible] زنجیر [illegible] زنجیر [illegible]

چون سپاه

92
چون سپاه [illegible] که [illegible] آن زن [illegible] معلوم کنم [illegible]
[illegible] قدرت [illegible] شمسون [illegible]
[illegible] قضا کار [illegible] آمد بر زبان آورد که [illegible] موی [illegible]
[illegible] و هیچ [illegible] قوت [illegible] شود [illegible]
[illegible] اندیشه [illegible] هیچ [illegible]
[illegible] و زن چون [illegible]
[illegible] خوشحال [illegible] شمسون [illegible] عبادت [illegible]
[illegible] زن [illegible] او را [illegible]
[illegible] حاکم که [illegible] و چون [illegible]
[illegible] شمسون [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] شمسون چون آفتاب [illegible]
[illegible] خاک [illegible]
[illegible] عالم [illegible] خوردند [illegible]
[illegible] شمسون [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] زمین [illegible]
[illegible] و از [illegible] زن [illegible]
[illegible] عبادت [illegible]
[illegible] زن [illegible]
[illegible] ایام [illegible]
[illegible] کار [illegible]
[illegible] مشغول [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
مشغول [illegible] وقت [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] آن [illegible]
[illegible] خویش [illegible] احوال [illegible]

ن مرسل بودند یعنی مهبط وحی حق جلیل تو بودن جبرئیل علیه السلام بودند و باقی دیگر غیر مرسل بوده که با نهانی الهام در بیداری
و منام با ایشان خبر می رسید و از اینجانی مرسلین نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام اند [illegible] بودند چه هر یک [illegible]
ت دیگران بودند و مبعوث بر شرق و غرب جهان و هر یک از کتم عدم بوجود آمده هر قوم و دوره [illegible] هدایت خلایق نهاده [illegible]
ایام حیات خود آنچه را مامور بودند رسانیدند [illegible] انقضای مدت عمر بار دیگر [illegible] که عالم فانیست [illegible]
فراموش شده و امر [illegible] خراب گشید [illegible] مصطفی صلی الله علیه و آله [illegible]
که حضرت حق [illegible] فرمانی که [illegible] و مشام جان [illegible] و جود [illegible]
[illegible] آن حضرت نام نامی و اسم سامی محمد داشت [illegible] دیگر چنین فرمود که
[illegible] در بوستان [illegible] اول [illegible] که نهال وجود [illegible]
[illegible] نهال پاکی [illegible]
[illegible] آدم [illegible] همه پیغمبران [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آثار [illegible]
چون [illegible] نسیم صبا [illegible] فتح [illegible]
[illegible] خلایق [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
دوران [illegible] سحاب [illegible]
[illegible] آثار [illegible] جوان [illegible]
روشن [illegible] ملک آرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] آثار [illegible]
[illegible] السلطان [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] طاهره [illegible]
[illegible]

پس هر دو همراه آن [illegible] رسول [illegible] در منزل [illegible]
رزق ایشان [illegible] دیگر [illegible]
و دو سه روز همین [illegible]
[illegible] رسول [illegible] شام [illegible]
بسیاری [illegible]
[illegible] شام [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دوستان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible]
دین [illegible] خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تو هم است که کمانکش حرکات فلک سمت انتقام گیرد این معصفر [illegible] نمانده بود که این پادشاه دین پناه زنده گرد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ما نوس گشت از کمالات اوست که هر که او را [illegible] بشناسد از جستجو [illegible] که کسی را که میان [illegible]

سزاوار است که شکر منعم و استغفار از گناه و گفته است که [illegible] چون دوران کو [illegible] که هر که [illegible]

[illegible] تقویت [illegible] و تعلیم [illegible] و [illegible] دارم از کسی که از ما کمالات [illegible]

پرهیز می کند برای آنکه ضرر او به وی رسد و گناه [illegible] از خوف عقوبت [illegible]

پرسش از ابلیس [illegible]

[illegible] از حکما و [illegible] بوده و از همه علوم [illegible] صاحب نصیب [illegible]

در [illegible] بود و پنجم از دولت [illegible] که [illegible] سال چهاردهم سلطنت بهمن [illegible] پیش از [illegible]

[illegible] صحبت [illegible] و از روح [illegible] سال بود و [illegible]

و برای آنکه [illegible] دقایق علم [illegible] ضایع شود [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] تعلیم از [illegible] و [illegible] او برسر [illegible] است که [illegible]

بطریق [illegible] از [illegible] کتاب [illegible] کتاب [illegible]

کتاب [illegible] کتاب [illegible] کتاب [illegible] کتاب [illegible]

کتاب [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] است [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] که این حال [illegible] حکایت [illegible]

[illegible] و [illegible] که عبارت [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible]

و گفته است [illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible] از علم [illegible] که [illegible]

پرسش از [illegible] که [illegible]

[illegible]

آفتاب و ماه و ستارگان و [illegible] سه هزار سال [illegible]

[illegible]

باش

باشد و بپرسید [illegible] از آواز [illegible] و [illegible] پس [illegible] و چون [illegible]

[illegible] کتاب [illegible] که [illegible]

بود [illegible] و کتاب [illegible] که [illegible]

اوست و در آن کتاب عالم را [illegible] روح و جسم و آنچه در عالم است هم [illegible]

[illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] خالق نور و ظلمت است و [illegible]

اگر این امتزاج نبودی عالم موجود نگشت و نور و ظلمت با یکدیگر [illegible]

[illegible] آمد و در [illegible] کتاب [illegible] که نام او [illegible]

[illegible] و [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] از [illegible] و [illegible]

[illegible] حکیم [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] و [illegible] و ایشان [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible]

حرکت و این جهت [illegible] کتابخانه [illegible] حکیم رب الارباب [illegible] در انواع حکما [illegible] که نام او [illegible] و

حکمت [illegible] و مسائله [illegible] تارک دنیا و طالب امور [illegible] اشتیاق رضوان [illegible] که [illegible]

و از همه [illegible] بعد از [illegible] حکیم و دانشمند [illegible] پس [illegible] سقراط [illegible]

و [illegible] حکمت [illegible] لقمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نام داشت و دختری داد که از مادر و فلان و مال بسیار و ... بسی را وی حو کرد و شنید و جمیع را ... نقش نمود و قریب ...
مجلد تصنیف کرده و آنچه اکنون در عموم متداول است قریب به سی کتاب است ... جلد در علم ... و هشت جلد در علم ... و کتاب ...
و آنکه چهار ... و الهیات و چند ... و رسایل بسیار ... شاهان نوشته که بنده افلاطون ... تصنیف ...
در جواب ... حکمت را ... و ... حکمت ... و استوار ... قرار داده ...
و ... از ... حکما ... و ... حکمای ...
... خورده ... چشم ...
... و ... کتاب ... در ...
... بسیار ... و ... گشت ... و ... صحرا و کنار ... از نفات و ...
... و ... و ... از ...
... که ... و ... از ...
... از ...

[illegible]

اکبر و پیغمبر است زیرا که مطلب بخطاب یا اولو الامر از حضرت رب الارباب و این خطاب مخصوص بنفس کامله او اولوا الالباب است [illegible]
مسیح علی نبینا و علیه السلام است چنانکه در [illegible] در تاریخ [illegible] که از زمان [illegible] حضرت [illegible] علیه السلام تا پادشاهی دارا که اسکندر
ظهور اسکندر است [illegible] سال و دو ماه است [illegible] تا ظهور [illegible] سال و از زمان آدم تا ظهور مسیح
دو هزار و چهارصد سال و از زمان [illegible] تا ولادت مسیح علیه السلام [illegible] و اسکندر [illegible] موسی علیه السلام [illegible]
اورا [illegible] حکمت و ادب [illegible] سال [illegible] در علوم حکمت و ادب [illegible] از خانواده [illegible]
[illegible] فیلقوس [illegible] حکایت [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] اسکندر [illegible]
[illegible] فیلقوس [illegible] پادشاهان ایران [illegible] خراج [illegible]
[illegible] تا نوبت باسکندر رسید [illegible] خراج [illegible] شاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
و اگر شاه [illegible]
جانب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اگر [illegible]
[illegible]
اگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بزرگ در [illegible] وقت [illegible] زمان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
و پرستار آن [illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] حکیم [illegible]
اسکندر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اسکندر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حب سعادت و رستگاری از نشوت مردی بود که [illegible] و کثرت مال [illegible] معروف [illegible] کار [illegible]
و گفت او را [illegible] مبدل کرد و بعزم سفر [illegible] که کسی او را [illegible] و در میان [illegible]
[illegible] و بسیار [illegible] تقویت یافت و [illegible]
[illegible] از حالات او [illegible]
و [illegible] و برای [illegible] قربانها [illegible] و قربان کرد و [illegible]
[illegible] گویند [illegible] رسید و [illegible]
[illegible] و حکم [illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] آورده [illegible]
[illegible] از کلمات [illegible] در علوم حکمی [illegible]
در کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اسکندر [illegible]
[illegible] اسکندر گفت [illegible]
[illegible] اسکندر گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]

و از کلمات [illegible] که چاره [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] و چشم [illegible] و [illegible]
[illegible] فضل [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] جمیع [illegible]
[illegible]
[illegible] صورت [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] از شعرای عرب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آزاد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از علوم [illegible] از ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خواب [illegible]
[illegible] پسر [illegible]

مرو[illegible] کامل الادب ثابت القول و دلیر در [illegible] خوب بود و کتابها در علم طب تألیف و کتابها در علوم الهی [illegible]
تصنیف نموده [illegible] التفات خوب [illegible] و هر که پیش [illegible] سیاه و کبود چشم بود و [illegible]
صاحب ادب [illegible] که [illegible] از [illegible] بر دست [illegible] و [illegible] بر آن [illegible]
و [illegible] و [illegible] از پادشاهان [illegible] شراب [illegible] اگر [illegible]
[illegible] این آب را از [illegible] منع کنند [illegible] اگر این آب [illegible] شود [illegible]
و [illegible] بسیار [illegible] فوت [illegible] و [illegible] شراب [illegible]
فصیح است و [illegible] شراب [illegible] پادشاهان [illegible] از سخنان اوست که [illegible]
[illegible] هر که [illegible] و از [illegible] بهتر [illegible] روزی [illegible] را [illegible] دنیا [illegible]
که اگر تو [illegible] بود [illegible] و در میان [illegible] خوش [illegible] بود [illegible]
انکار [illegible] نجات یافته و فرق [illegible] و در زمان [illegible] و فضائل [illegible] زبان [illegible] و او اول [illegible]
از [illegible] و او را [illegible] حکمت [illegible] از علمای [illegible]
[illegible] است و [illegible] و آنچه در آسمان و زمین است [illegible] و آن [illegible]
[illegible] از [illegible] آتش [illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible] است [illegible] عالم [illegible]
[illegible] آن [illegible] از آن [illegible]
[illegible] از سخنان اوست که [illegible] که زبان [illegible]
[illegible] حکمت [illegible]
[illegible] و [illegible] توان بود [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible]
و [illegible] است از [illegible] و [illegible] از [illegible]
و [illegible] است از [illegible] جسم [illegible] از سخنان اوست که [illegible]
[illegible] زبان [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] آواز [illegible]

حکایت

نمود

[illegible] او نیز از حکمای [illegible] از کلام اوست که [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible] است [illegible]
[illegible] که این عالم [illegible] عالم [illegible]
و [illegible] و [illegible]
[illegible] است که [illegible] و [illegible]
[illegible] این عالم [illegible] عالم [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] و [illegible]
قاعده [illegible] عالم [illegible]
کتاب [illegible] تاریخ [illegible] علیه السلام
و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] حکمت [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible] حکمت [illegible]
[illegible] که [illegible] کلام [illegible]
و [illegible] که [illegible]
که اگر [illegible] حکم [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] حکیم [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible] عالم [illegible] حکمت [illegible]

... رسیده و او قبول ننموده ظاهر است که این امر خطیر است و عاقبت [illegible] دیگر کسی [illegible] پیشتر از [illegible]
که ایشان کامل جامع جمیع کمالات بشری است [illegible] از اول خلقت آدم در اصلاب [illegible]
سایر است تا [illegible] حضرت [illegible] احسن مخلوقات از خلق و نیکوترین ایشان از خلق [illegible] وجود [illegible]
[illegible] امام [illegible] جعفر [illegible] صادق علیه السلام مروی است که
[illegible]

اوز:

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و به یک سوراخ [illegible] بود و هشتاد و هشت سال زندگانی کرد و از سخنان اوست که چه نیکوست برای پادشاهان صبر از آنچه دل میخواهد و نیکوتر از آن
اینکه نخواهد مگر آنچه می‌شاید و نیکوکاری که مردم [illegible] کنند و [illegible] جز نیکی نخواهد پادشاهان را [illegible] از آنکه دست [illegible]
و سزاوار [illegible] مردم [illegible] که [illegible] و [illegible] که [illegible] روا [illegible]
[illegible] از [illegible] معروفات [illegible] مصری [illegible] بطلمیوس [illegible] مجسطی و بطلمیوس [illegible]
بطلمیوس معروف [illegible] از [illegible] روم [illegible] رسوم است و [illegible] بطلمیوس [illegible] اسکندریه [illegible]
آن بوم [illegible] در علم [illegible] نجوم و [illegible] سال بوده و [illegible]
[illegible] و در کتاب [illegible] که در [illegible] علم نجوم نوشته [illegible] و بطلمیوس از [illegible]
و همچنین [illegible] یونانی [illegible] ایشان [illegible] یونانی [illegible] مطابق [illegible]
از حکماء [illegible] و [illegible] از [illegible] و در مصر [illegible]
[illegible] و [illegible] مصنفات [illegible] از [illegible] کتاب [illegible] و [illegible]
و [illegible] کتاب [illegible] و کتاب [illegible]
[illegible] آتش سوخته [illegible] علوم [illegible]
[illegible] یونانی است [illegible] علوم هندسه و [illegible] است [illegible] از [illegible] کتب [illegible]
کتاب [illegible] و مجسطی [illegible] اسکندریه [illegible] است و [illegible]
[illegible] و از [illegible] اسکندریه [illegible] و [illegible] فنون حکمت [illegible]
[illegible] که [illegible] که [illegible] از آن [illegible]
او [illegible] مصر [illegible] و [illegible] است [illegible]
[illegible] بر [illegible] و چون [illegible] التماس [illegible] رجوع [illegible] کشند [illegible]
[illegible] عمرو بن العاص [illegible] اسکندریه [illegible] و [illegible] کمال [illegible] افزوده [illegible]
یحیی از عمرو بن العاص درخواست [illegible] حکمت [illegible] جمع آورده [illegible] عمرو بن العاص [illegible] تمام [illegible]
[illegible] و [illegible] زمانی [illegible] جلد [illegible]
او [illegible] کتب [illegible] عمر بن الخطاب [illegible] عمر [illegible] نوشته او در جواب نوشت که
آنچه [illegible] موافق کتاب خداست قرآن [illegible] و آنچه مخالف قرآن است [illegible]
[illegible] عمرو بن العاص باشارت عمر همه آنها را [illegible] حمامات اسکندریه [illegible] کرد [illegible]
[illegible] گویند که [illegible] شش ماه [illegible] یحیی در علوم نحو و منطق ماهر بوده [illegible]

قادر و در ابتدا [illegible] ملاح بود و شوق بسیار بعلم داشت و از حکما که در کشتی او عبور مینمودند تعلم مینمود تا روزی
با این اندیشه افتاد که چهل و چند سال از عمرم گذشته و بکاری جز ملاحی نپرداخته‌ام و با این حال تحصیل کمال برای من
محال خواهد بود و در این اندیشه متردد بود و در این اندیشه متردد بود و روزی مورچه دید که دانه خرما برگرفته و به بالای
میبرد و از کم زوری دانه [illegible] و باز [illegible] تا [illegible]
و [illegible] یحیی با خود گفت که [illegible] ضعیف‌تر از آن بود و [illegible] مشقت کرده تا منزل رسانید [illegible]
[illegible] کشتی [illegible] تعلم علم [illegible] و [illegible] فاضل شد [illegible] روزی در
تاریخ [illegible] یحیی [illegible] یحیی نحوی [illegible] فلاسفه [illegible] بوده
[illegible] یحیی نحوی [illegible] از [illegible] حکمت [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] حکیم [illegible]
[illegible] یحیی را [illegible] یحیی [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] السلام
تحریر [illegible] شهر [illegible]
[illegible]
[illegible]

ایشان کافهٔ امم چنانکه کتب منزله و صحف [illegible] انبیا بشیر بودن آنحضرت و خطاب لولاک لما خلقت الافلاک
بران گواهی صادق [illegible] اول ما خلق الله نوری [illegible] آمد از جهان جان بی کسر عالی
محمد آمد و پس او سر [illegible] کرد او [illegible] و همه شاگرد او [illegible] ایشان همه [illegible]
نور پاک آنحضرت [illegible] مشکوة [illegible] صبح قدرت ازل [illegible] صبح ابداع روشن کردید و [illegible]
[illegible] اول ما خلق الله نوری [illegible] را که در حدیث [illegible]
عبارت [illegible] مذکور است [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] پیش [illegible]
[illegible] چهار هزار سال [illegible] دوازده حجاب [illegible] حجاب القدرة و حجاب العظمة و حجاب المنة
و حجاب الرحمة و حجاب السعادة و حجاب الکرامة و حجاب المنزلة و حجاب الهدایة و حجاب النبوة و حجاب الرفعة و حجاب الهیبة و حجاب الشفاعة
پس آن نور [illegible] در حجاب قدرت [illegible] دوازده هزار سال سبحان ربی الاعلی [illegible] و در حجاب [illegible] نه هزار
سال [illegible] سبحان [illegible] و در حجاب [illegible] هشت هزار سال سبحان [illegible]
[illegible] هفت هزار سال [illegible] و در حجاب [illegible] شش هزار سال [illegible] سبحان العلیم الکریم [illegible]
و در حجاب [illegible] پنج هزار سال سبحان رب العرش العظیم [illegible] و در حجاب [illegible] چهار هزار سال سبحان [illegible]
[illegible] و در حجاب [illegible] سه هزار سال سبحان [illegible] و در حجاب [illegible] دو هزار [illegible]
[illegible] و در حجاب [illegible] هزار سال [illegible] سبحان [illegible]
[illegible] چهار هزار سال [illegible] و آنگاه اسم [illegible]
و [illegible] آدم علیه السلام و از آنجا [illegible]
علیه السلام [illegible]
در [illegible] بجناب عبد المطلب در رسید [illegible] پس از و [illegible] بر دو نیم شد [illegible] عبد الله [illegible]
ابو طالب قرار گرفت [illegible] و پس آن [illegible] از صلب عبد الله [illegible]
بطن آمنه بنت [illegible] از مشرق [illegible] ولایت از مطلع فاطمه [illegible]
آنجناب [illegible] محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن لوی بن

غالب

غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان و تا عدنان که مذکور شد اختلافی نیست و از
آن بروایت ابن بابویه عدنان بن اد بن اد بن زید بن مقوم بن الیسع بن نابت بن قیدار بن اسمعیل بن ابراهیم علیه السلام است و
ابراهیم [illegible] تارخ بن ناحور بن ساروغ بن شالخ بن ارغو بن فالغ بن [illegible] ارفخشد بن سام بن نوح بن ملکان
اخنوخ بن الیارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیه السلام است [illegible]
و بعضی گفته اند که آنحضرت [illegible] و اخنوخ ادریس علیه السلام و اسم عبد المطلب شیبة الحمد است و اسم هاشم عمرو و اسم عبد مناف
مغیره و اسم قصی زید [illegible] و جمع قریش گفته اند و اسم فهر قریش بود که اولاد او بان اسم موسوم گشت و مادر فرخنده اختر
آنجناب آمنه بنت وهب بن عبد مناف [illegible] و گوهر [illegible] بشر بوده [illegible]
[illegible] آنجناب و محاسن اطوار و صفات ابو بزرگوار هاشم بن عبد مناف و مادرش دختر عمرو که از قبیله بنی النجار [illegible]
[illegible] و باتفاق [illegible] حضرت خاتم الانبیا [illegible] آدم علیه السلام [illegible]
و در [illegible] از ایشان [illegible] ابراهیم [illegible] و کلیم [illegible]
[illegible] همیشه حافظ شرع و صاحب خانه کعبه [illegible]
[illegible] زمزم [illegible] حرم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اول کسی بود که [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] اشارت
[illegible] زمزم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از فرزندان [illegible]
حضرت [illegible]

ختم رسالت خاتم پیغمبران تازه ترین [illegible]

[illegible]

صورت این خیال [illegible]

خانه کعبه [illegible]

[illegible]

[illegible]

الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و فلان خلیفه [illegible] صاحب الامر علیه السلام ترا تنها یافت و دو دام [illegible] آمدن ابلیس [illegible]

مار سیاه دید که از چاه بالا میرود و بدم شمشیر دم او را از هم جدا ساخته [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

میر سید بر روی اسلام [illegible] که [illegible] روز جمعه [illegible] با پدر و برادران در بیابان

وفات [illegible] مشغول بودند [illegible] و در [illegible]

چشمه که [illegible]

[illegible] از آن آب [illegible] چشمه چون [illegible]

از [illegible]

[illegible]

[illegible]

هنگام [illegible] آفتاب [illegible]

پیدا [illegible] از حکام شام [illegible]

[illegible]

[illegible]

در باب [illegible] که [illegible]

[illegible] عاشق [illegible] همه شوق آمده بودم همه [illegible]

[illegible] حکام شام [illegible]

[illegible] از [illegible] آنحضرت [illegible] شام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دو سال و چهار ماه [illegible] عبدالمطلب [illegible]

آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

تمنت که شیث کشت تا تو خواهر زاده ماده زن که او از آل قحطان بود و آل قحطان از برادر و آل اسمعیل ...
خواهر بود پسر عبد المطلب تعظیم کرده در برش گرفت و بر کنار شر نشاند و از همراهان باز پرسید عبد المطلب ...
بلوم لوان ... تقریر کرد و سیف از حسن بیان ... او دل پذیر افتاد گفت ...
... و در ...
و در اکرام ایشان ... عبد المطلب ... و گفت که ...
... از ... در ...
... این راز ...
... و ...
... عبد المطلب ... سیف ...
مبارک ... حرم ...
... و در ...

[illegible]

[illegible]

آورده ... و باستان جنت ... فرزندان شبهه ... و بر صادق ... [illegible]

گواه است تورات و انجیل به تواتر ... صفات آنحضرت گویا ... بشارات و ذکر آن اشارات

به تفصیل ... زبان خامه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بشارت میداد و نقش زیر این عمرو بن نفیل و بعد دین حق از آنکه بیرون رفت و از اهل دین حق را با او [illegible]
آنحضرت در مکه نور بخشید و در ایام [illegible]
[illegible]

[illegible]

بگیر و انگشتهای من ... که و بیانت هر گوشه را که خواهی آنحضرت دست دراز کرده در میان حلقه نهاد کو ... گفت و گفته را
همینها رکرد و بخش حضرتی را در ... سفید چیده بود از انگشت دو انگشتری از آن در آورد و که حلقه آن هلال است نگشتری سرخ
و دو رشته ... روشنائی آن چشمها را خیره میکرد و آنگاه انگشت سبابه آنحضرت را بر آن مالیده و دیگری را از ابریق آب
چون گلاب بر سر ... ماهیت با ... سپید و موی مشکبار شستند و دیگری که رضوان خازن و صحن جنان بود ... را
چنان بر کتف آنحضرت زد که نقش بست و با او سخن میگفت و دعا میکرد و آنحضرت جواب میداد و هر یک از ایشان او را
در زیر پر برده و فرو از ساعتی پر و آورده و گفتند ای محمد بشارت باد ترا علوم انبیا که در ضمیر تست و هیبت نهاد در پس گوش
عنبر بسیار بر اشانه زدند و چشم حقیقت بین را سرمه کشیدند و در چهره که نهادند و مرا که در آتش او از نگاه مردم و هیبت کرده
و از نظرم پنهان گشتند عبدالمطلب گوید که در شب ولادت آنجناب نزدیک خانه کعبه رفته بودم ناگاه دیدم که خانه کعبه
ارکان او از زمین جدا شده و مقام ابراهیم سجده کرد و مجال ... را گفته گفت الله اکبر خدای محمد ... امروز مرا از رجس
بتان و دست پرستان پاک کرد و دو بتهای مشرکین ... و هنوز ... دیدم چون ... گرفتن از زمین و در ... هوا آن خارق عادت
هبل را نگون آمد و لات ... و مرفق ... کعبه ... در ... آمدند و کوهها ... برسر
برج ... و ... دیدم در ... ایستاده ... خوابست ... و ... و چهار
برپا ... خانه ... پرسیدم گفت ... و ...
گفت ... چیست ... و ... سایه ...
از و ... تا ... گفت ... دیدم و بامن گفت اگر
... آتش ... گفتم اگر ... تیغ ... خواهم گشت ... گفت ... را
... بیرون ... که ... خانه ... نشسته بود و در ...
... و ... همه ... آتش ... دیدم ... از جهت ...
بر ... و برگشتم ... دیگر ... ایشان ... آمد و
پرسید که شب گذشته در میان ... فرزندی متولد گشته که ... و ... کتاب ...
بود ایشان ... متفرق شدند و فرزندی را ... عبدالله بن عبدالمطلب ... آمده ... را
از ولادت آنحضرت خبر داد ... چون ... پرسید ... گفت
... در هنگام ولادت ...
... قصرهای بصره و شام ... گشت آمد ... چون ... کرد
... مهر نبوت ... چون ... گفت پیغمبری از ...

تحویل ... پیغمبر موعود که ایشان را ذلیل کند و دین ایشان را ابتدای فنا دهد قریش ... بخندند و گفتند ...
شما را چه جای خنده است ... که شمشیر این پیغمبر ... خون شما را ... و آواز غلبه او ...
... عالم را فرو گرفت ... در میدان ... تیار ... و دیگران ... را ...
روز دوم عبدالمطلب بخانه آمنه آمد و آنحضرت را دید و در پیش گرفته بخانه کعبه برد و در برابر ... ایستاده گفت الحمد لله الذی
اعطانی ... الحمد لله ... و خانه کعبه ...
گفت السلام علیک یا محمد و رحمة الله و برکاته و ... در ... عبدالمطلب گهواره او ...
سیاه ... آنحضرت ... سر ... آن گشید ...
بر گهواره او ... نقش ... بر ... و ...
او آمده ... در ... بالشم ...
عبدالمطلب رسانیده و سلام کرد گفت ... که ... ابطال ...
در ... عبدالمطلب ... گهواره ...
آنحضرت ... عبدالمطلب ...
در باره آنحضرت ... عبدالمطلب گفت ...
از ... مبارک آنحضرت ... در احادیث ... در هنگام ولادت آنحضرت
... ابوطالب ...
رسید ... گفت ... ابوطالب گفت آن ...
بشارت باد ... که ... آید ...
و ... که از علمای یهود ... آتش ...
و یهودان ... جمع آمده بودند ... ستاره پیغمبر موعود ...
و گوکب ... سعادت ... مشتاق ...
آمده که ... بصره و شام ...
... تسبیح و تقدیس ... مشغول ...
و ستارگان ... آن حالات ...
آسمان ... زمین ...
ایشان رفته ... این کار ... که ...

فرو گرفته اند و ساعت ازو از پیکانه رفته چون حوزت که کرم در آید نکه نشسته برگردم و لبان کنجشکی کوچک از جانب کوه
همراه اهل گشت خبر بیابد و فرمود که باز گرد که جای تو در اینجا نیست گشت باس کوی که است چه روی داده که ابواب شادی
بروی ما گشاده است خبر بیابد گشت که است سپهبد امم مصطفی صلی الله علیه و آله متولد شد پرسید که آیا مراد از دو یزدجرد کیست
پرسید که وارث او منم داد گفت باگشت پس قدر خویش دانم و بر من رفت این آثار را از وزر و کشف است و مسطور است در کتب
احادیث و سیر که در آن شب از نور و از ایوان انوشیروان چهارده کنگره آن کاخ چون برگ از شاخ فرو ریخت و آب
ایوان کسری که مصنوع کشتی اصحاب کهف بر محکم از نور بازپس داد که نزدیک فتم است و اکنون صحرائی است مانند روی کامگار
است رفت و ساوه و ساوه آن با تختی بجیر نها و دو واره با لفظ تمامی حکمی در روی رود وادی ساوه که هرگز جشن در آن شسته دیده
بود از آب در شد چنانکه آب ساوه فرو رفته از ساوه در آمده بشد و سد که کسری را دیده بر قصر کسری راه یافت و نوری از
جوانب جمال بر آفاق تافت نوشیروان از وقوع این حوادث از زره دل و اندیشه روان و جهان فرارش چون طاق ایوان کسری
ویران شد و جهت اندوه و غم گشت و چیسم که شهریار خاور را افسر چو بر سر نهاده و بر سر آن سرو برآمد از جای برخواسته با تاج
خورشید کردار بر سر نهاده و بر تخت زر نگار نشست با بزرگان دولت و سران مملکت از احوال در شنیده سخن کش آغاز نهاده
در اندم مکتوب مسرت از ساوه بر در آمد و بکی از موبدان گفت که اگر بحیره ساوه و رفاک فرو رفت آتشکده فارس نیز فرو
مرده است سخی و سکان جهان فراموش گشت والی را فرموده اولا ابن منذر حاکم حیره را بخواند نامه مخاطب به النعمان بن منذر که مالک اما
من عالم خبرنا و اما بالنار زمانا في هذا الزمان حکایا اینجا اطلاق القدر في کل حیط و کا انعام بعلمه ونازهم سراج وانسته ادریس برگشته تا از
وحله چون نعمان کرنشده ابلک رسیده بهمانا که امیری عرب در ملک عرب و عجم و مغرب بروی بود و کسری نامه نعمان این
سند زدو از جانب مردی دانا ابر عرب بود و تا دانشمند ما از عرب بسوی او فرستد که از جهة او جواب [illegible] دهد و تعبیر خواب
بازاند که نعمان عبد المسیح جزا بهر زاده سطیح را که خواهرزاده سطیح و پیغامبر و اشتر زده نوشیروان فرستاد و کسری وقایع را
او در بیان نهاد و عبد المسیح مرا وفات یافت با سرار آن آثار عجیبه و تعبیر آن خواب نیست و سطیح و حال او آن است که از زمین شام چال
تواند گشت و حال ربی از و مرض تواند رد و کسری فرمان داد تا عبد المسیح بشام رفته از سطیح کیفیت احوال آن
و جواب باز آرد عبد المسیح بسرعت تمام روانه شام گشته چون بر بالین سطیح فرود آمد او در حال احتضار هرچند سلام کرد
و از کسری پیغام داد جواب نشنید امام مسعود بر چند شعر برخواند خویشتن از راه دور و کشیده از رنج و آزار برای سوال
و نومید برای خواب چو آب فرو خواند سطیح چشم گشود و لب باز کرد و گفت عبد المسیح برناقه سوار و نزد سطیح آمده از
راهی دشوار در هنگامی که زمین او نگاه تیره و نزدیک است و جهان روشن بر او تاریک او را فرستاده است پادشاه
بنی ساسان برای استعلام از موجب تزلزل ایوان و سقوط شرفات آن و خمود آتشکده و فرس و خشکی دریای ساوه و
خواب موبد موبدان ای عبد المسیح وقتی که پیدا شود تلاوت قرآن و مبعوث گردد خاتم پیغمبران که پیوسته عصای
کوچک

از نشانها
بسته و تعبیر آن
کسی از آن مرتبت کرد
بود و در رسالت و آن شد
و القرآن بود و رسالت خاتم
جمهور آن گشت و آن
در جلد سیم
م

کوچک در دست و جاری شود آب از ساوه و خشک شود دریای ساوه و بمیرد آتشکده بسیط باشد و شام و در خراب
در آن مقام و بعد از کسری از قصر کسری افتاده چهار روش از اشان بو ساده حکمرانی برآید و جز آن شاه
و ملوک شوند و ابتدا آنچه آمده است چه آید این گفت و زبانش از گفتار بماند عبد المسیح ابن هذا باز گشت و الخ
گشوده و تعبیر کسری از ساسانیه نوشیروان از آن روان تازه گشت تا از مادر روی زمین چهارده کسری پادشاهی کنند زمان
اندوه و آسمان عرا چه گذشت و ندانست که دو کسری از ایشان را در مدت چهار سال آفتاب دولت بزوال رسد و چهره بخت
چهار کسری دیگر در عهد امارت عمرو زوال آمد گویند که در این در افتاده بود و در آنجا نیز داشته که در بیشتر از آن دیگر بیشتر بود
ملاحظه نموده اند و تکیه نمودن آن شب گرداب پروانه گرد شمع جمع آمده عید شکر دهد و شب تا روز به عیش میگذرانیده از آفتاب
در همان شب که کوکب سعید نبوی طالع از بطن آمنه ظهور نمود آن شب بسر در اتفاق و سه بار او را کجا رفته بود و باز از آن را
روشنک نهاد و در میان ابواب از سه زینت دادند که گویند در کشف بردن سهو او و هارت نمود و جمیع خلق للارض بالشرف خلع
و حضرت له الا و شان و دار بعثت جلوت مولت الارض جبالامن الذهب مکاتبه نور بر صفایح صحف جنان مسطور است و دانایان
اتفاق نموده اند که ولادت آن نجم انجمن رسالت و سپهر سعادت در شب دوشنبه هفدهم ماه ربیع الاول نزدیک طلوع
صبح بود که بهترین اوقات است اتفاق افتاد و در آنجا پنج روز از جوک مهاب اهنیت و جهت پنج روز باری سال فیل خرین
[illegible] وفات آنحضرت اوزنکه اند و مشهور آنست که در آن سال بود و از مکه معظمه که شرف اکنه است درین شعب ابوطالب در خانه
در آن اوقات از عبد المطلب که بکاینه روی بود و آنحضرت خانه را به عقیل ابن ابیطالب بخشید و عقیل از آنجا به نبی
فروخت و او بعد از برآن خرید و مکان خانه خویش کرده بود در زمان هارون الرشید خیزران مادر آن را ما نوز سرای خانه فروخت و مسجد ساخت
گویند که در آن زمان به تنقیح هشتاد و دو سال از ابتدا تاریخ اسکندری منقضی گشته و چهل و دو سال از سلطنت انوشیروان
گذشته بود و در روایتی هفت سال از پادشاهی او مانده و گفته که هر ولادت فخر ادنی السلطان الماعادل زر و روشنی او این حرف
دگفته اند که از روز مولود آنحضرت تا پنجم ماه روم در روز بعضی مطابق با غره با پنجم با بیست و هشتم شعبان ماه بود و بعضی گفته
و با الاتفاق بعد هم در ماه و فرس بود که از آن بعد بامی سر و شیخ خوانند هرچند راجح طالع ولادت آنحضرت مثبت
نیست و ما و ما این رسالت در اعداد بعد نکار بر قرار است از مناقض و در و اوتاد و ارزو از مناظرات مناجس مجهور داشته و در پنج بعد
و طالع جدی و در دولا را ابتداء دو درجه از نوزدهم در دو روز برجیس است دو دیگر برابر جم عطارد و بر صفحات ماه و خورشید نگاشته
کلی و بعد استخراج طلعه برد بر مضمونات وقت نهاده و علاقه بر اب اندیشه برده است زکریا قره هر یک را خوابت سعد او
تا آنچه نوشته و بر معرفت و تواضع کواکب را تعیین کرده اند تیمنا با سراد بعضی از آن پرداخته تا حب این نامه سعادت
خاتمه از آنچه خامه از آنچه آنحضرت تسمی یافته و پرتو آفتاب طالعش از بسی فضاها و این مجموعه تا بر آن را گشتر کرده

مشتری ارباب علم و عقاید نجوم را سر دفتر و بخشش را بن فن معتبر است و آنچه را به نیکوئی تقدیر کرده و گفته که اتصال طالع او

طالع این ... مشتری که اختر سعادت است در برج عقرب که یازدهم طالع است مشتری آنست که ...

[illegible]

آید و چون مقام این دو اختر ... مشتری آن که آفتاب شرف ... و در سرای بزرگی بغایت ...

از دنیا و آخرت ... خورشید عالم افروز در شرف ...

روشن است که ... مقامات عالیه دین و ...

[illegible]

[illegible]

از قربت محکم بگیرد و محافظت کوسفندان او نمود و حلیمه گوید که روزی ضمره فرزند من [illegible] کوسفندان را [illegible] آن کوسفند
نزد جناب نبوی آمد و شکایت کرد آنجناب دست معجز آثار بر پای کوسفند مالید و پای او درست گشت چون سه سال یا چهار سال
مع اختلاف الاقوال از عمر شریف آنحضرت گذشت روزی با حلیمه گفت ای مادر میخواهم امروز با برادران خود بصحرا روم
و از صنع [illegible] چون حلیمه کرم حلیمه جامهای نیکو بر آنحضرت پوشانید و نعلین بر پای مبارکش بست و حلیمه [illegible] برای او
مهیا کرده و فرزندان را بمحافظت آن سرور وصیت نمود چون پای مبارک بصحرا نهاد کوه و دشت [illegible]
نبوت روشن گشت و هر سنگ و درخت که میگذشت آواز السلام علیک یا محمد یا احمد و یا حامد و یا محمود [illegible] بود تا آنحضرت
در اثنای سیر از نظر فرزندان حلیمه غایب گشت و در پای کوهی بر چشمه آب رسید و شربتی بیاشامید و در کنار چشمه سر بر بالین [illegible]
نهاده بخواب رفت و در آن حالت جبرئیل و میکائیل [illegible] آمدند آنجناب از خواب بیدار شده و ایشان در
خدمت آنحضرت نشستند جبرئیل گفت السلام علیک یا محمد یا احمد یا حامد یا محمود یا قاسم یا ایها المدثر یا ایها المزمل یا صاحب
تاج [illegible] یا شمس الدنیا یا قمر الآخرة آنحضرت جواب سلام گفت پرسید که شما کیستید گفتند بندگان خدا آنحضرت
از نام ایشان پرسید جبرئیل گفت نام من عبدالله [illegible] میکائیل گفت عبیدالله [illegible]
و با جبرئیل طشتی بود از [illegible] و با میکائیل ابریقی از یاقوت سبز پر از آب بهشت و جبرئیل نزد آنحضرت آمده [illegible]
خود را بر دامان آنحضرت گذاشت و تا سه ساعت [illegible] و دل پاک [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] پس آنحضرت را بر پشت خوابانید و جامه
از پیش سینه آنحضرت را شکافت و در میان دل [illegible] نقطه سیاهی بیرون آورده [illegible] شسته و [illegible]
[illegible] که آنحضرت پرسید [illegible] جبرئیل [illegible] فرمود [illegible] در دل [illegible]
[illegible] آورده در میان دو کتف آنحضرت گذاشت [illegible] آن سرور [illegible]
گرفت [illegible] در میان خواب و بیداری دید که [illegible] آنحضرت را [illegible]
در کفه دیگر گذاشت آنحضرت سنگین تر بود پس هزار کس را گذاشت باز آنحضرت زیادت داشت [illegible] خلایق [illegible]
آنحضرت سنگین تر آمد پس [illegible] انبیا و اولیا و ملائکه [illegible] با آنحضرت برابر نشدند [illegible]
پسران حلیمه [illegible] آنحضرت را [illegible] بسوی خانه [illegible] حلیمه از شنیدن این قصه [illegible] چاک زده
سر برهنه و گیسوی خود [illegible]
[illegible] امروز [illegible] زنان [illegible] پیر و جوان [illegible]
[illegible] عبدالله بن حارث [illegible]

سوال

بعد از آن [illegible] چون حلیمه در آن جا باز اثری از آنحضرت نیافت با حال پریشان بکعبه رفت [illegible]
و بعبدالمطلب آمد که [illegible] قریش و بنی هاشم نزدیک خانه کعبه نشسته بود [illegible] رسانید عبدالمطلب [illegible]
بیهوش [illegible] با شمشیر [illegible] بنی هاشم و سایر قریش [illegible] آمد [illegible]
[illegible]
آنحضرت [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالمطلب [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] عبدالمطلب [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] عبدالمطلب [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] حلیمه [illegible]
[illegible] حلیمه [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] حلیمه [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نقطه سیاهی [illegible]
[illegible] حلیمه [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] حلیمه [illegible]
[illegible] آنحضرت احوال خود را بیان فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] حلیمه [illegible]

بر دهشته روانه گردیدم چون دامن کوه شدم از پی کاروان رفته آنحضرت را نزد خود نیافتم چون برگشتم او را ندیدم و بسیار
دویدم و جستم تا بر دیری رسیدم و او از منظر اب بپرسید با من در آن دیر گفتم گفت بیا تا منزلات کنم ترا بر کسی که او را
نشان دهد و مرا از دیر که او را [illegible] برده گفت بر همه کاینات چون بت نام او بشنید بر رو در افتاد و آنچه در آن بود سرنگون
و من نزد عبدالمطلب رفته قصه را باز گفتم عبدالمطلب بر کعبه را طلبید و بر آنجه و خود پرده های کعبه در آویخت تا خبر رسید که در سر
بر فرزند خویش که گنجینه رموز است و او را المطلب [illegible] وادی نزدیک درخت موز عبدالمطلب بآن وادی رفت و آنحضرت را
دید که در زیر درخت موز نشسته گفت ای فرزند ترا که باینجا آورد فرمود مرغ سفیدی مرا ربوده در زیر بال خود گرفته در اینجا
گذاشت و من گرسنه و تشنه بودم ازین درخت میوه چیدم و ازین آب نوشیدم و آنحضرت دو سال پیشتر از فطام و دو سال
بعد از فطام نزد حلیمه بود و گاهی او را نزد عبدالمطلب و آمنه می آورد تا در سال چهارم شق صدر واقع شد بعد از آن یکسال دیگر بمکه
گرمی و از نزد حلیمه بود و در سال ششم آمنه او را با ام ایمن سپرده با خود بیثرب برد و قبر پدرش در مدینه طیبه برده و بعد از زیارت
در اثنای راه آمنه از عالم فانی رحلت کرد و عبدالمطلب متعهد تربیت آنحضرت بود و از ابو طالب منقول است که آنحضرت را رمد
عارض شد عبدالمطلب امر فرمود که پسر برادرت را نزد راهبی که در حیره است برده تا معالجه کند او برد و از دور آنحضرت را
بصومعه راهب بردم راهب [illegible] که بشر رسید و نور بصومعه [illegible] سر از دریچه بیرون آورد [illegible] گفتم
منم ابو طالب بن عبدالمطلب فرزند برادر خود را آورده ام تا دیده اش را دوا کنی راهب گفت کاش کشتم در این محراب
چون پرده از روی آن برداشتم نوری درخشید که راهب ترسید گفت پرده براوی بپوشان و سر بصومعه باز کشید و گفت
گواهی دهیم تو [illegible] و برانکه تو پیغمبری حقا حقا تویی آنکه خدا بشارت داده است در تورات و انجیل [illegible]
و با من گفت بیرون این را که بر او ملکه ایست [illegible] سخنان او را با پدر گفتم عبدالمطلب گفت زنهار پرده از این راز
[illegible] که [illegible] و آنکه از وی [illegible] شاه عرب و عجم شود و در همان اوقات چند سال [illegible]
[illegible] سخت [illegible] گرد و مردم [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] تا در سال هشتم ولادت رقیقه دختر صیفی بن هاشم برادرزاده عبدالمطلب در خواب دید که هاتفی می گفت که ای گروه
قریش [illegible] شما مبعوث خواهد گشت که وجود او [illegible] برکت او رحمت [illegible] بیاید هیچ [illegible]
و [illegible] عبدالمطلب با فرزندزاده خود را که شفیع روز قیامت است بردارد بکوه ابو قبیس رود و دعا کند تا رحمت [illegible]
آید چون این خواب در میان [illegible] شیوع گشت همگی نزد عبدالمطلب آمده بیرون [illegible] و بکوه ابو قبیس نهادند عبدالمطلب [illegible]
گرفته بیالای کوه رفت [illegible] قریش در او جمع آمده [illegible] دست بدعا برداشت و گفت یا رب [illegible]
[illegible] بندگان و کنیزان ساحت حرم تو اند با ایشان بارانی فرست که موجب رحمت ایشان باشد در همان دم از [illegible]
بارانی بارید [illegible] که سیلاب از [illegible] در همان سال عبدالمطلب [illegible] سیف ذو یزن رفت و در سال [illegible]

و هم در آن سال [illegible] روان [illegible] سپرد و حاتم [illegible] چون پسر از وفات عبدالمطلب [illegible]
او را ابو طالب [illegible] بود و از نهایت محبت [illegible] از حرمت [illegible] و او را چون جان [illegible]
بود و از فرزندان خود گرامی تر میداشت و در سال [illegible] دوازدهم [illegible] عزم تجارت بجانب شام اراده سفر شد
کم [illegible] و او را [illegible] که [illegible] او را [illegible] با خود میبرم [illegible] کسی [illegible] کشد که در این کار
[illegible] ابو طالب [illegible] کرده و [illegible] مرتب داده و در
[illegible] ابو طالب [illegible] آنحضرت را بر شتر [illegible] و [illegible] روی خود [illegible] تا از نظر غایب نشد
پاره ابری [illegible] آمده [illegible] و در سر آن [illegible] سایه [illegible] و [illegible] همراه بود و [illegible]
ابر برای آنحضرت [illegible] و در منزلی که آب کم بود آب [illegible] و [illegible]
[illegible] چون نزدیک شهر بصری رسیدیم صومعه [illegible] راهب [illegible] آمد [illegible]
[illegible] بحیرا [illegible] حرکت [illegible] صومعه
در میان [illegible] شناخت [illegible] آمده [illegible] که نزدیک صومعه بود [illegible]
[illegible] از میوه ها [illegible] ورزستان [illegible] بحیرا
[illegible] آنحضرت [illegible] که [illegible] گفتم [illegible] او
[illegible] گفتم [illegible] که [illegible] که [illegible] او
[illegible] بحیرا [illegible] که طعام [illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت
[illegible] این طعام [illegible] بحیرا گفت [illegible] گفتم [illegible] بحیرا [illegible]
[illegible] بحیرا [illegible] و [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
آنحضرت [illegible] که از [illegible] بحیرا [illegible]
[illegible]
[illegible] بحیرا گفت [illegible] جواب [illegible]
آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو طالب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آنحضرت را چه فرق گشته سکوت اختیار فرمود و عبد چه گفت اعمام خود را ابتدا بمردم دعوت تمام او مستکار زیاده آنحضرت بعد از
اعلام کرده بشان گفت صفیه دختر عبد المطلب را نزد خود بخواند و تا اجازت ... فاطمه چه گفت کس را با وی
... داوری نهاده است و گرفتار کنند من نزد الله محمد رسول الله ... احد ... اقتاده و از آن
ابوطالب از این خبر منتبع گشته بر آنحضرت جامه فاخر پوشانید و شمشیر ... بر کمر بست ... سوار کرده اعمام
آنحضرت مانند ستارگان برد و ماه تابان کرد و آنحضرت را در رو گرفته بخانه ... و از حضیه ... گفت ... با لک
قریش است و در خدمت ایشان ... چون ... خبر شنید در ... که از جهان ... صورت حال
آورده ... خدیجه رضی ... گشته ... آن عبد المطلب ... و ... خطاب
بنوی ... ابوطالب ... حضرت ...
... در برابر ... قریش ... عبد ... وجهم ... عباس ...
نفیس عبد المطلب ... اسلام ... مبارک چون آفتاب ... سیاهی ... بر سر نهاد
اعمام ... ابوطالب ...
درست ... حضرت ... گشته ...
شده بود ... عمر ...
... چهل سال ... فرزندی ... آنحضرت
... ابراهیم ... که از ...
اوراد ... ذکر وقایع سال سی و پنجم و امورى که نزدیک ببعثت روی داد ... معتبر ...
و چون قریش ... کعبه ...
... ولید بن مغیره گفت ...
...
... ابراهیم ...
... ابراهیم ...
...
...
... آنحضرت ...
پس ...

و اسود بن مطلب ... ابو حذیفه بن المغیره ... و قیس بن عدی ... ذکر ... کرده
حضرت ... در ...
... کشتی ...
کنار دریا ... دولت ...
... کعبه ...
برای پوشانیدند و در این سال فاطمه علیها السلام متولد شد ...
... آنحضرت ...
آن سال ... در بعثت آنحضرت برسالت و کیفیت نزول وحی بر آنحضرت
باتفاق ... آنحضرت ... ماه مبارک رجب اتفاق افتاده ...
...
... آنحضرت ... آنحضرت ...
...
... آنحضرت ...
...
...
... آنحضرت ...
...
...
...
... آنحضرت ...
... آنحضرت ...
...
... آنحضرت ...
... السلام علیک یا رسول الله ...
...

محمد رسول الله امروز مرا وعده چه گفت من ساحات ایمان بتو آورده ام و تصدیق رسالت تو کرده ... که از اول بر ما کشیده ای پس
پس آنحضرت ملتجی شد و فرمود که کسی های در خود می یابم چنانچه بر ایشان با جواب رده ام و چون بخواب رفت این آیه مبارکه
نازل شد که ... پس آنحضرت رجوع کرده گشت مبارک ... الله اکبر گفت و آواز تکبیر آنحضرت
بهم مودی رسید ... که ... و با نفاق ... امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام سعادت کلمه
کلمه شهادت یافت و با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارد و در آن هنگام یازده ساله بود و بعد از او زید مولای
رسالت مآب صلی الله علیه و آله بشرف اسلام مشرف شد و بعد از زید ابی بکر ابن ابی قحافه و بعد از او جمعی دیگر از رجال و
نسوان بشرف اسلام در یافتند و جناب نبوی صلی الله علیه و آله با کمال خفیه از نفاق جاودت میکرد و چون پیغام آورد با
آنحضرت و دعوت مردم او ... بحق و منع از پرستیدن بتهای بیجان ... قریش شنیع یافت ابوجهل گفت
اگر میدانستم که کدام یک از قریش ... و کرویده و تبع او گردیده سرش را به سنگ میکوفتم و ... آزار میرسانیدم و
هیچیک از قریش چون ابوجهل و عمر بن الخطاب در کفر و ضلال ... نبود و در عداوت ... ابو ابراهیم و پیوسته
آنحضرت از شقاوت و نفاق آنها ... مبارک ... مناجات فرمود که یا رب یکی از این
دو سنگدل را باسلام ... ناسکه ... در میان جمعیت ایشان ...
قرآن ... و پیوسته بادای نماز و تلاوت آیات مشغول بود روزی عمر بخانه او در آمده آواز تلاوت شنید
خواهرش ... خواهر و شوهر خواهر ... دیوانه ...
... دیوانه باشد ...
...
...
...
چرا در خلوت نماز ...
روی ... دیرا ...
در بیان ...
...
...
همیشه ...
...
...

نازل شد و زن او نهایت عداوت با آنحضرت میداشت و هر روز بعضی از خار بشته خار در شب
کشیده و شب می آورد و بر سر راه آنحضرت میریخت تا پای مبارکش آزرده شود و آنحضرت خارها را بدست مبارک بر میچید
و می فرمود این چه فرزند ماکس است و مجتمع همسایگی و چون زن ابولهب ... آتش ... آمده
روزی ... بشته خار ... از ... بر زمین ... خار ... بسوی سنگ ... افتاد و ریسمان ...
... نازل گشت ...
... نازل شد آنحضرت جناب ...
... عبد المطلب ...
... آنحضرت ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...

پسر کلم خود را حضرت فرمود چه حرف میزد او را پر کردم از زدن و ... و دو نیش ... بیچاره خسته رفته و خندید و ... ابو طالب
گفته خوش باشد که با جماعت فرزند خویش بامورخواهی گشت و چون ... از ... متوجه ... بود در منزل بودت
پرداخت ... نازل شد آنحضرت بمسجد درآمد و در گوشه ایستاده ... جمعی از قریش
قبایل عرب را بوجه خیر ... از رسالت خود دعوت ... ایشان منع فرمود قریش آنحضرت را از مسجد بیرون کرد
و در اوقات آزارها بآنحضرت میرسانیدند ... ابوطالب آمد و گفت تو مهتر ما و
برادرزاده تو آنحضرت را دشنام میدهد و ما احترام ترا محفوظ میداریم اگر او را منع کنی ... ازین تحمل نخواهیم کرد
آنحضرت را طلبید و گفت ... ترا گمان اینست که با ایشان آزار میرسانی اگر چنین باشد ترک آزار ایشان کن ...
آنحضرت فرمود که آزار من بایشان دعوت ... است ... و ... ازین باز ندارم ابوطالب گفت ...
ما کذب ابن اخی قط ... میدانم ... تو پیغمبر خدائی ... آنچه مامور ... قیام نمائی ...
باک ... و این ابیات انشا کرده گفت ... و دعوتنی و زعمت انک صادق ... و لقد صدقت و کنت ثم امینا ... و لقد علمت بان دین محمد
من خیر ادیان البریة دینا ... والله لن یصلوا الیک بجمعهم ... حتی اوسد فی التراب دفینا ... فاصدع بامرک ما علیک غضاضة ... و ابشر و قر بذاک منک عیونا
اکثر علمای تاریخ ... بر آنند که ابوطالب اسلام قبول کرده از دنیا رفت ...
... بر تصدیق او بنبوت ... از دنیا با ایمان ... حضرت ... موسی الرضا علیه السلام ...
... اهل ... ایمان او اتفاق نموده اند ... که ابوطالب ...
... حضرت ... کفار ... او را ...
... آنحضرت ... قریش ...
... ایمان خود را پنهان میداشت ... ابوطالب در کتمان ایمان و اظهار ...
... از صادق آل محمد علیه السلام مرویست که نخستین نمازی که در اسلام شد ... روزی ابوطالب ...
... جعفر طیار ...
حضرت رسول ... نماز ... و ابوطالب ... ابیات ... ان علیا و جعفرا ثقتی عند ملم الزمان
والکرب ... والله لا اخذل النبی و لا یخذله من بنی ذو حسب ... لا تخذلا و انصرا ابن عمکما ... اخی لامی من بینهم و ابی ...
ابوطالب ... وفات ... پسران و اقارب خود را ... آنحضرت وصیت کرد و گفت ... اوصی بنصر النبی الخیر مشهده
علیا ابنی و شیخ القوم عباسا و حمزة الاسد ... و جعفرا ان یذودوا دونه الناس ... کونوا فدا لکم امی و ما ولدت ... فی نصر احمد دون الناس اترسا

از اینجا ... در هنگام وفات او جبرئیل علیه السلام فرود آمد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله را گفت خداوند عالم میفرماید که از مکه
بیرون رو که ترا بعد از رحلت ابوطالب یاوری نیست ... و شبهات عامه در کفر او از زمان ولادت او تا بعهد رسید و او ...
برای ... احادیث موضوعه بهم بافته اند ... عامه ... شبهه را ...
و ... کفار ... آزار بکمال رسانیدند ... اهل اسلام ...
و مسلمانان ... ان الله مع الصابرین ... کشیدند ... کفار ...
... آنحضرت ... هجرت ...
رسول خدا صلی الله علیه و آله ... آنحضرت ... کفار ... مسلمانان ...
... بحکم خدا ... مسلمانان ... پادشاه ...
... که خدا ... پسر ...
اسلام ... حبشه ... موجب تقویت دین اسلام ... مرد و چهار زن از کفار ...
اختیار کردند ... عثمان بن عفان و رقیه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله که در ... ازدواج او بود و زبیر
العوام و عبد الله بن مسعود و عبد الرحمن بن عوف و عثمان بن مظعون و ابو حذیفه و زن او و ابو سلمه و زن او و عامر
ربیعه و زن او و سهیل بن بیضا و دیگران که یک یک پنهان از مشرکان از مکه روان شده ...
... حبشه رسیدند ... ایشان ...
... حضرت ... ایشان ... هجرت ...
ایشان جعفر طیار ... اسلام در خدمت حضرت ... علیه السلام ...
...
... آنحضرت ... حضرت ...
... آنحضرت ... چون آنحضرت از نماز فارغ شد گفت خداوندا بر تو باد ... قریش ... ابو جهل
و عتبه و شیبه ...
... حمزه ...
... حمزه ... ابو جهل ...
... اسلام ...
... حمزه ... اسلام ...
ابوطالب ... حمزه ...

بروز قدرت مسعی افزون و علم کمرکوش خواهد گشت باید تدبیری کرد که نجاشی و وزرای مسیح مذهب سلم است ازنکه با خشم اهل این
سمت شکر کرده با ایشان را اجابت سازد یا خود ما را از ایشان برآرد و جباران اندیشه است عمرو بن العاص و عمارة بن الولید را با تحف
و هدایا نزد نجاشی فرستادند و پیغام دادند که جمعی از اهل این دیار رو نهاده تا تقلید آیینی و تجدید دینی کرده مردم را از راه
و اشرف بر آن مطلع شده خواهند که ایشان را به سلامت رسانند و از برقرار ایشان را رفو ده بان دیار آمده اند اکنون ملتمس آنست که
آن جماعت را بان صوب فرستد که ما خود از ایشان و هم با خود سزای ایشان دهیم تا ما از شر ایشان ایمن باشیم فرستادگان
در گشتن با یکدیگر از بسیار دهی داشت و ده کینه یکدیگر در دل داشته و بعد از رسیدن بحبشه دیگران دیدند بدایا و گزاردن
پیغام نجاشی حضرت جعفر طیار و یاران او فرمان داد و از حجت حضرت خیر البشر و آداب و احکام دین را پرسید آن گوش
جعفر گفت او پیغمبریست که ما را امر میکند با قرار بیگانگی خدا و یگانگی از عبادت اصنام منع ما را از بدیها و ظلم و ستم و سنگ
دماء و زنا و ربا و ترغیب بسیار با دای نماز و روزه زکوة و یکی و حسن با خویشان و ذوی القربی و او همان پیغمبریست که
عیسی علیه السلام بجهت او بشارت داده و نام او احمد است نجاشی تصدیق او کرده پرسید که پیغمبر شما چه میگوید در حق عیسی جعفر
گفت میگوید در حق عیسی آنکه حق جل و علا فرموده که عیسی روح خدا و کلمه اوست و در این باب آورده از حضرت که رسالت که آنجا
رسیده نجاشی و علمای نصاری گفت پیغمبر شما خاتمی ازین در حق عیسی نتوان گفت پس جعفر را گفت از آن بعضی از کلام خدا انشاد کند جعفر
شروع بتلاوت سوره مریم کرده چون باین آیت
رسید فقد به هرشت از عیون نجاشی و علمای نصاری جاری گردید نجاشی گفت گواهی میدهم که او پیغمبریست و او کسیست که عیسی علیه
السلام او بشارت داده و اگر نه پادشاهی مانع بود بخدمت او می آمدم و نعلین او را بر دوش میکشیدم و خاشیه اقامتش بر دوش خود
بر عمرو بن العاص گفت تو ایشان را گرامی میداری و ما را توقع آن است که ایشان را با جانب ما رد کنی جعفر گفت ایها الامیر از ایشان
بپرس که آیا ما بنده ایشانیم عمرو گفت نه بلکه آزادگانید گفت سؤال کن که از ما قرضی طلب دارند عمرو گفت نه گفت پس چرا
هم کسی از ایشان در گردن ما خونی هست عمرو گفت نه پس نجاشی عمرو گفت زبان از هر کدام ایشان باز دار و اگر نه با زبان تیغ
بیدریغ پاداش دهم و هرگز ایشان را باشما نسپارم پس هدایای او را رد نموده با جابر و برادر گرده در آن مجلس کنیزی با عمره و دو باد
سر نجاشی ایستاده دیده بر دیدار عماره نهاده بود عمرو دریافته بسعید محبت عشق و عماره این کنیز را جای کرده و عمرو بخدمت
از خدمت نجاشی باز پس بیرون آمده عمرو برای کینه دیرینه که از حکایت سفینه با عماره در سینه داشت عماره را گفت کنیز نجاشی را
عشق تو است که نزد او بفرست که هر چه بایست خواهد کرد عماره فریب او را خورده عماره این نزد کنیز اجابت کرده و قرار داد
ابن نجاشی خاصه پادشاه بجهت او فرستاد و عمرو نفت و دسته قرار داد ازان بوی خوش از عماره برگرفت و نزد نجاشی برد و گفت
اطاعت و دیانت حرمت پادشاه بر ما واجب است و چون بحکمت شاه آمده باید از عشرت غیبت او محترز و مجتنب باشیم و عماره
و رفیق من عاشق کنیز است از این جمله نقلی ولی و نزد فلان کنیز که پادشاه رسول فرستاده و دو را فریب داده است که علیمی تو بر خاص شاه

بر صدق قول من گواه است که کنیز که بعماره داده و نجاشی چون این قصه بشنید دیوی غولش داده بخوانت که فرستد عمرو عماره را است
التفریع و هم باز رفتند نو بتی که بجانب او رجعان آمده و در امان او بود و ز پیش از کشش برگشت و عمرو را طلبیده گفت باید که او را
بیلاها مبتلا سازید که بعجزه قوم باشند ساحران دارو بکار بردند او دیوانه گشته سر بصحرا نهاده با وحشیان مونس گردید از
مجالس حبشی گشت و عمرو بمکه مراجعت کرده ما جرا را با رؤسای قریش باز گفت و پیوسته جعفر طیار و اصحاب بزرگوار با عنایات
کرامت و عزت در نزد نجاشی بودند تا بعد از هجرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بمدینه در آمدند و ام حبیبه دختر ابوسفیان را که منکوحه
عبید الله بن جحش بود بعد از فوت عبید الله در حبشه نجاشی کواهش جناب رسالت مآب برای آنحضرت خطبه کرده با انواع
اسباب بجملگی و تکلف فرستاد و ماریه قبطیه مادر ابراهیم نیز از موهبات اوست در سال
هشتم هجرت مشرکین از اسلام حمزه و استمالت ابوطالب و غالب بنی هاشم در حمایت آنحضرت و انکار و تمکین نجاشی از
وادن اهل اسلام غیظ و غضب قریش را اسلام در حال قبایل عرب مضطرب او انقلاب و تواتر حسد و شک در کار
سینه ایشان التهاب یافته در دارالندوه که محل مشاورت و سوره ایشان بود بر پیشان گان مجتمع گردیده بر عداوت آنحضرت
بیان مؤکد بایمان بستند و عهدنامه نوشته که با بنی هاشم تحریک نمایند و معاشرت و معامله با ایشان نکنند و از پیوند و خویشی
ایشان دوری جویند تا بنوعی ازین تعیین ایشان و رشته و چون نوشته از روسای قریش بمهر منصور بن عکرمه این ظلم و
شر گفت نامه را پیچیده و مهر بران زده و در میان کعبه آویختند و جناب ابوطالب از این قضیه مطلع و بنی هاشم را او
بر دین جمع آورده بحرم خدا در اختر کوشید و گفت که اگر خاری از دشمنی پای محمد صلی الله علیه و آله خلد همه را مرعه شمشیر سازیم و کمی
همه مکه را کواه دارم و آنحضرت با سایر بنی هاشم سوای ابولهب در دره که او را شعب ابوطالب گویند برده و اطراف آن محفوظ
کرده روز تا شب هر اق با سیلابی میسرد تا روز شب با شمشیر برهنه پروانه وار بر دور آن شمع جمال نبوت میگشت و جای
بهای ازرش میگذشت و بعد خواب آنجناب را تغییر میداد و اعزا و اولاد خود یا علی علیه السلام را بجای او میخوابانید و مدتی حال
شب بسر می بردند و چون میسر نمیشد آنچه بکار دارند و بهم رسم عمره و حجه که در رجب و ذی الحجه بود و چون کار بر آنها
از گرسنگی تنگ میرسید بشکایت نزد آنحضرت برده هر یک از ایشان هر چه آرزو میکرد از انواع اطعمه و فواکه نزد او حاضر
میگشت قرار مدت چهار سال یا سه سال بود و سال صلی الله علیه و آله شدت الا اول حضرت ذوالجلال ارضه را فرستاد تا نامه قریش
که در کعبه بود آنچه غیر نام خدا بود پاک و جبرئیل را از این حالات اعلام بسید لولاک کرد ابوطالب بعد از شنیدن این خبر از حرم
بمسجد الحرام آمده اکابر قریش را در آنجا مجتمع یافت ایشان را گفت ای ابوطالب از حمایت محمد صلی الله علیه و آله دست
آمده میخواهد که او را با ما بسپارد و بدین حال خوشحال شده برخواستند و تعظیم او کرده گفتند گمان ما چنان است که
میخواهی پسر برادر خود را با ما بگذاری و با ما پیوند کنی را ما با تو که و در ابوطالب گفت نیز آنچه گمان کنید نیامده ام بلکه برای
ثبوت و اثبات خبری که محمد صلی الله علیه و آله بمن داده و میدانم که او راست میگوید و بما پیغام آورده جبرئیل میس از ارضه

پروردگار آسمان و زمین حق تعالی ارضه را فرستاده بر صحیفهٔ قاطعهٔ شما که هرچه بر آن نوشته اید از جور و ستم و قطع
رحم پاک داشته و بغیر نام خدا چیزی بر آن نگذاشته و اگر باور ندارید صحیفه را حاضر آرید تا صدق و کذب او روشن شود
اگر راست گفته از خدا بترسید و از قطع رحم برگردید و اگر دروغ گفته من او را بشما بگذارم و دست از وی باز میدارم
گفتند حاکم با انصاف آمده و شیخ قریش در غلاف پس صحیفه را آورده و مهرها برگرفتند حال چنان بود و صحیفه را از اغلاط
از مکتوبات خویش پاک دیدند و بسیار [illegible] ابوطالب ایشان را عتاب [illegible] و از جور و ظلم [illegible]
کوه شعب برگشت و پنج نفر از قریش که پیشتر از نوشتن نامه نادم و خائف از خویش بودند چون مطعم بن عدی و ابوالبختری و هشام
و زهیر بن امیه و غیر ایشان [illegible] از قریش برخیزند و نامه را بدریدند ابوجهل هرچند خواست حکم نامه را اجرا کند
نتوانست آری [illegible] بنی هاشم از شعب بیرون آمده بخانهای خویش رفتند و بعد از ده ماه ابوطالب
چهار روز [illegible] و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر بالین او آمده و او در حال ارتحال بود گفت ای عم [illegible]
مرا پرستاری [illegible] ترا اجر [illegible] آرزو [illegible] که یک کلمه از تو بشنوم [illegible]
از آن روشن شود [illegible] و حضرت اظهار اسلام [illegible] بر مشرکان [illegible] کتمان ایمان او در حالت حیات او
زبان بگفتن کلمهٔ طیبه گشوده [illegible] علیهم السلام را با آنحضرت تسلیم کرده چشم از جهان بربست
برحمت حق پیوست آنحضرت با جنازه او میرفت و میگریست [illegible]
[illegible] و بنا بر مشهور وفات ابوطالب در سال دهم بعثت بود و بعد از سی و پنج روز
یا سه روز از وفات ابوطالب خدیجه رضی الله عنها بروضهٔ رضوان خرامید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را در حجون
دفن کرد و از تتابع این دو مصیبت عظمی اندوه و ملال بر طبع مبارک [illegible] زیرا که در رواج اسلام ممد
و معین آنحضرت بودند [illegible] قریش [illegible] از وفات ابوطالب
[illegible] بخاطر مبارک آنحضرت گذشت [illegible] طایف [illegible]
[illegible] طایف از مقدم آنحضرت [illegible] سه نفر از قبیلهٔ ثقیف که بر آن قبیله مهتر بودند
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حضرت او را باسلام دعوت نمود [illegible]
اسلام [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] آنحضرت [illegible] توقف فرمود و شدت آزار
[illegible] ایشان [illegible] مراجعت فرمود [illegible] قرار گرفته گفت اللهم الیک
اشکو ضعف قوتی و قلة حیلتی و هوانی علی الناس انت ارحم الراحمین و انت رب المستضعفین الی من تکلنی الی بعید
یتجهمنی ام الی عدو ملکته امری ان لم یکن بک غضب علی فلا ابالی [illegible] اعوذ بنور وجهک الذی اشرقت له الظلمات
و صلح علیه امر الدنیا و الآخرة من ان ینزل بی غضبک او یحل علی سخطک لک العتبی حتی ترضی و لا حول و لا قوة الا بک
[illegible]
نزد آنحضرت آمده و سلام و قبول اسلام کردند [illegible] سورهٔ الرحمن بر ایشان خواند و احکام شریعت [illegible]
ایشان [illegible] آنحضرت [illegible] رسول الثقلین [illegible]
نزد مطعم بن عدی [illegible] مطعم فرزندان [illegible]
تا مسجد [illegible] آنحضرت [illegible] ابوجهل نزد مطعم آمده گفت [illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] مطعم گفت [illegible] ابوجهل گفت [illegible] آنحضرت
[illegible] قریش [illegible] در سال یازدهم شش نفر از قبیلهٔ خزرج
که از ایشان اسعد بن زراره بود از مدینه بمکه آمده [illegible] بصحبت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف [illegible]
صحبت [illegible] آنحضرت [illegible] مشرف باسلام [illegible] با آنحضرت بیعت [illegible]
عقبهٔ اولی است در سال دوازدهم [illegible] انصار با آنحضرت [illegible] بیعت کردند
این بیعت عقبهٔ ثانیه است و در سال سیزدهم [illegible] اوس و خزرج [illegible]
حج [illegible]
[illegible] با آنحضرت بیعت کردند قریش از این حالت آگاهی یافته [illegible]
[illegible] امیرالمومنین [illegible] ابیطالب [illegible] و حمزه [illegible]
بجانب مدینه بازگشته منتظر مقدم سید عالم میبودند

[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله

در شب [illegible] از مسجد الحرام بسوی مسجد اقصی و از آنجا باسمانها تا سدرة المنتهی [illegible] سموات [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
آنحضرت [illegible] معراج [illegible]

ولایح است و اگر نه جواب تحقیق امر بحکم و شرح ان خطاب ان محمد حضرت معراج جسمانی را با معراج روحانی [illegible]
[illegible] النبی [illegible] و هر که اطلاع بر ان خواهد رجوع بکتب علمای این فن نماید و اتفاق است که معراج پیشتر از هجرت
واقع شده و وقوع آن قبل از هجرت [illegible] بود و در ایام زمان [illegible] از اینجا [illegible]
[illegible] مرویست که آنحضرت [illegible] بار بمعراج رفت و در زمان معراج اول [illegible]
ماه مبارک رمضان [illegible] پیشتر از هجرت گفته اند و بعضی ماه ربیع الاول و در سال [illegible] از بعثت و همچنین در مکان
اول [illegible] بعضی [illegible] که در مسجد الحرام و [illegible] که از سرای ام هانی خواهر امیر المؤمنین علیه السلام
عروج نمود و جبرئیل [illegible] براق [illegible] شتابنده و در زین جورق [illegible] خورشید در [illegible]
آهو [illegible] از مشک [illegible] چون [illegible] آهو [illegible] تیز [illegible]
برای آنحضرت آورده یکی لجام گرفت و دیگری رکاب و [illegible] براق [illegible]
براق [illegible] جبرئیل [illegible] آینده کان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] براق [illegible]
[illegible]
[illegible] لا اله الا الله
وحده لا شریک له محمد رسول الله [illegible]
از جمیع حیوانات [illegible]
[illegible] براق [illegible] جبرئیل [illegible] مسجد اقصی [illegible]
ارواح همه انبیا علیهم السلام را [illegible] جبرئیل اذان و اقامت گفت و آنحضرت بر جمیع انبیا و ملائکه امامت کرد و از
[illegible] مسجد اقصی [illegible] عروج فرمود [illegible] مشاهده عجایبات مخلوقات الهی [illegible]
هر یک از [illegible]
و درکات [illegible] جبرئیل [illegible] رسول [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]

کلامی [illegible] آنحضرت [illegible] آن [illegible] دیدن آن [illegible] آنجناب [illegible]
و در شب معراج [illegible] آنجناب [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] خطاب کرد و [illegible] فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معراج [illegible] و در همه [illegible]
آنجناب را [illegible] معراج [illegible] این آیات نازل شد
[illegible] قاب قوسین او ادنی [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آیات [illegible]
[illegible]
[illegible] سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] و آنحضرت [illegible] هجرت [illegible] انصار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

برخیزد و ما فارغ بنشینیم برکشان تو پر برکت است و رای ما و رای اوست خوش شد و خوش زبان و خطاب او [illegible]
حمیده و صفات پسندیده مردم را از فلتنه خود ساز د و بدفع شر او پردازند و پس ایشان از دو جسر [illegible] گفت از هر قبیله
فتی دلیر و جوان که با ما موافقت دارد جمع کنیم از بنی هاشم را نیز با خود همدستان گردانیم و همه هر یک تیغی برکشیده و بر سر او بدوند [illegible]
بر وی بزنند تا همه در خون او شریک شوند بنی هاشم بطلب خون او نتوانند نزد کسی آمد و هر که ما را چاره نبینند [illegible]
شود به قرار رسید که شرذمه پاره و دیگر [illegible] و برای رای بعد استحسان شده و زبنی هاشم ابولهب را با خود همدستان [illegible]
متفرق شده و سر هان با هر طرف فرستادند و از هر قبیله دلاوری جمع آوردند و حضرت حق آنحضرت را خبر دار ساخت
از خبث ایشان خبر داد و بشارت هجرت آنحضرت صلی الله علیه و آله
[illegible] را گو بخوابد که بر بستر من شب است هم چون برد و بر روی خود کشید بخواب و نترس که [illegible]
رحمتی از آنکه وی را دشمن نیابند چون اینان آمدند [illegible] حضرت فرمود [illegible]
[illegible] شد و برای شکر به سجده رفت و در این اول سجده شکر بود [illegible]
حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را چون جان در بر گرفت و بسیار گریست و فرمود [illegible] توقف نمود [illegible]
مردم را بسیار و چون [illegible]
کشید و خبر علی علیه السلام دست آنحضرت [illegible] از خانه بیرون آورد [illegible]
[illegible] آنحضرت بر ایشان خواند [illegible]
گشت و خواب بر ایشان مستولی شده [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
ابو بکر را دید [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]

روان شد و بار دیگر بار کی تا بیند در غار پنهان تا سه مرتبه بار سیم گفت یا محمد اینک شتران و غلام من بر سر راه است اگر
محتاج باشند و دو بار شیر باشی [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] بر در غار [illegible] عنکبوت بر در غار [illegible]
[illegible] بر در غار [illegible]
[illegible] عنکبوت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] و گروه انصار [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible]
آنحضرت [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible] فاطمه علیها السلام [illegible]
رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] حضرت [illegible] فاطمه علیها السلام [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] آنحضرت [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله
[illegible] حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و مادر خود فاطمه بنت اسد و فاطمه دختر زبیر بن عبد المطلب [illegible]
[illegible] از قریش [illegible]
حضرت [illegible]
شمشیر [illegible]
و آنحضرت [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
و از فضایل [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

انتقال فرمود و روز جمعه با امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام طلوع آفتاب جمعی از یاران رسیدند کشیده و قبیله را عقب و خطبه و در کنف ... اداکرد و این نخستین نماز جمعه بود که آنحضرت در مدینه گزارد و انگاه بر ناقه سوار شده بطرف مدینه روان شد و بزرگان مدینه و اکابر آن مهار ناقه را گرفته هر یک از قبایل التماس میکرد که آنحضرت در خانه او نزول فرماید آنحضرت فرمود دست از مهار شتر باز دارید که او از جانب خدا مأمور است هر جا رفت تا ناقه بجائی که امروز مسجد پیغمبر معروف است رسید آنجا خوابید چون شتر در مدینه بزمین گذاشت رسول خدا صلی الله علیه و آله از ناقه فرود آمده آن زمین را از مالک خرید و مسجد را بنا نهاد و تا اتمام آن در خانه ابو ایوب انصاری اقامت فرمود و چشم ... ابو ایوب که نابینا بود بمعجزه آنجناب روشن گشت و این اول معجزه بود که از آنحضرت در مدینه بظهور رسید و معتبر آنکه در دور مسجد خانها بنا کردند و در خانها در مسجد بگشایند تا امر بسد ابواب شد و درها سوای در خانه یگانه خدا و در خانه علی بن ابیطالب علیه السلام تا نازل شد ... و ابواب ... مفتوح گشت رسول صلی الله علیه و آله اعمام را از نزول جبرئیل علیه السلام و ... خبر داد و در این سال ... محمد و ... آنحضرت بمدینه با ... که ... رسید که ... و ... در مدینه منوره ... که از ... رسیده و با شاه ... از اینکه دیگر ... فرزند ... نام ... در رسید و حکم ... ... و این سال ... و دیگران اسلام بر ناقه سوار شده و ...

و یکی از وقایع آن سال که ... در عرصه ... قریش ... که قوم مکه با جمعی ... عرب ... معاش ... در سال دوم هجرت در ماه صفر تزویج حضرت فاطمه با امیرالمؤمنین علیهما السلام اتفاق افتاد و در همین سال ... از جانب ... که ... و ... آنحضرت در مکه ... بیت المقدس ... جمع ... بود ... و ... روی ... ادای نماز ... بایست ... روی ... آنحضرت ... قبله ابراهیم ... بود ... از طعنه یهود ... باشد که آنحضرت ... قبله ... آنحضرت ... و ... نگاه میکرد ... از جانب ایزد پاک ... در اثنای نماز ظهر ... دو رکعت ... حکم در رسید ... آنحضرت را ... روی ... بجانب کعبه کرده ... و ...

اولین ... کرده ... هجرت ... ماه رمضان ... سالی در ماه شعبان روزه ماه مبارک رمضان فرض شده و زکوة فطر ... و ... روزه ... در این سال آنحضرت روز ... بصحرا رفت و نماز عید بجا آورد و ... فاطمه زهرا علیها السلام ... عثمان ... کلثوم ... رقیه ... اسلام ... و ... بود ...

... علیه و آله ... آنحضرت ... و ... در ... فرمود ... رسول ... علیه و آله ... فاطمه ... از ... بهشت ... و ... خانه ... و ... فاطمه را ... و ... آنحضرت ... فاطمه ... آیه ... از ... و ... اجابت ... انجام ... امیرالمؤمنین علیه السلام ... آنحضرت ... و ... بهشت ... امیرالمؤمنین علیه السلام ... حضرت ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... و ... آنحضرت ... فاطمه را ... و ... فاطمه ... بهشت ... و ... و ... فاطمه ... آنحضرت ... و ... علیه السلام ... و ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... بمسجد رفته رسول خدا صلی الله علیه و آله ...

[illegible]

[illegible] بزرگ و کوچک [illegible]
پس [illegible] در باب تزویج فاطمه زهرا علیها السلام [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] امیرالمومنین علیه السلام [illegible]
[illegible] ابوبکر و عمر و سلمان [illegible]
[illegible]

پس هزار و صد و پنجاه کس از قریش با مال بعضی از ایشان ... شتران ... [illegible]

شدند و عباس بن عبد المطلب و نوفل بن حارث ... [illegible]

... از میان قافله ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

در حضرت رسول صلی الله علیه و آله منزلتی بزرگ داشته

شهادت ابوجهل و در چشم ان گرده پاشید لاجرم کفار چون کمان پشت داده روی گریز بنهادند و لشکر اسلام [illegible]

قامت کرده بسیار را از ایشان را بدوزخ فرستادند و در آن روز هفتاد نفر از کفار بقتل رسیدند و هفتاد نفر اسیر و دستگیر شدند

[illegible]

[illegible]

عسرا اثر کرقریب بیست هزار درهم بود جهاز و باقی را برای بسر قسمت فرمود و دو مرد و زن کاروان بیمبر شده از قتل بهم
جان بسلامت بردند و ماه شعبان دراین سال سیم هجرت حفصه دختر عمر بن خطاب در سلک ازواج آنحضرت انتظام یافت و در رمضان
چهل ساله زینب دختر خزیمه ام المساکین انتقال فرمود و در نیمه ماه رمضان روی جهان از پرتو ماه تمام حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام
وجها نورفت ابو سفیان را ازو حقد بدر از شدت حسد و عداوت زنان قریش را از اسف بکشتگان و ماتم
کشتگان شیخ کهن [illegible] موجب شماتت اصحاب محمد است و اگر [illegible] ماتم حقد و حسد تا این مقام از اسلام
کشیده و نشود که گریه و ماتم مانع است لاجرم سال دیگر از قبایل کنانه و سایر اعراب جمعی که مستعد او تعداد ابطال
رجال سه هزار سوار و دو هزار پیاده و اسباب طعن و ضرب و اسلحه حرب و حرب را آماده ساخته و زنان را که مهیج حرب باشند
طلبید زنان برای تحریک اصحاب جرات و ترغیب بر جنگ همراه برده داشته از مکه کوس رحیل کوفته و همراه و
در احد فرود آمدند رسول خدا را خبر از اجتماع احزاب و از جمع قریش حمزه و عبد الله بن ابی و جمعی دیگر از صحابه
پیغمبر [illegible] از شهر مدینه بیرون رفتن را ناخوش داشتند و در میان شهر راه محاربه و مقاتله وکونه که آنحضرت برای
مایل بود و سعد بن معاذ و غیر آن از قبیله اوس و جمعی دیگر از جوانان و ابطال در رکاب حاضر شده [illegible] اظهار کردند
مردی و مردانگی [illegible] آنحضرت بالباس حرب [illegible] و آنحضرت
نفر پیاده را با یکجا بیرون رفت [illegible] پیاده و سوار روی قبله کارزار آورد و عبد الله بن ابی که [illegible] از عسکر جدا شد
قوم [illegible] با سیصد نفر [illegible] از آنحضرت در حدود [illegible] در جبال احد رحل اقامت انداخت
ناگاه [illegible] ابطال [illegible] از دو جانب [illegible] سپاه [illegible] اطلاع کرد آنحضرت
چهره با فرماید [illegible] پیکان کرد و ترک [illegible] با عمر [illegible] از مردان کارزار [illegible]
یوم الوغی مراعی الکلاه [illegible] وطولت من صفائف [illegible] لشکر را [illegible]
احد در پشت سر عسکر اسلام [illegible] در دامنه کوه که [illegible] با پنجاه سوار [illegible]
تعیین فرمود حکم کرد که با وقوع کسر و فتح لشکر اسلام [illegible] از جای خود حرکت نکنند [illegible]
و لشکر بر محاربه [illegible] [illegible]
و حمزه بن عبد المطلب [illegible] در [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] سپیر و چون [illegible]
[illegible] حمزه [illegible] [illegible]
[illegible] و طلحه [illegible] [illegible]
[illegible] و شمشیر حیدر کرار [illegible] [illegible]

هود را فزود [illegible] که دیگران [illegible] و بر سایرات [illegible] از شجاعان عرب لوا را بر داشتند و از دست نا کام
کشته شدند [illegible] لشکر کفار [illegible] و شکر [illegible] فرار اختیار کرده اصحاب عبد الله بن جبیر از دو جانب و برای احد [illegible]
کرده [illegible] عبد الله [illegible] نصیحت [illegible] تا تیر [illegible] خالد بن ولید و عکرمه
بن ابی جهل [illegible] که پرادران [illegible] رسیده فرصت غنیمت دانست و عبد الله و یاران او را در آن حرکت کرده
ایشان [illegible] و از عقب لشکر اسلام آمده و دور ایشان را [illegible] چون [illegible] مرکز فرو گذاشته بودند فالبریم [illegible]
سرگرم [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و اله [illegible] از اصحاب [illegible] جراحت [illegible]
[illegible] بهم در آویخته و تیغ و تیر [illegible] آنحضرت [illegible] شهادت رسیدند ابو بکر و عمر و
عثمان [illegible] آنحضرت [illegible] ابن ابی طالب علیه السلام و ابو دجانه [illegible]
رسول خدا صلی الله علیه و اله [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] رسید و سپر [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ابو بکر و عثمان و عمر [illegible] پرخورشید سپهر رسالت
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و اله [illegible]
[illegible] [illegible] رسول [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و اله [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آواز [illegible] لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

مرویست که در آن [illegible] بگوشم میرسید [illegible] شمشیر میزدم [illegible]

و رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] جبرئیل [illegible]

و جبرئیل [illegible] فرود آمده [illegible] صلی الله علیه و آله ایستاده [illegible] آنحضرت

[illegible] جبرئیل [illegible] از بنی [illegible]

[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] زنان انصار [illegible] آنحضرت فاطمه علیها السلام [illegible]

[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] روز چهارشنبه [illegible] ماه شوال بود و آنحضرت روز جمعه [illegible] نزول اجلال فرمود [illegible]

شنبه پانزدهم شوال [illegible]

[illegible]

[illegible]

آنحضرت مرثد و خالد و عاصم و خبیب و جمعی دیگر از اصحاب را با ایشان فرستاد و در منزل رجیع گروهی از هذیل که ایشان را
هذلیان کشته بودند از کمین بر آمده بعضی را شربت شهادت چشانیدند که ابو براء عامر که بملاعب الاسنه مشهور بود در مدینه بخدمت
آنحضرت آمد و آنجناب بعلت شرک از هدیه او ابا کرد ابو براء چند پیش نهاد نمود و گفت این دعوت تو نیک است
اگر بعضی از اصحاب خود را بسوی نجد فرستی تا ایشان را به اسلام دعوت کنند امید است باجابت نزدیک باشد آنحضرت فرمود از اهل
نجد در کشش ایشان ایمن نیستم ابو براء گفت ایشان در امان منند و من ایشان را ضامنم آنجناب منذر را با هفتاد کس و بروایتی
چهل کس از نیکان اصحاب در ماه صفر چهارم ماه از هجرت و احد گذشته بود بدان سفر فرستاد و بعضی بر سر چاه معونه فرود
آمدند از اصحاب حرام بن ملحان نامه رسول را که نامه رسول صلی الله علیه و آله بود بنزد عامر بن طفیل برد و عامر نامه را نگرفت و حرام
نزد اهل بیت وی رفته با آواز بلند شرایط دعوت ادا کرد و هنوز سخن او را تمام نشنیده یکی از خیمه بیرون آمد و نیزه در پهلوی او
زد و از پهلوی دیگر او بیرون رفت حرام گفت الله اکبر بسعادت ابدی پیوستم و کتاب جناب را عامر بن طفیل بنی عامر را بکشتن ایشان
ترغیب کرد و ایشان از خلاف امان ابو براء ابا کردند عاقبت چند قبیله از بنی سلیم جمع و خواسته اهل ایمان را که قصد
اسلام بتیغ تیز شمشیر از غلاف کشیده با اهل خلاف کشیدند تا آنکه بغیر کعب بن زید شربت شهادت نوشیدند و عمرو بن امیه خبر ایشان
رسانیده بحضرت آمد و چنانکه گفته فرمود این کشته از ابو براء بود و ابو براء از شنیدن این قصه هلاک شد و ربیعه پسر او برای تدارک
نقض عهد پدر نیزه بر عامر بن طفیل زد و عامر از زین بر زمین افتاد چون روز عمرش بپایان نرسیده بود از آن زخم جان برد و
رسول صلی الله علیه و آله از قتل ایشان غمگین شد ذکر غزوه بنی النضیر و جهت آن بود که چون عمرو بن امیه
آنحضرت بمدینه بنی نضیر که عهد قائم بود با آنحضرت بین مصالحت رفته و قرار کرده بودند که مسلمانان را در دیت و غرامت یاری دهند
با جمعی از خواص اهل اسلام گوید و بدین عهد و ثیقه نوشته رسول صلی الله علیه و آله پیش ایشان رفت و چون ایشان بنی قریظه و بنی نضیر
عبدالله بن ابی بودند نیز به نیکو عهد و پیمان مشغول بودند که هرگاه با هم دیگر جنگ کنند و کسی کشته شود چنانچه مقتولی از بنی نضیر باشد قاتل
از بنی قریظه قصاص و تمام دیه برآید و حکم قصاص بر او جاری شود و اگر از بنی قریظه باشد کشنده او از بنی نضیر نصف دیه بدهد و اعلام
کردن او را که بنی قریظه از افتادن جنگ با بنی نضیر را گفت بنی کعب بطلب دیه و قتیل فرستادند و قریظه گفتند حکم
حضرت و فضل حکم تورات از جانب ماست که دیه ما بدیه یا تقدیم و تقدیر اگر نه حکم حکم خدا است و اطاعت رسول الله و حکم
بر آن اجابت آنحضرت فرستاده عبدالله که نوشته عهد و پیمان ما رعایت نماید آنحضرت را از نقض عهد و پیمان ایشان آگاه کرد
چون بحکم تورات آنجناب از نقض عهد آنها بر نیامده نشسته جواب نوشتند و از علام آیت و در خشم شدند
حکم بنی نضیر را که بر خلاف تورات و دین خود بود و بنی نضیر نیز بنا بر این حکم بیان آنحضرت را منع نمودند و چون پیغمبر و اصحاب دعوت را هر گز
در نگرفت و اهل بنی نضیر چون دیدند که رسول صلی الله علیه و آله بود در آن وقت بنزدیک ایشان نشسته آنحضرت برای فرمودن دعوت ایشان
نزد بعضی اصحاب و جمعی از اشراف عرب رفت و از ایشان قرض خواست ایشان در خفا جمع کرده و خواستند که آنحضرت را
منادی

منادی ساز نیز چون پیمان شکنی آنحضرت را از کید ایشان آگاهی داده آنحضرت با جمیع اصحاب بمدینه آمده و قرار جلو ریختن ایشان داد
آنگاه فرمود رسول صلی الله علیه و آله کسی نزد ایشان فرستاده و پیغام داده که از جوار ما بیرون روید در اتفاق اسلام کرده اموال خود را
و شهر را بیرون روید روزی چند و چون این خبر عبدالله بن ابی بن سلول نزد ایشان فرستاد ترغیب بر جنگ و تحصن بر حصار داد و چهار هزار
نفر از اهل دیگر از انصار یاری داد و گفتند از حوادث ایشان آسوده باشید و تا آن زمان که کار در فیصل رسد بیرون نشوید
بیفکند ایشان مأمور ساختند و ایشان از قرار و حصول رسول صلی الله علیه و آله و امام عبدالله انصاری از خدمت آنحضرت در محاصره شد
تا شش روز ایشان را تیر بر مکان خیمه آنجناب انداختند آنحضرت فرمود تا خیمه را از آنجا برده باشند و در روز دهم که
بماهم و انصار در وصل آنحضرت بیاد قصد کرده و بیان این امر که بیست سر آن یهود را بیرون کشید و
نفر از اصحاب را همراه آنحضرت و التماس کرده بیان و در آن هنگام گشته و کشته گویند که کعب بن اشرف مردم آن را
کشته شد و لهذا بر آنها و از آنها بیرون آمده بیاد بر خاسته تا از حصار بیرون آمدند و گویند رسول صلی الله علیه و آله
بشرط سپردن اسلحه که از زر و نقره و اموال از آن بگذرند بار از جوار رود و حکم به تقسیم خانهای ایشان فرمود و ایشان هم
بنیان خود را در کار ویران کردن خانه دادند و از در رحلت ایشان خیبر و شام
ایشان نیز در آنجا رفته نشستند و بعضی از مهتران ایشان بار و بعد از ولی اخبار که بعضی بحیره و جمعی بفدک رفتند و بعضی بشام
مقام کردند و غنایم بسیار از آنجا بدست مسلمانان در تصرف سید ابرار آمد و در آن است که تمامی این اموال
اموال خالصه آنحضرت بود و بکسی از لشکر بخمس و انصار رسید فرمود و از اسلحه جنگ پنجاه زره و پنجاه خود و سیصد و چهل شمشیر بود
امیر المؤمنین علیه السلام گرفت و شصت هزار و بیست نخل امیر المؤمنین علی علیه السلام بقبول رسید و نصف آن باولاد فاطمه علیها السلام
منتقل گردید غزوه ذات الرقاع در همین سال است و آن چنان است که چون آنجناب قبیله بنی محارب و بنی انمار رفت
در ایشان راه گریز پیش گرفتند آنحضرت با لشکر خود آمد از هر طرف و دشمن بر سر جمع آن گشتند آنحضرت با
بقضای حاجت از اصحاب دور ماند و میان آنحضرت و لشکر وادی فاصله حایل شد و شمشیر خود را از سلاح
بر خوابانید و جمعی در دور شده بسبب اختیار کرده در سایه درختی نشست غورث بن حارث و گروهی
از مشرکان بود بیامد و جهش دید و غورث شمشیر او را برداشته از فراز کوه به زیر آمد و آنحضرت از آن آگاه شد که او شمشیر را
بالای سر آنحضرت ایستاده و گفت اکنون در این شمشیر حافظ تو کیست حضرت فرمود الله که نگهدارنده من است
شمشیر از دست غورث افتاد و آنحضرت برداشته با غورث گفت در این دم ترا کیست که از دست من نگاه دارد غورث گفت
او را هیچ یاری نخواهد بود مگر آنکه با حضرت عهد کرد که با آنحضرت جنگ نکند و آنحضرت با دشمنان او یاری نکند پس آنحضرت شمشیر او را
گرفته گفت که تو از من بهتری حضرت فرمود کرم بیشتر از ترحم غورث نزد یاران رفته ایشان را اعلام کرد و
گفت هم خواستم بر وی شمشیر زنم که بدو نرسید و شمشیر از دستم افتاد و آنحضرت با اصحاب بر رفت قضای حاجت و بازگشت

در آن غزوه [illegible] با جنگ ذات الرقاع روی داده و دیگر غزای بدر صغری است و صورت آن واقعه چنان است که ابو سفیان
در روز احد [illegible] مسلمانان را [illegible] در روز بازار بدر [illegible] و [illegible] اصحاب این جواب بشنیدند و در مکه [illegible]
گشت پشیمان شده و نعیم بن مسعود را به مدینه فرستاد تا مردم را از کثرت قریش و کثرت اسلحه و لشکر [illegible] سپاه [illegible]
اصحاب دین را از عزیمت بازار بدر باز دارد [illegible] در مقابله حکم [illegible] در رسید و [illegible]
[illegible] که این عزیمت [illegible] هر چند تنها باشم عبد الله بن رواحه را در مدینه گذاشت و با هزار و پانصد کس [illegible]
[illegible] و متاع تجارت نیز برداشت و هشت روز در آنجا توقف فرمود [illegible] از اعراب [illegible] پریشان و در هم گشت
[illegible] متاع خود [illegible] هم فروختند ابو سفیان نیز با دو هزار [illegible] چون خبر [illegible] رسید از
حرکت خود پشیمان شده [illegible] سال وقت [illegible] از آنجا برگشت و تهیه جنگ احزاب [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] سال چهارم [illegible] ام سلمه که از ازواج [illegible] و فاطمه بنت اسد [illegible]
[illegible] دیگر غزوه [illegible] در سال پنجم از هجرت [illegible] و [illegible] که از [illegible]
[illegible] از مدینه [illegible] ابو سفیان [illegible] قریش [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] حکایت کرده و گفته [illegible] که محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] آن عهد و پیمان و اتفاق [illegible] ایشان [illegible] جنگ [illegible]
و [illegible] از [illegible] و [illegible] قریش [illegible]
[illegible] سپاهیان [illegible] و [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] رسید اصحاب [illegible]
[illegible] شورت [illegible] سلمان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] از [illegible] که [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] حکم فرمود [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] و اصحاب [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] از [illegible] مبارک [illegible] قصرهای [illegible] شام [illegible]
[illegible] قصرهای [illegible] و [illegible]

برادرش

برادر شاه حبش [illegible] ابو بکر و عمر [illegible] از خانه [illegible] و [illegible]
شد [illegible] و حدیث [illegible] جابر بن عبد الله [illegible] آنحضرت [illegible] از مهاجر و انصار [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] و [illegible] خندق [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] آنحضرت با اصحاب [illegible]
مشغول کردید و چون آن سه لشکر [illegible] از قریش و احزاب [illegible]
[illegible] یثرب [illegible] آن [illegible]
[illegible] که [illegible] تا [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] از مهاجر و انصار [illegible]
[illegible] که [illegible]
و [illegible] و [illegible]
[illegible] قافله شام [illegible]
[illegible] شام [illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
آنحضرت [illegible] و [illegible]
[illegible] عمرو [illegible] حضرت [illegible]
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] عمرو [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] که [illegible] بر [illegible]
[illegible] و [illegible] ذو الفقار [illegible]

[illegible]

[illegible]

گروه حارث بن ضرار با گروهی دیگر بمحاربه آنحضرت اهتمام اسباب حرب میکردند از اطلاع ازین اخبار آنحضرت ... با جمعی از اصحاب
از قبیله ... ... و در آن سفر همراه او بودند و آنحضرت عایشه را از جمله زنان بقرعه انتخاب فرموده بود ...
حارث متفرق شدند و آن گمراه بر سر چاه سپاه خود ... و رجزی ... پیش از جنگ ... سپاه
پناه یکبار حمله بر ایشان کردند و ده نفر را قتیل آوردند تا اهل اسلام فتح ظفر شد و حارث با کسر ... زن و
... ایشان اسیر گشت و دو هزار شتر و پنج هزار ... غنیمت ... جویریه دختر حارث
و ... آنحضرت ... آورد آنحضرت او را ... اسلام ...
از ... آنحضرت ... جویریه ... آنحضرت ... کرد ...
آزاد کرد و عقد نکاح با جویریه ... آنحضرت ... بنی مصطلق ...
... [illegible] ... نازل شد ... عایشه ... اصحاب ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... آنحضرت ...
... [illegible] ...
ان سفر در بعضی از منازل عایشه ... [illegible] ... عایشه ...
... [illegible] ... صفوان ...
... [illegible] ... عایشه سوار شد و ... تا ... لشکر ...
عایشه ... بمدینه ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
آنکه صفوان ... [illegible] ...
... [illegible] ... سوره مبارکه ... حضرت رب الارباب ...
... [illegible] ... سال ششم هجرت ... اصحاب ...
بیرون آمد و چون ... [illegible] ...

ولی

قریش ازین خبر ... خالد بن ولید را با دویست سوار ... فرستادند ...
... [illegible] ... آنحضرت ...
... [illegible] ... آنحضرت ...
... [illegible] ... قریش ...
... [illegible] ... رسول خدا ...
... [illegible] ... اصحاب ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... آنحضرت ... قریش ...
... [illegible] ... رسول خدا ...
... [illegible] ... آنحضرت ...
... [illegible] ... آنحضرت ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
آنحضرت ... [illegible] ...
... [illegible] ... آنحضرت ...
... [illegible] ... آنحضرت ...
... [illegible] ... قریش ...
قریش ... [illegible] ... قریش ...
... [illegible] ... آنحضرت ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... رسول ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... یا رسول ... [illegible] ...
... [illegible] ... آنحضرت ...

جنگ آمده و ایشان را در کنف بجانب قریش رفته و قریش بر ایشان حمله بردند ایشان گریختند و خاک بر سر نام و ننگ ریختند
و در آن کار اهل بیت و قوم سیدیم عرق ما کرد و چون او پیش رسول صلی الله علیه و آله گذشته آنحضرت تبسم شد و بعد از آن
بمقابله قریش فرستاد و قریش بیع علیه السلام را با شمشیر کشیده و دور پرسیدند که کو رسول خدا از جهان پیشان است
فرمود و فای ما و عهد ما بجاست و بعد از آن مهمات گشته و سر افکنده زبان بعذر گشودند رسول صلی الله علیه و آله فرمود
از من ... کرد و روز ... ایشان بود ... از یاری ... با سلاح ... یافته ... از ایشان ...
و چون مشتاق شد و چند ... رستی ... ایشان ... فرمود و ایشان اظهار رغبت کردند و سهیل ... دیگر ... نوشتن
نزد رسول خدا آمد رسول خدا امیر المؤمنین علی علیه السلام را ... نامه فرمود ... بسم الله الرحمن الرحیم ...
... سهیل گفت ما رحمن الرحیم ندانیم ... بسمک اللهم ... حضرت فرمود ... امیر المؤمنین ...
... نوشت ... رسول خدا ... پاره کرد ... سطر ... انکار ...
فرمود تا از آن محو کنند و محمد بن عبد الله بجای آن بنویسند امیر المؤمنین علیه السلام گفت ... رسول خدا صلی الله علیه و آله
محو کرده امیر المؤمنین علیه السلام بسمک اللهم ... محمد بن عبد الله نوشت ... که مصالحه ... شده ... ده سال ...
... خلاف ... آنحضرت ... فرستاد ... رسول خدا ...
... شتران ... فرمود ... آنحضرت ... بشارت ... ام ...
مبادرت ... فرمود ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... کردند ... فارغ ...
... قریش ... تقصیر ... اظهار ... کردند ... آنحضرت ...
بر کار آنحضرت ... وصف ...

از آن است ... چه حصنی و چه حصین و قلعه ... برکرد ...
از بلندی ... مثالت ... ستاره ... با برج سماوات ...
آلات ... فقد ... و حرف ...
... ز ... که ... نه ... از ... و ...
و ... شتر ... نهاده ... و ... از ... و ... از ...
... و ... بر ... و ... و ...
بر ... مدینه ... آنحضرت ... سوس ...
... خندق ... حصن ... خندق ...
... امیر المؤمنین ... مرحب ...

چون ... مرحب ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ...
... فرستاد ... باز ...
مرحب ... از ... روز ... گشتند روز دیگر ...
... ادامه ... نهاده ...
... نام ... جنگ ...
... سرا ... گشت و چون ...
صلی الله علیه و آله فرمود ... الرایة غدا رجلا یحبه الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار ... روز سیم ...
... راست ... شمشیر ... بیاد ...
و ... حصن ... حصار ... فرمود ...
... علی ... آنحضرت ...
... فرمود ...
... مرحب ...
... نهاده ... فرمود ...
نام ... ایشان ... کتاب ... نام ... کتاب ...
... علیه السلام ...
از ... مرحب ... بر بالای ... نهاده ...
... حیدر ... فرمود ...
... امیر ...
... مرحب ...
خواهی ... مرحب ... نام حیدر ...
... نام حیدر ...
زبان ... صدق حیدر نام ...
در ... مرحب ...
... امیر المؤمنین علی علیه السلام ...
... روان شد و چون ...

[illegible] رسول صلی الله علیه [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

خیبر رسیده حیرت از حرکات ایشان [illegible] آنحضرت مقاسمه و مناصفه زراعت [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] فدک [illegible] رسول صلی الله علیه [illegible]

[illegible] فدک [illegible] فاطمه علیها السلام تسلیم کرد [illegible]

[illegible]

رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

از جمله وقایع سال ششم نامه نوشتن آنحضرت است صلی الله علیه و آله بسوی پادشاهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از جز و دادآمده برای استقبال امیرالمؤمنین علیه السلام با اهل مدینه چه ... [illegible]

علیه السلام ... احوال و حالت ... رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

را بقبیله آورده ... با حرم و اموال ایشان کار زار فرمودن اولیه ... و ... آورده و ... و ...
داوری با جناب شریعت ... فرستاد ... و ... ایشان ... گشته ... و اولیا ... گشته در ...
توان داد و ... آن ... ایشان سابقه فرمود چون حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و آله و سلم که ... بود ...
مصلحت کار ... بسم ... از ... و ... فرزندان ... و ...
با خود آورده ... عباس ... و ... چشم ... قبیله ... مالک ... و فرزندان ...
بقلعه طایف ... فرستاده ... و ... فرزندان ... مالک ...
... از ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... از ... عباس آورده ...
از ... حضرت ... اعلام ... و ... زن و فرزند ... و غنایم ... و ... و هزار
شتر ... از ... ایشان ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... حضرت ... و ...
سپاه ... جنین ... و مالک بن عوف ... از ... سپاه ... گشت ... از ...
سیوف ... گشته ... و ... صبح ... و ... از ... آن ... لشکر اسلام ...
رسول خدا صلی الله علیه و آله ... جمیع ... گشته ... و ... سپاه ... سواران ...
... از ... و ... رسول خدا صلی الله علیه و آله
مهاجر و انصار ... و ... باشیم ... یوم حنین ...
... عباس ... آنحضرت ... و ...
هر چند ... بر ... و ... و ...
و ... گفت ... حنین ... و ...
... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... امیر المؤمنین علیه السلام ... و ...
و ... گرم ... و ... امیر المؤمنین ... و ...
کافر ... الا ... الاسلام ... و ... گرفته ... و عباس ...
... و ... گفت ... سوره بقره ... و ...
و ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... و ... انصار ... شمشیر ...
... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... و ... امیر المؤمنین علیه السلام ... مشغول شده ...
هزیمت ... امیر المؤمنین علیه السلام ... و ... حضرت ... و ...
... و لشکر اسلام ... صد نفر ... شد ...

بیر

بیرون دوازده هزار اشتر متصرف سپاه ظفر گیر در آمد و سایر غنایم و اموال چندانکه شمار آنرا بجز خدای تعالی نداند بقید ... در
آمد شده اعراب و اتباع ایشان با وطاس رفته شدند و قبیله ثقیف و اتباع ایشان در بیرون ایشان مالک بن عوف بود بطایف رفته در
قلعه متحصن گشتند رسول خدا صلی الله علیه و آله ابو عامر و ابو موسی اشعری را بر عقب اوطاس ... و ابو سفیان بن حرب را بجانب
محاوران طایف نامزد کرد ابو عامر علم برداشته در معرکه قتال ... ابو موسی ... علم ... و حمله کرد تا از خصم انتقام
گرفته ... ابو سفیان از جنگ قبیله ثقیف گریخته نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده ... و ...
... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... ذو الجلال ...
... و محاصره حصار ... امیر المؤمنین علیه السلام را با گروهی انبوه بطرف طایف فرستاد تا ... و ...
... سپاه ... از ... و ... طایف ...
... رسول ... و ...
... امیر المؤمنین علیه السلام ... و ...
... رسول خدا صلی الله علیه و آله ...
... و ... سپاه ...
با گروهی از ثقیف بمقابله ... امیر المؤمنین علیه السلام ... از ...
چشمه ... و ... اسلام ...
روز ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... ایشان ... مسلمان ...
... و ... قلعه ...
... ابو سفیان ... و ...
بر ... لشکر ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ...
برگشت ... طایف ... اسلام ... حضرت ... رجوع ...
جعرانه ... حنین ... قسمت فرمود ... طایف ... مسلمانان ... ابو سفیان بن حرب و ...
و حکیم بن حزام ... حارث ... و مالک بن عوف ...
ابو بکر ... از حضرت ... ایشان ...
از جانب ... رسید ... و ... گشته ...
و یوم حنین ... و ... رسول ...
و ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ...

حمید بن حصین را بجانب بنی المصر فرستاد و زنان ایشان را اسیر و اموال ایشان را متصرف شد

تابستان سال هشتم از جانب شام کاروانی بمدینه آمد متاع ایشان از انواع فروش و طعام و از شهرت [illegible] هم در [illegible]

انتشار داده [illegible] قبایل عرب [illegible] عامله و جذام با قهر و لشکر تمام عزم محاربه حضرت خیر الانام کرده و درین ایام [illegible]

رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible]

که حذیفه شناخت و نامهای ایشانرا برسول خدا صلی الله علیه وآله گفت و آنحضرت حذیفه را بکتمان آن وصیت فرمود و سر خیبر آن اشرار ...
و عمرو ابو سفیان ... و پسرش معویه و طلحه ... و ابو الاعور و ابو عبیده جراح ... و مغیرة بن شعبه و سالم و خالد بن ولید و ابو موسی
اشعری ... و عبد الرحمن بن عوف ... و سعد بن ابی وقاص و عمرو عاص ... در ماه شعبان ...
[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسته بود و آن اگر وی باشد و کسی [illegible] با آنحضرت کرده عهد را بشکستند لاجرم آیات [illegible] اول سوره برائت [illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه و آله نیز عهد ایشان را بشکند و از ایشان بیزاری جوید و چهار ماه [illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] در ماه ذی الحجه سال نهم آیات را با ابوبکر داد و بمکه فرستاد

تا در موسم حج بر مشرکین بخواند [illegible] رسول صلی الله علیه و آله نازل شده گفت [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] بر رسول [illegible] بواسطه جبرئیل [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول خدا صلی الله علیه [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible]

[illegible]

[illegible] ام کلثوم دختر رسول خدا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] که آن حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

آورده اند که [illegible] با اصحاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تراز نگرده و بشیر منذر ضمیر فرمود که در این وقت که چه افتاده است و در آن روز آنحضرت در آنجا که ان روی همت از جهان
بر تافته چون عوایق بجز از تشنع ممکن و باو متعلق بود گشت تا فرقت از آن آمده دیده التفات از عالم امکان برتست بعالم
وجوب پیوست و فراز معاودت انجمن الوداع و برگ بگرفت بیام وصال آورده و درباره صفر بر ال باز دهم اسباب
سفر فراهم آمد و مزاج همایونش از جهت آن ساید که مهرب منه ضعف قوی برقوای استیلا یافت همت جهاد و ده جلیس در
از کشتها رجعی فارس چار رفیقه این عناصر بسته با برگ و در نگوری و قلت را اکنافه با پیشان خوش و از نگار باگه مرغ عنصر لقای او
و درجمادی در ایام رکوب رفت و در روز مسجد بر خاستن بود منبر بر فراز منبر بسیر با برآمد و اعلام را از هوت متفرق و برخواننده جهت
رجعت و امکنه نفرت و جهت شهرها و کشور و ولایت و چون از منبر شد و صفت نقره بسته منش خلال و هر در جانب عالم او و در شهر
بلال گشت بار دیگر مسجد آمده نماز ببست و خطبه مختصر ادا کرد و نکات نام سه برگشته نکرده باو و روز در آنجا کوتاه با کسی خانه و زنان
دیگر سرای عائشه را ارگشت ساحت هنگام صبح که بلال اذان گفت چنانکه سابقا مرگر ان اشارت رفت ابوبکر باشارت عائشه
بمسجد آمده و از این خبر باز حضرت اشرف از بستر مسجد رفت و از نهایت ناتوانی نشسته نماز گزارده و بخانه برگشته ابوبکر در همه دیگر از
این ایام را برای بازنواخت از تخلف جیش اسامه خواهش نمود و در بقیه روز جهت آنحضرت و دیگران اعادت را بعیادت خدمت آن
حضرت سلام رفت مشغول را گزار کرده و از تاب تب بیهوشی باز آوازه گریه و شیون مرد و زن بهوش باز آمده چشم حق بین
بگشود امروز به دوات و قرطاس آرند کتابی تصوانه که از اصحاب بر نویسد تا کاغذ و دوات آورد و هر یک
با اصحاب خطاب کرد و گفت این مرد بیان میکوید و بیماری برو غالب است ما را کتاب خدا کافیست از این بدبانی غیر خنته
در میان اصحاب اخلاف موت هوم در خانه رسول خدا صلی الله علیه وآله بلند شد و آنحضرت از این سخنان ناخوش شده از ز دهر گشته
ایشان را از خود دور کرده و غیر بطالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را از نزد خود توقف نامود و با وجود این حدیث که در کتب معتبره
علمای مذکور است مجتهد را از کسانی که بخور اصحاب دین و اهل بیت بی نیاز ند و در کفر و شرک ان نا کسان شک دارند و صبحت را ما حقی
حق الهوی را به منزله بالحجت میدانند و اسم سلام برخود مینهادند اگر کسی گوید منع از روی حسبت فرمانه کند زبان طعن بر آنحضرت دراز است و دست
ستم نشر و دراز تا هر کسی که بیغمبری شد با به درد و صیت و صحیح است و در این وقت اشتغال اکثر چه رسد و ال محمد از میان ناپسند حاصل آن
در حضور حضرت سید الانام چنین جانی کی ترک ادب تا کی در شارع نبوت راحت حالت او خواب از اگر کسی خواب بیند و مراد از ای
چشم او نکته و انش بیدار دل مستغنی از تکلیف بود و اکرام حضرت که در تکلفات که امیرالمومنین علیه السلام نزد خیرالبشر و فاطمه علیها السلام در
پرده و در نشسته او به خبر بیان حالی او ببرد و بیای آورده گفت چو ورد کار دار اسلام سرسبز نزد پیغمبر باید این مایه است که باتو دارد در شیخ
و هر که محبت و خویش و کواه و مشکل و خبر و کواه و کرفته بود ام رسول خدا صلی الله علیه و آله شد اینان جانب بزرگ او از وفا رفیق خدا
شکر با بجا آورده حکم خدا نامه اهل بیت را بی جا رسید سپرده و امیرالمومنین علیه السلام نامه را اشتهار کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله باو در این قسمت حضرت او
فرا گرفت زبان و فا بعهد و ان برتست برای او و برای خدا علیه السلام ساخت اقبال که در حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خبر بدین و انکار منکران و جلالها

متوجه گردید آن صدر دل گرفت بر امیرالمومنین علیه السلام و آنکه فرزند ادست موجب ما خصه و خاصه او نیکو
و در همسکری مهاجر و انصار در حجره فرود آمدند و همه جمع آمده بودند آنحضرت عباس را و امیرالمومنین را خواسته سر مبارک در دامن
گذاشت و با عباس گفت که ای عم ترا است تا نوم حرف را دو وصیت را و آن من چند سری و میراث را بر گیری و عباس
و ذریه من ای وهم کرد و محروم کرده و هم ذمت را بر گرد و عباس گفت یا رسول الله من مردی پیرم و مرد از ال دارم و میسر هست بجز از کوه مرا
دو این غیر نموده ای محمد ای لحافست پدر و مال مرا و بوسه اینجا توگذاشت رسول خدا صلی الله علیه و آله سه بار این سخن اعادت فرمود و عباس
جواب را داد که این خدا صلی الله علیه و آله با امیرالمومنین علیه السلام همین خطاب کرد امیرالمومنین علیه السلام در اول از آن حیات جان کلام
مبارک شیر رضیعه امیر بر ت شده یاری جواب نتوانست تا او از اعادت امیرالمومنین علیه السلام لنعم گفت رسول خدا صلی الله علیه فرمود من مقامات
مبارک و آن شمشیر شیشه خاتم را نیز بدهد امر محمد تا خود سیر و فتنه بجای خود دیگر در آورده مشهور شد و ذات الفضول و دیگر شمشیر
شمشیره و انشاء روغار سنه بود و با او ابوقه و حصار ناقه و چوب شتر و دو جنت علم علم و دو پیراهن که
شب معراج در بر داشت و دیگر در وفات وقت از دنیا و دو ناقه غضبا و صهبا و دو اسب جناح و حیزال و در میانه
معرور را حاضر آورده و امیرالمومنین علیه السلام به خواست و حاضر شد آنحضرت نشست و همه را به امیرالمومنین علیه السلام سپرده و انگشتر
مبارک در انگشت کرد امیرالمومنین علیه السلام و تاج را بخانه خود برده برگشت و ملال بر فرستاد تا دو بلال باصحاب نوبت ادا
بوستان رسالت امام را حسین علیهما السلام را آورده و ایشان را چون دو جان در برکشید و بیان بر کان تر از روح فرائض
مشام معطر میکرد و در وصیت چو جان فشان و به سینه در نهانخانه فاطمه علیها السلام در آغوش گرفت و از روی در گوش او گفت که
فاطمه را آن در حجره چو جنت و چون از روی بیگانه فرزند کرد پدر بزرگوار تو مرده و او بود و بگفت از آن حضرت
من آنحضرت جواهم پیوست و در آن وقت امیرالمومنین علیه السلام را برعلی از خدمت غایب شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
دوست و برادرم را بخوانید عائشه کس از ابوبکر و حفصه نزد عمر فرستادند و رسول خدا صلی الله علیه و آله انور از ایشان اعراض فرمود
بر کشید و چون برگشتند بار دیگر باز کرد و هیچ یک تمیز فرمود عائشه و حفصه پدران خود را خواندند و آنحضرت روی خوش نمود پس ایشان
باشارت فاطمه علیها السلام امیرالمومنین را آنحضرت در آغوش گرفت و تا دیر گاه راز سخن گفت و بیهوش شد و چون باز هوش آمد
بر پیغامبر خود رفت و مال دنیا و زر وزمان گشت مرهم برد و ر فانه و چون پروانه بر دور شمع گرد آمده بود ابوبکر و عمر پیش تر و از ایشان
امیرالمومنین علیه السلام پرسید آنچه با وی گفت رازی آن زمان در را بپرسید امیرالمومنین علیه السلام فرمود هزار باب از علم هزار در آموخت مرا و دو هزار
باب دیگر و از هر باب هزار باب دیگر بر روی من گشاد و حضرت علیه السلام و در خانه رفت امیرالمومنین علیه السلام را گرفته گفت چون رسول خدا را
مرا از همه اسرار علوم آگاه کرده با من باز گوی که گفت او با تو چیست امیرالمومنین علیه السلام در جواب این بیت
فرو خواند حضرت کفت ختا که همه را قرار گرفته چه در او ازدر با درحضرت کرد
از حضرت خیرالبشر پرسیده که از چه روی روز حشر دفتر هم برابر است فرمود هیچ عبادتی گواه آفتاب و ماه را با فرو دهاد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ت چهاردهم ماه در یکو... سینه شق آمده گفتند که هر یک از بعضیان شتر را معجزه بخواهد و بود ما معجزه هم و هست دانتو هر یکی
کاری خاصه کرد و آنحضرت فرمود اگر از جانب خدا از هیچ معجزه عاجز نیستیم آنچه تو را میباید بازگو پیکی گفتند اگر ترا از نزد خدای عزوجل قدرتی
حکم کن تا قرص ماه دو نیم شود ... پس آنحضرت باشارت حبیبی ماه را بانگشت معجز نما اشارت فرمود دو نیم شد و ...
... آنحضرت وانگاه گفتند ماه در کمال ... و چون آنحضرت ... بدیگری ملحق گشت و باز
بسجده رفت ایشان گفتند تا از مسافران خویش و از شام بپرسیم ... برما محقق نشود که از شق ماه در ... دیگر نیز آگاه شده
مصدق تو نخواهیم شد و ... از سحر تو خواهد بود ... باز پرسیدند ... دو نیم شده بود ...
و چون مسافران باز آمدند و گفتند ما نیز ... ماه را بدو نیم ... و باز بهم پیوسته ... بشب ...
نوشته ... آفتاب است برای نماز عصر ... و آن چنان است که روزی رسول الله
صلی الله علیه وآله که امیرالمؤمنین علیه السلام ... و نماز عصر گذارد ... امیرالمؤمنین علیه السلام از قضای ... و نماز عصر ادا نکرده
رسول صلی الله علیه وآله ... سر مبارک ... در ... و زمان ... تا قرص آفتاب ...
... امیرالمؤمنین علیه السلام ... نماز عصر ادا کنم خورشید
... آفتاب را از ... و نماز عصر ادا ...
و پرتو آن ... تا امیرالمؤمنین علیه السلام ... ستارگان ... ولادت ...
... آن شارت ... آفتاب ... که همراه ابوطالب ...
... و دیگر ... خاتم پیغمبران ... آنحضرت ... امیرالمؤمنین علیه السلام
... امام حسن و امام حسین علیهما السلام ... فاطمه علیها السلام
... نازل شده ...
و ... در ... و جمادات ...
... که آنحضرت ... تعظیم آنحضرت ...
... آنحضرت ...
... آنحضرت ...
... متواتر است ...
... آنحضرت ...
... رسول صلی الله علیه وآله ...
... آنحضرت ...

دو خلوم

دو روعده ... دیگر ... آنحضرت را از زهر خوردن ... دیگر ... آنحضرت ...
نهادن ... دیگر ... گرگ ... از صحابه اسلم ... گرگ گوسفند شتر ... گرگ ... و در میان ... گرگ
آمده گفت ... میان ... تعجب کرد گرگ گفت عجب تر آن است که رسول خدا صلی الله علیه وآله
از گذشته و آینده خبر ... گوسفند ... آمد و از این سخن بمدینه در آمد و رسول خدا صلی الله علیه وآله در خانه ابو
ایوب انصاری ... گرگ ... آنحضرت ... مسجد در آمده در حضور مردم آنچه از گرگ شنیده بود گفت
و چون ... گرگ ... گوسفند ... از جمله ... فاطمه ...
... رسول خدا صلی الله علیه وآله ... بر روی ... آوازه ...
جواب ... آنحضرت ... آنحضرت ... آنحضرت ...
... انصاری ... آهو ...
... آتش ...
... انصار ...
و ... آنحضرت ...
... آفتاب است ... و ...
... آنحضرت رسالت ... صلی الله علیه وآله ...
... صلی الله علیه وآله ...
... طاس ...
... گشته ام ... گشته ام ...
... عثمان ...
... آمده ...
...
...
... ابو ایوب ... انصار ... ابوالهیثم ...
... امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و آنحضرت ...
... آنحضرت ...
... وقوع الحجر العظام

غلیم چه چمن شگفته ... از غیب پنهان شده اند ... گشوده پر که روز فیروز نوروز بود و اول [illegible]
[illegible] اعتدال و هوای [illegible] معتدل گشت [illegible] چهارم [illegible] شرف آمده بود و [illegible] ابر بهار [illegible]
[illegible] برگ [illegible] بوستان گستر و سحاب [illegible] آواز [illegible]
اصحاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

از مناقب و مثالب عایشه دم زدند و براه مخالفت [illegible] و جمعی از زبیر و عبد الله بن عامر از بصره و مشاهیر بصره [illegible]
چون یعلی بن منیه با آنچه از یمن با اموال و رجال با ایشان ملحق گشته [illegible] خون عثمان [illegible] شد و خروج با ام
المؤمنین [illegible] هر کس از عرب [illegible] اسلام و خون عثمان خواهد [illegible] بصره
[illegible] جمع شدند سه هزار [illegible] از مکه بمدینه و آل مروان [illegible] عایشه [illegible] بصره پیش گرفته و در
[illegible] کلاب [illegible] عایشه که یعلی بن منیه [illegible] دینار [illegible] بود [illegible]
از نام آن آب پرسید جواب دادند که نام آن حواب است این شنید [illegible] انا لله و انا الیه راجعون [illegible]
شتر مرا بخوابانید و با مردم گفت مرا باز گردانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی با ازواج خود خطاب فرمود که کدام یک از
شما صاحب [illegible] خواهد بود و در میان فتنه [illegible] سگان حواب بر وی بانگ زنند همانا که آن شتر منم و کار از [illegible]
طلحه و زبیر پنجاه کس [illegible] از عرب [illegible] گواهی دادند که این آب حواب نیست و آن اول شهادت زور بود که در اسلام [illegible]
یافت و گویند [illegible] که عایشه در هنگام عزم بصره [illegible] ام سلمه رفت و از کشته شدن عثمان [illegible]
در خواست [illegible] اتفاق [illegible] عراق ام سلمه [illegible] عثمان [illegible]
[illegible] که قوم [illegible] تو [illegible] بنشین [illegible]
رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه بود [illegible] سگان [illegible] آب [illegible]
زنان [illegible] در میان فتنه [illegible] بانگ زنند [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] آن زن [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] عایشه [illegible] ام سلمه [illegible] ابیات [illegible]
[illegible] القرآن [illegible]
[illegible] القصه چون عایشه [illegible] بصره [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] بصره [illegible]
[illegible] عثمان [illegible] عبد الله بن عباس [illegible]
بیعت طلحه و زبیر [illegible] عایشه [illegible] ابو موسی [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] عمار [illegible] امام حسن [illegible]
فرستاد [illegible] مردم [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] بصره [illegible]
[illegible] بصره [illegible]

بجهو

با طلحه و زبیر پیش از وصول موکب همایون نزدیک بصره رسید عثمان بن حنیف که از جانب سلطان سریر ولایت والی
آن ولایت بود [illegible] جمعی [illegible] نزد ایشان فرستاد تا از موجب آمدن ایشان [illegible]
عایشه گفت چون [illegible] حضرت [illegible] عثمان [illegible] گردند [illegible]
کردم تا [illegible] و نصرت جویم و از کشندگان او قصاص کشم [illegible] نزد طلحه و زبیر رفته [illegible]
[illegible] که بیعت با او [illegible] طلحه و زبیر جواب دادند که بیعت ما از بیم شمشیر [illegible]
شد [illegible] کشته گشت [illegible] خویش [illegible]
عثمان بن حنیف [illegible] ایشان [illegible] عثمان قیس بن [illegible] مردم بصره [illegible]
اهل بصره [illegible] عایشه [illegible]
طلحه و زبیر [illegible] عثمان بن حنیف نیز با اتباع خویش [illegible]
[illegible] عایشه [illegible] آتش قتال [illegible]
[illegible] چون شب آمد [illegible] روز دیگر [illegible]
[illegible] طلحه و زبیر [illegible]
[illegible] عایشه [illegible] طلحه و زبیر [illegible]
عثمان بن حنیف [illegible] عایشه [illegible] طلحه و زبیر [illegible]
[illegible] بصره [illegible] عثمان بن حنیف [illegible]
[illegible] طلحه و زبیر [illegible]
[illegible] عایشه [illegible] رسول خدا [illegible] طلحه و زبیر [illegible]
[illegible] بصره [illegible]
[illegible] عایشه [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] عایشه [illegible]
[illegible]
[illegible] بصره [illegible]
[illegible] بصره [illegible]
[illegible] عایشه و طلحه و زبیر [illegible]

و نامه به عایشه نوشت بدین مضمون که از خانه خود خارج شده‌ای و خدا و رسول را در خشم آورده‌ای امری که کفایت آن از تو بر نخواهد آمد
خواهی کرد میان مردم و زنان ... اگر مقصود خونخواهی عثمان است ترا با او چه نسبت
او مردی بود از بنی امیه و تو زنی از بنی تیم ...
طلحه و زبیر که من مردم را نخواستم تا ایشان مرا خواستند ...
[illegible]

[illegible]

[illegible]

… و چون امیرالمؤمنین علیه السلام … کتاب الله … فرمود رحمت …

[illegible]

کوکب کوکب ثبات افشرده و دوار هادی را گرفته دست تیر و کمان و سیف و سنان بر ده و هر یک از ایشان که مهار اشتر حرکت کرده
از پا در آمد و دیگری بجای او بر آمد تا هفتاد کس و بروایتی نود و هشت کس جان بر سر این کار از دست دادند و سپاه مظفر حول اصحاب
جمل بیکبار هجوم آورده عایشه را تیرباران کردند از بس تیر بر صفحات آن هودج نشست و بر بدن هودج جراحات خارشت
هودج درست بیست و آن ابو هام مالک خود را بعد الله بن زبیر و او نام اشتر بر کشید و دشت در آن وقت عبد الله را از نام
ازدست رفته فریاد و فغان بر آورد و چون مالک اشتر اشتهار داشت که کمال و نبرد و جنگجویان امان یافت
لبراز آن مکر دیگر گفت که اگر نه آنکه مرا مالک میخوانند در معرکه مالک او هم امیر المؤمنین علیه السلام فرمود تا این جمل را
شورش اصحاب بر دست باید او را پی کرد و دو عوری علی سعد بن قیس و قیس بن سعد و محمد بن ابی بکر و مالک اشتر با جمعی دیگر از
رجال لشکر مجاهدت نمود از مردم را از دور جمل دور کرده مالک اشتر یک پای اشتر را بضرب شمشیر قطع کرد و شتر از پای افتاد
بار دیگر پای دیگرش قطع کرد و اشتر بکمال خود ایستاد و امیر المؤمنین علیه السلام در آن حال بانگ بر سید که مالک سوگند بخدا ای امیر
ما سنگ است پای دیگرش چندان تا بر زمین افتاد مالک نفر محمد آنحضرت پای دیگرش را کرده و بعد نفره زده بر دوش
فقصه هودج کرده مشت مطلوب مرا نشسته کش شد و محمل مجول بر جمل کس عایشه را از نیام علام آن کشت و سران بکشتن
با کسی ناکسی فرس کفر و فرس ایمان و قهر عایشه فریاد بر آورد و یا ابو الحسن ظفرت فاحسن و ملکت فاسجح امیر المؤمنین علیه السلام محمد بن ابی بکر را
فرمود بشتاب و خواهرت را دریاب محمد دست دراز کرد تا از هودج بیرون آرد آواز داد که این دست که جرأت کرد
و بر جامه که دست رسول خدا صلی الله علیه و آله نرسیده بود محمد گفت منم برادرت که با تو بیشتر از همه کس دشمنم و گفتم امیر المؤمنین
علیه السلام او را بسرای عبد الله بن خلف خزاعی برد و صفیه زن عبد الله بن خلف برادرش را سوگند داد تا از کشته شدن عبد الله بن خلف را
خبر ندهد و او در میان لشکر جسته بود و عایشه آورد و عایشه فرمود شیون و زاری کرده از بردارش در خواست که برای عبد الله از حضرت
ولایت پناه امان خواهد حضرت فرمود او را و همه مردم را امان است و فرمان داد تا هیچکس خون کسی را و زخمی را نزند و سلاح
کسی که بزو و در امان باشد هر که سلاح از تن گشاید و بخانه خود در آید و بغیر از اسب و سلاح آنچه لشکریان یافتند بود در
لشکر گاه را اذن اولاد کشته و مروان بن حکم و عمرو بن عثمان و برادرش سعید و عمرو و عاص از گرفتاران بودند و بکمال در امان
در لشکر گاه اصحاب جمل از جمله سی هزار نفر بروایتی هشت هزار و هفتصد و ده نفر و بقولی شانزده هزار و هفتصد و
بروایت دیگر سیزده هزار نفر در شمار آمده بود ایشان طلحه و زبیر و عبد الله بن عتاب و عبد الله بن حکیم و عبد الله بن سلیم و محمد بن
طلحه و عبد الله بن ابی خلف و عبد الرحمن شد و از لشکر امیر المؤمنین علیه السلام که پنج هزار بودند بروایات معتبر هزار و هفتاد نفر دیگر
هفتصد و سه هزار بر کشته اند و ارباب رفعت ایشان زید بن صوحان و هند جملی و ابو عبد الله عبدی و عبد الله بن رقبه و چون لشکر
نامشیر شد از هجوم مرتب قرار یافت در پرتو آفتاب جهانگیر شریعت باحت بصره تا فت بمسجد در آمده بر فراز منبر رفت
و بعد از ستایش خدا و درود بر ختم انبیاء آنچه لائق اهل بصره و نکث عهد ایشان گفتنی بود فرمود و بموعظه و نصایح

و پند ایشان را آرایش داده و کلمه چند از آن نهج البلاغه ... و روان ... جمیع ... افشاند و هر کس را از ایشان که دست اطلاع بر حال
فضیحت و هرزه گی ایشان حضرت با مرتبیح البلاغه منظر بصیرت دیده تا بدانکه عبد الله بن عباس را نزد عایشه
فرستاد پیغام داد تا آهسته مهاجرت نموده و منزل بر شتر دار و در بصره را به مدینه برود عایشه از روی لجاج باو مقام بحجاج بر آمد
فرمود و برادرش محمد بن ابی بکر با مالک اشتر را از دار و حرمت ... او را تجهیز سفر مدینه و بر نیزه از رود قوف بصره و ترغیب او
او و عایشه همراه و عزت خوشوقت آنحضرت روی داد و عاقبت امیر المؤمنین او را مطلعا دیگر با مرجعت بر او درست و محمد خانه جواز آنرا
کرد و امارت بصره را بعبد الله بن عباس داد و لوای نصرت از بصره به ... اصحاب بجانب کوفه کشاد و حسنی
ان دیار را از جنس و خار ... شرارت رفت و از نهال امن ابر بکوفه شکوفه ... گرداند نظر بر حالت خاتون
روایت ... و حق اگر نزر که آنچه موجب ... از دل پی و شفا ... برای عدالت ... ایشان ... روایت ... تنبیه در ...
نوشته ماند ... بغض ... صفت ... و ... عداوت و ... و منافقت ... حق علی بن ابیطالب علیه السلام از فرق کرامات
و ستی ... از ... و ... و ... و ... روایات اما ... یا هر ... و در ... ابیکه
ولی ... و ... ... و چون از ... که ... و ... و سلم و عرب ... را ... او ... و
بی ... و ... دو ... از ... که ... در ... و ... و ... بیات ... از ... کرمه
موافق تفسیر امامیه و روایات ائمه علیهم السلام اشارت است به نکث ... و طلحه
و ما ... که ... در ... ... و ... و ... و ... و ... امیر المؤمنین علیه السلام در
ایشان ... رشته رز دین دیگر
و ... ایشان ... و ... ... و از ... که ... خالف ... و ... با ... محمد
... روایت ... بخطاب آنحضرت ... امیر المؤمنین علیه السلام ... و ... و ... که مراد از آن کلام است ... حکام
... و ... امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام فرمود ... و سلم ... و از ... و
... و ... علیه السلام فرمود ... و ... و ... در ... کمه ... و ...
فرمود ... و ... ... و ... ... و ...
و اینکه امیر المؤمنین علیه السلام روزی ... زبیر را نزد آنحضرت آورده او را ... قال ... لا ...
... و ... که او با زبیر ... کرد و ... از ... در ... که ... بود تا ... و استحقاق ... از ...
دیگر ... موجب ... از ... و ... که ... آنحضرت ... که ... عاقبت ... و ...
... و ... ... از ... ... و هر کس از حق ... و ... ... و ... که ... است از
دیگر ... و ... ... که ... و ... دست و کمال ...

مشتد و مردم مصر در جمله تقسیم او جای دو مصر بودند قیاس با حضرت مرتضی ... و در تحریض کردن مردم بر قتل عثمان و قید ...
محکم است و بنا بر این چه از این معنی بدین شرح که از قتل عثمان والی مصر بود در ایام محاصره عثمان بمعاونت از شهر بیرون رفته
و هم مصر نزدیک ... اقامت نموده تا از آن حال و نهانت کار عثمان خبر رسید و چون قتل عثمان بروی محقق شد
در شام بمعاویه پیوست و محمد بن ابی حذیفه مرجع مهام اهل مصر شد تا امیرالمؤمنین علیه السلام قیس بن سعد بن عباده را که از زمره ...
از حب و نسب و حکومت نامزد فرمود قیس ... و منشور امیرالمؤمنین علیه السلام بر ایشان خواند و از سر تقریر و سخنان ...
و مردم به رغبت تمام دستان بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام دادند مگر بعضی از مضافات مصر و اهل آنجا ... عثمان و دستان
قتل او در میان آوردند قیس نیز از ... رای و نهانت کار عثمان و بیعت خویش ... ایشان را اکراه بر بیعت نکرد و ...
... تا بمقتضای وقت عمل نماید و پیش از آنکه قیس بمصر رسد معاویه ... اهل مصر فرستاد و با محمد بن ابی حذیفه
مکر و دستان ... عمرو عاص ... نزدیک ... و پیکی نزد محمد فرستاد و پیغام داد که ... معاویه ...
... و بر اعلای کلمه حق و معاونت ... ابی طالب ...
... و ... گفته است ...
از شهر بیرون آمده ...
محمد را ... و با عمرو عاص بشام بردند معاویه نیز محمد را در زندان ...
و دختر عم محمد ...
... معاویه ...
...
... ما هذه الرجال ...
و قیس بن سعد را نیز در مصر ... معاویه ... امیرالمؤمنین علیه السلام از عراق و قیس از مصر ...
... شام ...
...
... عثمان ...
... عثمان ...
...
...
... عثمان ...

ضرورت برای ... که موجب اکراه ... معاویه ... مکتوب ...
...
... مصر ...
...
...
...
...
... بر دست اهل شام ...
...
... امیرالمؤمنین علیه السلام ...
... امام حسن و امام حسین علیهما السلام و محمد بن حنفیه و عبدالله بن جعفر ...
جعفر ... آنحضرت ... قیس ...
...
... عبدالله بن جعفر ...
قیس ...
... آنحضرت ... قیس ...
... عبدالله بن جعفر ... قیس ...
... عبدالله بن جعفر ...
... قیس بن سعد ...
... عثمان ... امیرالمؤمنین علیه السلام ... مصر ...
... عثمان ...
...
... امیرالمؤمنین علیه السلام ...
...
از ... امیرالمؤمنین علیه السلام ...

بازداشته از متابعت آنحضرت [illegible] و محمد بن ابی بکر از دخول مصر [illegible] توقف نا که [illegible] توقف ... شده

[illegible] ایشان [illegible] و قیس [illegible] پیغام فرستاد [illegible] دخول [illegible] و خروج از

مصر [illegible] ایشان جواب دادند که [illegible] اختیار نخواهیم کرد تا حال مردم [illegible] شود و از هر دو جانب

بظهور رسید و کار بنزاع کشید و محمد [illegible] و قصه [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام رسانید و آنحضرت پیغام داد که دست از

باز دار [illegible] و مدارا [illegible] معاویه لشکری عظیم بمصر فرستاد و بشهادت محمد بن ابی بکر [illegible]

و دیگر [illegible] قضیه [illegible] احوال [illegible] امام [illegible] علیه السلام [illegible] [illegible]

دوازدهم ماه رجب [illegible] مصر [illegible] سعادت [illegible] و [illegible]

و [illegible] آنحضرت [illegible] فرمودند [illegible]

[illegible] و از آن [illegible] بنی [illegible] خدا [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] فرستاد [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] سعد [illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

طعام و شراب [illegible] ایشان [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] فرستاد [illegible]

[illegible]

ایشان [illegible]

[illegible]

ارجمند

١٦٢

[illegible] این خبر [illegible] رسید عبدالرحمن بن خالد [illegible] معاویه [illegible] ایشان فرستاد [illegible] کتابت [illegible]

قبول [illegible] با قوم [illegible] روی [illegible]

[illegible] معاویه [illegible] کشته [illegible] شد [illegible]

[illegible] عبدالرحمن [illegible] و [illegible] معاویه [illegible] عبدالرحمن [illegible]

[illegible] کشته [illegible] عظیم [illegible]

[illegible] عبدالرحمن [illegible] شام [illegible]

[illegible] مالک اشتر [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] عبدالله [illegible] عثمان [illegible]

[illegible] عثمان [illegible]

فرستاد [illegible] آنحضرت [illegible]

حکم [illegible]

[illegible]

[illegible] قتل عثمان [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible] امام [illegible]

آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] فرستاد [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

بشنید و چون پیر رسید که ... [illegible] ... و جواب آن ... [illegible]

... و با پسران خویش ... مشورت کرد ... برای دنیا ... [illegible]

خویش ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

در جلد اول فتح است مجمع آنکه ابن عباس گوید که در بعضی از منازل امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند امروز پنجشنبه بر لشکر ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و چون لشکر معاویه نزدیک [illegible] آن لشکر پنهان و روی به جانب [illegible]

امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] آمد و برابر لشکرگاه معاویه [illegible] و از صد هزار مرد [illegible]

لشکر معاویه با حضرت [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible]

که معاویه [illegible] شهرهای شام را با تیغ [illegible] خویشان [illegible]

و دنیای تو متمتع نباشم [illegible] فردای قیامت [illegible] عثمان [illegible]

معاویه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible] شام [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

کرده بودم که سپهدار ... شمشیر خون آشام ... [illegible]
دوم ماه هاشم بن ابی عتبه ... و رایت جمعی از ابطال بکارزار بر خواست و در برابر بسر ابوالاعور صف جدال بیاراست
از حملات ... [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شب تیر از زمین تا آسمان می‌رفت و سواران [illegible] و همه آن [illegible] و عمرو بن الحمق و مالک اشتر [illegible]

[illegible] زیاد بن النضر [illegible] لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

زیاده بر آنست که [illegible] رسول [illegible]

[illegible] رسول خدا صلی الله علیه وآله [illegible]

[illegible] تقتلک الفئة الباغیة [illegible] عمار [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] عمار [illegible]

[illegible] عمار [illegible] رسول خدا صلی الله علیه وآله [illegible] الله اکبر [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

چون روز اول ماه صفر تا دهم ماه ربیع الاول امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible] روز دهم ماه ربیع الاول امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام با امام حسن و امام حسین [illegible]

[illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible] خورشید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سواران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مالک اشتر [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible] لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] صفین [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] لشکر شام [illegible] مالک اشتر [illegible]

[illegible] لشکر را با آرام از [illegible]

چون معاویه [illegible]

[illegible] عمرو بن العاص [illegible]

[illegible] این کتاب [illegible]

[illegible]

امیرالمؤمنین را از آن برادر و آنحضرت صلعم چیزی را پنهان آورده بود و در زمان رسول صلی الله علیه و آله من ما معه
بشر گفتی نوشتیم و امروز پیمبران ایشان فیه بسم عمرو گفت ما را در منش شک کفار و شیبانی با آنکه از اهل اسلام حضرت فرمود
بان انا الله تو که ولی کفار را عهد و برادر منودی عمرو گفت مرا از این روز دیگر چنین اجتماع مرا با تو در کار روزی نکند و گرد وی ازو لها
حضرت شمشیرها بر کردن انداخته با امیرالمؤمنین علیه السلام گفته حکم کن ما را چه خواهی سهل بن حنیف با ایشان گفت رای خویش
کنید از ما و جمیع سفیر صفین در عهد و آنکه دیدیم و اگر رای صواب است آن مقاتله خواهیم کرد و چون عهدنامه نوشته شد رسید و قاسم
ان بن عتبه و کس از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و ده کس از اصحاب معاویه مختوم کردند و حکمین از امیرالمؤمنین علیه السلام و معاویه پیمان
هر دو پیمان نامها بر نفس و اموال و اهل و عشیرت خویش و از خدای بر آنچه ایشان در آن حکم کنند بر گرفتند شیعیان
کتاب بر دست گرفته هر یک از قبایل عرب می گرد و بر عشیر از آن هر اعراض کرده از هر جهت فریاد بر آمد و گفتند
اکنون با بنات از گناه خود آمده ایم تو نیز از این حکم برگرد و اگر نه از تو برگردیم امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود قال الله اوفوا بالعقود
و چون نوبت بر صحیفه بیشتر رسید گفت من حجت خویش و اموال و خویش پیش دادم و بعد از این خلاف کنم امیرالمؤمنین گفت که با که
کرد با هر روی صنیع مصحف از اطراف و جوانب مجلس از در حضر میان گرفته شد از ماه رمضان تا هشتاد و دو روز گشته از
در بعضی جمع حکم را رایت گشته برادر از برادر و پسر از پدر بگسست و امیرالمؤمنین علیه السلام از علم متفاوت آرا و اختلاف
طایفه ای کوفه سوی جهم شتافتند و به سوی خوارج بر آمدند و شیر را شیعه هر چه از فرزند و برادر رسید و گفتند که کدام جای آرام آید
ذکر بعضی از معجزات آنحضرت در صفین بر جانب فرات از آنجمله چشمه آب که از زیر سنگ بیرون آورد بر کنارت و صومعه راهب
از نزدیک آن را فرا گرفته و از روی شوق پیش دوید و دیگر حکم آنحضرت در هنگام ورود بر اهل آن صومعه اسلام آورد و شهید گشت
و دیگر روز صفین در زمین بابل آن در عرصه ناحیه و روز انتقال سالها که در زیر پا بر آن ماه مکرر داد آنچه دیدند
مردم از عذاب تشنگی و قرب هلاک بآنحضرت شکایت کردند فرمود آنچه باید خواهد رسید و چون صبح در آمد آنحضرت
بلند بر آمد و اطراف از سحر در آن راه نشسته در دو دست و شتران برداشت آورد و در آنجا انواع آبگیر و جانوران بسته کاروان
کاروان در رسیده و مردم از هر جنس و هر چه خواستند گرفتند و کاروان باز گشته کسی نیافت که آن کاروان از کجا آمده بود و از آن
چنین بر آن چه انواع مردم در روز و شب از فرات گذشته و آنحضرت نزدیک کوهی را دید نماز عصر فرمود و آمد و چون
از آن فارغ شد کوه را بشکافت و درویش برآمد و چون صبح شد پیش آمد و با آنحضرت سلام کرد گفت بر جای صومعه الساعة و قامر
انجیل رسید و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود بر تو باد بعدم مراد و چون آن حکایت با شمعون و عیسی علیه السلام گفت خالک گفت بحق
و در بلاد روم از نهر معرفت بر تو بادا برادر و بعد از کتب و آیات و علم گفت و بیست سال در صفین جمع با فرزند
کوه را بشکافت و دیگر آنچه بر سر جهان قال و بار بر سر و موشیشون بود و می خضر علیه السلام در هم انگشتان و کمان و حرف رسیده
از اصحاب را که در رسید خوش شده و شمعون و پیغمبر صلی الله علیه و آله بهتر رسیده از یک از اصحاب فرمود با بالای آن ... آواز دهم که ما صبر

چون آمد

چون امروز تب در آمد آواز داده از زیر زمین آواز آن خسته شنیده و بجای خویش خشک ایستاده بود آنگاه پس سمه حضرت

آنحضرت بر چشمه آمد و فرمود که آنحضرت بر سر فرمود تا نیز رفته صدای کرک را از آنکه صبر را با پرسیدند از عجب شد
ایشان جواب داد که این کس که نام من وصی پدرم که با اینکه هزار سال است در اینجا هنگام منبر را اینجا رسید و وصی او نیز شده
ما این نوح ... رسول او و به پرو دارد و ... تا آنجا بر سید و از هر جا بگذرد و دیگر راه آنکه بطرف ... است
جمع از صفین در کی از سال عطش بر چشم غالب گشته با آنحضرت شکوه بردند از آب و در صحرا هر کجا تا بنیع حلیم رسیده فرمود این سنگ
آب که است از آن سنگ آواز برآمد که آب در زیر من است در وصی رسول خوانند که کس از این سنگ جا بر آید آنحضرت
لبهای مبارک را حرکت داده سنگ را از دور بچشم ندادن بدست مبارک دور کرد و چشمه شیر بیرون آمد از آنجا فرمود و از آن آب
تشنه مردم و دواب سیراب شدند و سنگ با اشارت آنحضرت سنگ بر جای خود کرده و چون که او در میدان گرد آن بود تا جایی
چشمه قرار گرفت و دیگر در وقت رجوع بر کنار آب فرات ایستاده و فرمود من گفتم آب چون سیماب منصرف شد و چشمه از
سنگ قسم همه مردم دیدند و آن موج آب او از اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و اشهد انک حجة الله خلق شنیده شد و دیگر
در زمان مراجعت بر کنار فرات تیری از جعبه سواری از قبیله کنانه بر گرفته بر شانه زد و از آن چشم آورده بر جای آن زده حکم نگاه کش
آب فرات هر دو از دو شعبه هر یک چون کوه منشق گشت و انظار کرد تا تو بس لبهای مبارک بکشاد و بدان کس سر خود بگشود و
با همان سر آب بر آورده زمان تیر چه پیش گشوده گفتند باسم الله و بالله در قوم ترا در صفین خوار کرده چون که قوم تو سبب
خوارج او را از کرده آنحضرت آن قوم فرمود این است سر شاه و ششصد مال حجت گویا علیه السلام روز کیم زود و روزی در ایام جمع
و در کس ... هنگام طواف مرد و دختر بر خود دیدم که یکی از ایشان در حرم می گفت به حق بزرگی نو حجت قسم بالموت عادل در خت
عبد ... که قد نگاه کرده است از آن دختر پرسید که آنکه صفات آن شخص را گفت امیرالمؤمنین علیه السلام گفتم او را
از کجا شناسی گفت چگونه او را نشناسم که پدرم پیش روی او در صفین کشته شد و فرزند مرا مجبت بخانه ما آمد و طلب ما را از ما در پرسید و
و ما در مرا او آب خواهرم را نزد آنحضرت آورده چشم از آنکه نابینا بود و آنحضرت افسوس خورده دست مبارک بر روی هر دو کشید و
دیدم هان و هم چنان بینا گردید که اکنون سنگ ... در شب تا رسید شکار است و در میان که هم از نگار رشیر ... کنار ان کز وسط
حضرت بر کوه معجزات آنحضرت جاری بوده و چه ما را که هدی جهان فرو خواند کتاب ضعف تراب کرده است و در
کنز یک بحث و صیغه شادی جامه گشته از رود و رحم و شسته در آن که شهر بر بحر طلبی که بر دست تو د برگشتند ذکر حکم حکمین
حکمین و خروج خوارج و مخبر از نهروان بر رأی عراق بر جماعه امیرالمؤمنین علیه السلام عبد الله بن عباس و شریح بن هانی همدانی را با چهارصد کس
مرخص با ابوموسی و معاویه شرحبیل بن سمط را با چهار صد کس بر اهل شام و عمرو بن العاص کرد و چون همگی مجتمع نزدیک شدند
با ابوموسی گفت که امیرالمؤمنین علیه السلام حجت بر من آمده ... که در این شش ماه ... زنهار تا در این امر خطر خدای را که مورد حقه و در آن
ترتیب حرمت و رعایت صلح و ماه رمضان سنه ثلث و ثلثین حکمین را در رود و ماه شوال اتفاق رو داد و هم وارثه دیگر او بجو را در صفین

متوهم و بهشتی بود کس در صحبت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] کار را زاد لکم و ما زاد کان [illegible] بر روی حقیقت اقدام نمود و هیچ
کش او را با صاحب الرسول [illegible] خطاب نکرده و اول برگشت [illegible] خواجه کار [illegible] گفت و شنید بسیار [illegible]
ابوموسی [illegible] و ما را تو در این باب [illegible] گفت [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] اول دار [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] که هیچ کس را خواهند [illegible] گفت [illegible] پس [illegible] میان [illegible] ابوموسی [illegible]
[illegible] ابوموسی [illegible] گفت [illegible] که عمرو [illegible] اتفاق کرد [illegible]
ابوموسی قبول کرده [illegible] و [illegible] ما هر دو [illegible]
و امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] خلع کرده [illegible] خلع کردم [illegible]
[illegible] صحبت رسول [illegible] کار [illegible]
و [illegible] گفت [illegible] ابوموسی [illegible] خلع کردم [illegible]
[illegible] ابوموسی [illegible] گفت عمرو [illegible] اتفاق کردم و ما هر دو [illegible]
این [illegible] **[illegible]** عمرو گفت [illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible] زبانه [illegible] کرده [illegible]
[illegible] گفت [illegible] زبانه [illegible] آتش [illegible]
[illegible] گفت [illegible] اتفاق [illegible] علم [illegible]
[illegible] بصدق نیت [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
و [illegible] ابوموسی [illegible] عمرو بن العاص [illegible]
[illegible] نوشت [illegible]
و [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible] حکیم [illegible] اگر [illegible] حکومت [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] آنحضرت [illegible] تحکیم [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] جمع کردند [illegible] حکم [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] اتفاق [illegible] ایشان [illegible] نفاق [illegible]

175

بشاد [illegible] بازگشت [illegible] دعوت [illegible] کرده [illegible]
کشته [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] توبه [illegible] پس [illegible]
[illegible] آنحضرت جواب داد که [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] کشته [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله
[illegible] خوارج [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] ایشان [illegible]
در [illegible] ایشان [illegible] کشته [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] شش هزار کس با آنحضرت [illegible]
[illegible] ایشان رجوع کرده [illegible]
[illegible] صحابه [illegible] رضی الله عنه [illegible]
[illegible] نهر [illegible] آب [illegible]
[illegible] **ذکر نهضت امیرالمؤمنین علیه السلام به نهروان و قتال خوارج** چون [illegible] خوارج [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] ایشان [illegible] شمشیر [illegible]
لشکر [illegible] سه هزار کس [illegible]
لشکر [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] حسین علیه السلام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] کشته [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
هر که [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] خوارج [illegible] ایشان [illegible]
و چون [illegible] نهروان رسید [illegible] ایشان [illegible] دعوت [illegible] ایشان [illegible]
کشته [illegible] آنحضرت [illegible] توبه [illegible]
[illegible] لشکر آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

برکت و بنا و زینت موضع بیت و از خوارج چهل کس زاکیه با قضا و جوارح ایشان زخم کاری رسیده بود بحکم امیرالمؤمنین علیه السلام
بکوفه آورده و بمعالجه ایشان پرداختند از جمله معجزات آنحضرت در هنگام رجوع از نهروان آن بود که چون براثا نزول فرمود
و قریب صد هزار کس در معسکر همراه بودند راهبی از صومعه در آمده گفت با چنین فوجی باید که پیغمبری یا وصی پیغمبری باشد حضرت
فرمود من وصی پیغمبرم در راهب با آثار [illegible] در نجیب [illegible] بود و آنحضرت را بشناخته با تحت [illegible] بجای ایستاد و پای مبارک بر زمین نهاد
چشمه آب گوارا پدید آمد فرمود این چشمه مریم بن عمران است پس فرمود تا زمین را [illegible] و زمینی گشادند و سنگی سفید پدید گشته فرمود
و عیسی علیه السلام بر روی این سنگ متولد شده و روی سنگ را پوشیده در آنجا نماز کرد و با راهب فرمود در این مقام مریم و عیسی علیهما السلام
نماز [illegible] گشته اند و پیش از آن [illegible] ابراهیم علیه السلام راهب تصدیق کرده و دیگر آنکه چون آنحضرت با مردم آمده و وقت نماز
عصر رسید آنحضرت فرمود این زمینی [illegible] آمده و [illegible] نماز کردن در اینجا روا نیست و در آنجا
[illegible] و از جسر سورا گذشت و [illegible] آنحضرت پس در اینجا فرمود آن زمان [illegible]
[illegible] برگشته باز فرا داد [illegible] عصر غروب کرده و بعضی [illegible] در هنگام [illegible]
چنانکه سابقا بزبان قلم گذشت ذکر وقایعات مصر و قتل محمد بن ابی بکر و شهادت مالک اشتر امیرالمؤمنین علیه السلام
و معاویه [illegible] بر [illegible] فرموده در [illegible] از اهل مصر [illegible] ابوالاعور [illegible]
چهار هزار کس بمصر فرستاد [illegible] در [illegible] ایشان [illegible] کرد [illegible] دو هزار کس بر مقدمه محمد بن ابی بکر
[illegible] آمد و [illegible] برگشته [illegible] مانند برق [illegible] تا معویه [illegible]
[illegible] تا سعادت شهادت دریافت و [illegible]
برگشته [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] و از [illegible] سیراب کرده و [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] آمده [illegible]
[illegible]
اختلاف اهل مصر را [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] مالک اشتر [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] مصر [illegible]
مصر [illegible] مالک [illegible] مصر [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] مصر [illegible]

و [illegible] مالک [illegible] ابرهیم [illegible]
چون مالک [illegible] رسید [illegible] نزول فرمود [illegible] و [illegible]
[illegible] مالک [illegible] زهر آلوده [illegible] مالک [illegible]
از [illegible] گذشت [illegible] از جهان در گذشت [illegible]
از [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام را [illegible]
و [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ضحاک [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] ضحاک [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] ضحاک [illegible]
[illegible] ضحاک [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
ذکر شهادت آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] رمضان [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

بلده مردم را بمتابعت حضرت امام حسن علیه السلام بشارت فرمودند و در درج شرف [illegible]
معروف و مدت [illegible] بحضور [illegible] و [illegible] برحقیقت [illegible] در کار [illegible]
[illegible] بجز [illegible] و صیت [illegible] و [illegible] در [illegible]
ایشان و [illegible] حق [illegible]
[illegible] آنجا [illegible]
تابوت [illegible] و چون [illegible]
خواهر [illegible] جمعه [illegible]
[illegible]
[illegible] در همه حالات [illegible]
[illegible]
[illegible] اهل [illegible] جناب [illegible]
و امام حسین [illegible] این بزرگان [illegible]
[illegible] این بزرگان [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible]
حسن علیه السلام [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] امام حسن علیه السلام
[illegible] تابوت [illegible]
تابوت را [illegible] امام حسن و امام حسین علیهما السلام
[illegible] آن حضرت [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] و اکرمهم [illegible] الهدی [illegible]
حسن علیه السلام [illegible] امام حسین [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
حسن [illegible] امام [illegible]
[illegible] حکایت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
از آن حضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر وفات و مدت عمر و صفت حضرت [illegible] حسن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] عبدالمطلب [illegible]

[illegible]

آنحضرت فرمود همه امور کفایت شده و بیت المال حاجت [illegible] و از مدینه بیرون آمده مردم تا [illegible] شهر مشایعت کردند و شیر [illegible]
فرمود مردم را از رفتن سلمان خبر داد و جمعی از انصار با او رفتند تا بیرون از مدینه [illegible] رسید و سلمان در [illegible]
وفات یافت و شخصی از اهل [illegible] همان ساعت رسید [illegible] و نماز [illegible] او بر [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] از حال و پرسیدم فرمود ای برادر [illegible] آنچه [illegible]
[illegible] پرسیدم و خبر داده [illegible] رسید [illegible] پسر [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
تا بام [illegible] احوال آنحضرت [illegible] رسول [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] شمشیر [illegible]
و میان [illegible] شمشیر [illegible] آنحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] پرسیدم فرمود [illegible]
[illegible] چون با ایشان رسیدم [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] پرسیدم [illegible]
[illegible]
با ایشان [illegible] روزی آنحضرت در مسجد کوفه بر منبر بود [illegible] آنحضرت فرمود [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] مردم از حال [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
حضرت رخصت داده [illegible] کوفه [illegible] مردم [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت در کوفه [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

باری

۱۸۱ بازپرسید [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] جبرئیل گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
اولاد ذکور آنجناب چهارده نفر بود امام حسن و امام حسین علیهما السلام و محسن [illegible]
[illegible] علیه السلام و محمد که کنیت او ابوالقاسم بود [illegible] محمد حنفیه و عمر [illegible] عباس و جعفر و عثمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] ام کلثوم [illegible]
[illegible] ام الکرام [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] ام البنین [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]

خطبه فصیحه آنحضرت [illegible]
از شرح نهج البلاغه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] امام حسن [illegible]

پند ده و به جز چنان [illegible] باش که هرگاه به [illegible] ازین [illegible] از تو بگیرند و از کدام [illegible]
و چون دولت [illegible] و چون دنیا [illegible] روی آرد و جوی‌های دیگران [illegible] عاریت [illegible] و چون روی
برگرداند [illegible] ایشان بر باید [illegible] دولت [illegible] دولت جمع [illegible]
با هر قطع [illegible] کند و از آنچه بر دست مردم [illegible] کسی است که [illegible]
ای حنیف [illegible] آنحضرت [illegible] بصره [illegible] از اهل بصره ترا [illegible] دعوت کرده و الوان نعم برای [illegible]
و تو [illegible] رفته [illegible] برطعام قومی [illegible] ایشان [illegible]
هر چه [illegible] دقت [illegible] آنچه بر تو مشتبه است [illegible] و از آنچه [illegible]
امامی است که [illegible] و امام شما از دنیا [illegible] از طعام [illegible] قرص نان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] تا [illegible] دیگر [illegible] از مال [illegible]
دنیا و حضرت [illegible] کتاب [illegible]
و حفظ [illegible] افتاد [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت مردم را [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] امام حسن علیه السلام [illegible] مردم [illegible]
[illegible] امام حسن علیه السلام [illegible]
مکمل گردید [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بصره [illegible]
[illegible] بصره [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible] نوشت که [illegible]

بهدانشم

[illegible] چنان [illegible] اگر [illegible]
[illegible]
[illegible] آنجناب [illegible]
و آهنگ [illegible] آنحضرت [illegible] مردم [illegible] فرستاد [illegible]
[illegible] از هر گروهی [illegible] فراهم آمده [illegible] اصحاب آنجناب [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] کردم [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] مردم [illegible] آنجناب [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنجناب [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] آنجناب [illegible]
[illegible]
[illegible] آنجناب [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] نامه [illegible] فرستاد [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible]

عسکر [illegible] در برابر لشکر [illegible] لشکر [illegible] معاویه [illegible] امیر با عبدالله بن عباس فرستاد پیغام داد که اگر از جانب
[illegible]
[illegible] لشکرگاه [illegible] معاویه [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
و آنحضرت [illegible] مردم [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] معاویه [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] معاویه [illegible]
معاویه [illegible]
[illegible]
امام حسن علیه السلام [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین و امام حسن علیه السلام [illegible] امام حسین علیه السلام [illegible] امام حسن علیه السلام
[illegible] معاویه [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] **ذکر شهادت آنحضرت** چون ده سال تمام از امارت معاویه گذشت [illegible] امام حسن علیه السلام
مردم [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]

بکاید

183

[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امام حسین
علیه السلام [illegible]
[illegible] امام حسین علیه السلام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] ام کلثوم [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] امام حسین علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible]
تا روز قیامت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ام کلثوم [illegible]
[illegible] امام حسین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] امامت [illegible]
بآنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
برادران و خواهران و فرزندان آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]

غلغله در جهان و زهره زهرهٔ سپهر چون ماه بگوش ساکنان آسمان رسید مروان بن الحکم که ... جناب امام حسین علیه السلام درخواست کرد
و جنازه تابوت آنحضرت را چون تابوت سکینه با برادران و بنی هاشم بمسجد رسول صلی الله علیه و آله برده و بروایتی بار دیگر سعید بن
عاص که در آن زمان والی مدینه بود بر آنحضرت نماز گزارد و مروان با جمعی از بنی امیه گمان کردند که آنحضرت را نزد رسول صلی الله علیه و آله
دفن خواهند کرد سلاح پوشیده و گرد منبر جمع آمدند عایشه نیز بر استری نشسته بدیشان پیوست و میگفت ما جای دفن او را
نگذاریم کسی را که دوست ندارم در خانه ام که ... مروان گفت یا رب ... هرگز میسر نگردد که عثمان در حوالی
مدینه مدفون گردد و امام حسن علیه السلام پهلوی جد خود ... بنی هاشم و بنی امیه ... کار ... نزدیک شد
که ... ابن عباس با عایشه گفت ... روزی بر استری ... و روزی بر شتری ... آوردن تابوت
وداع پیغمبر بود امام حسین علیه السلام فرمود که اگر وصیت آنحضرت نبود که در سر بر رویش قطره خونی ریخته نگردد میدانستی که چنین سر
... که ... پس آنحضرت را در بقیع برده در جنب قبر فاطمه بنت اسد جای
دادند و در روضهٔ متبرکهٔ که ... **ذکر نسب و ولادت و نام و القاب و مدت عمر و امامت و حلیه و صفت**
و اولاد امجاد آنحضرت چون نسب آنحضرت از زبان خامه معلوم شد آفتاب ... از ماه ...
... اثنا عشر ... صبح ... آفتاب ... در ... ولادت آنجناب ...
سرور ... در ماه ... ولادت آنجناب بر اصح روایات در مدینه منوره در نیمه ماه رمضان سال سیم هجرت
اتفاق افتاده ... آنحضرت ... فرزند ... زینب ... آنحضرت ... مریم ... فاطمه زهرا ... هفتم ...
... رسول صلی الله علیه و آله ... کنیت ... در گوش ... آنجناب ... عقیقه کرده
... فاطمه ... و نام مبارکش را حسن ... و سایر القاب ... و ...
و ... که ... شبیه ترین مردم بود برسول صلی الله علیه و آله ... چون ... محاسن ...
چشم ... سیاه و گشاده ... و ... ناخن ... گفت ...
... رسول صلی الله علیه و آله ... امام حسن علیه السلام ... آنحضرت ...
... از ... مبارک ... چون از نماز فارغ شد ... رسول الله ... کودک ... تا ...
... که ... فرزند ... سید ... صلح ... از ... اسلام ... از ...
سال ... صلوات الله علیه ... امام ...
هشتاد و سه روز از آن زمان خلافت ظاهری بود و مدت امامت ... اولاد آنحضرت از ذکور و اناث پانزده ...
زید ... و ... ام الحسن و ام الحسین از ام بشیر دختر ابو مسعود ... و حسن ... از خوله دختر منظور فزاری و عمرو و قاسم و عبدالله ...
ام ولد ... از ام ولد ... حسین ... و فاطمه ... از ام اسحق دختر طلحه ... ام عبدالله ... رقیه ...

زید بن الحسن از اولاد امجادش بسن و جلالت قدر و کرم الطبع و کثیر البر بود و مردم از آفاق بطلبش می‌شتافتند و شعرا در حقش قصاید
گفتند ... در مدینه ... سلیمان بن عبدالملک ... حکومت ... عزل ...
... زمان ... حسن بن الحسن ... ورع و فاضل ... و ...
امیرالمؤمنین علیه السلام ... آنحضرت ... از دختران عم خود امام حسین علیه السلام ... خطبه کرد آنحضرت فاطمه را ...
... حسن ... کربلا ... اسیران ...
... وفات ... فاطمه دختر امام حسین علیه السلام که حسن ... خانه ...
... خویش ... روزها ...
... آیا ...
و عمرو و قاسم و عبدالله از فرزندان آنحضرت در صحرای کربلا درجه شهادت یافتند **ذکر مناقب و مکارم و معجزات و محاسن اخلاق و کمالات**
کمالات آنحضرت آنجناب در علم و حلم و جود و سخاوت ... از مال دنیا ... صدقه ...
... بار ... پانزده بار پیاده حج کرد ... آنجناب ... آنحضرت
...
... صدف ...
... پیر ... آنحضرت ...
آفتاب ... آنحضرت ... ابن رسول الله ... آنحضرت ...
... المؤمن ... دنیا ...
آنحضرت ... دنیا ... عالم ...
... و ...
... رضوان ...
... آنحضرت ...
... آنحضرت ... ده هزار درهم ...
و آنچه ... از مال ...
... پانصد دینار ... درهم و دینار ...
... آنحضرت ...
از ... امام حسین علیه السلام و عبدالله بن جعفر ...

نامه بنویس و امنی و روزی باشی تا تو [illegible] و با معاویه [illegible] چنان معامله کن که میخواهی مردم با تو
همان کنند تا عاقبت خواهند و روزی که مصالحت با معاویه قرار یافت معاویه التماس کرد تا آنحضرت بر منبر رفته مردم را از تسلیم امر
با و اعلام فرماید آنحضرت بر منبر بر آمده فرمود زیرکترین مردم پرهیزکار است و نادانترین ایشان فجار و اگر شما کسی را میان جابلق
و جابلسا خواهید که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد بجز من و برادرم حسین علیه السلام نخواهید یافت و معاویه با من منازعه کرد در حقی
که از آن من بود و من برای صلاح امت و رفع [illegible] ترک حرب و با او مصالحه کردم و حفظ خونها را بهتر از ریختن آن دیدم
[illegible] امام حسن علیه السلام
بآنجناب گفت چون [illegible] رسول [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ذکر حالات خلیفه سبط دوم امام سیم [illegible] الحسین علیه السلام

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]

رسیدند و از وی آب خواستند [illegible] شیر آورد و ایشان [illegible] نوشیدند و چون طعام
خواستند گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آن او فات [illegible] امام حسن علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امام حسن علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]

تا ما م

نبوت و انوار رسالت با آنحضرت و ائمه اطهار علیهم السلام که از صلب او بودند تا اثر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شد و یگانه برگشت شب دیگر باز بهان روضه پاک رفته ... و ابتهال در حضرت ذو الجلال سؤال نمود تا بار خدایا [illegible]

[illegible]

از مدینه بیرون رفت ... [illegible]

[illegible]

بخانه هانی رفت و مردم تنها پنهانی نزد او رفته دست بیعت بوی میدادند تا بیست و هشت هزار کس بیعت کردند

و مسلم خواست بیرون آید هانی او را گفت و شریک بن اعور که با ابن زیاد از بصره آمده در خانه هانی فرود آمده بود در اینجا

گفت از احوال مسلم آگاه و بیمار شد و با مسلم گفت که عبید الله بعیادت من خواهد آمد و چون من او را مشغول کردم تو ناگاه

بیرون آی و کار او را بشمشیر بساز و دل از اندیشه بپرداز و حکومت میان تو و ترا خواهد بود این زیاد بعیادت

شریک آمده و شریک با او سخن در پیوست و بسیار خواست مسلم خواست تا بیرون آید باز هانی مانع شد و گفت نمیخواهم که در خانه من

او را کشته باشند و بدین سبب مسلم بیرون نیامد و شریک از تاخیر مسلم شعری بخواند و ابن زیاد از آن

زیاد متوهم شد و بیرون رفت و او را در آن مجلس مسلم بود و با معقل نام غلام خود سه هزار درهم داده تا از اصحاب

یافته با اظهار محبت اهل بیت اظهار و تسلیم و بر هم مقام مسلم را در یافت و معقل در مسجد بمسلم بن عوسجه که از عمال او خاص بود بر خورده

و او را امیدوار نمود و مسلم از صدق نیت دروغ بیفروغ او در یافت و نزد مسلم بن عقیل برد و با او بیعت کرد و

بسپرد و هر روز بخدمت آنحضرت رسیده اخبار بابن زیاد میرسانید چون هانی در آن

از ابن زیاد خائف و بیمار شده بود بیرون نمی‌آمد ابن زیاد محمد بن اشعث که از اشراف بود و جمعی دیگر

طلب هانی فرستاد تا او را بیاوردند و چون نزد ابن زیاد رسید ابن زیاد معقل را احضار کرد و هانی را الزام داد

ایشان هانی را بفریب و فسون نزد ابن زیاد آوردند با وی عتاب آغاز کرد که با وجه بنیاد کرده و مسلم بن عقیل را در خانه خود

جای داده و از مردم برای او بیعت میگیری هانی انکار کرد و معقل را طلبیده

ماجرا اظهار کرد هانی چاره جز اقرار نیافته گفت من او را بخانه خود نیاورده ام او بخانه من آمده و از من امان خواست و من او را

اکنون اگر اجازت دهی بخانه رفته او را بیرون نمایم و نزد تو آیم ابن زیاد گفت تا او را اینجا حاضر نسازی دست از تو

بر ندارم هانی گفت هرگز این کار نکنم و مهمان خود را بکشتن نیارم و گفت و شنید بجائی رسید که ابن زیاد

شمشیر کشید غلامان ابن زیاد او را گرفته بخانه اندر حبس کردند و در بستند عمرو بن حجاج که خبر قتل هانی را شنیده بود

سواران بسیار جمع کرده تا دار الاماره رسیده و از آن گفتگو ابن زیاد شریح را گفت تا رفته هانی را ببیند و بیرون آمده

خبر دهد شریح در قصر آمده او را زنده دید که هانی را نکشته بودند بیرون آمده گفت هانی زنده است و آن جماعت بازگشتند

ابن زیاد به مسجد رفت تا مردم را وعده و وعید دهد خبر خروج مسلم رسید بخانه برگشت و در دار الاماره

بنشست و در بست و مسلم در محله ای که بود بر در خانه ها فراهم آمده و مسلم بر ایشان آمد و علمها بر افراشت

از شور و غوغا کوفه و بازار کوفه بر خواست و لشکر کشید و دار الاماره را چون حلقه فرو گرفتند ابن زیاد از مصطفی

بن شهاب را بیرون فرستاد تا مردم را تهدید کند و جمعی از ابن زیاد بیرون شده جمعی دیگر

عده بسیار نام شب با چهار هزار کس نزد مسلم ماندند و کثرت ملول در قصر بسیار رسید مسلم با چهار هزار بمسجد رفت و تا ادای نماز

او کسی را دیدند چون از در مسجد بیرون رفت تنها بود و یاران همه پراکنده و آنحضرت مظلوم و غریب

و پریشان در کار خود حیران بکوچهای کوفه میگردید و شب تاریک شده راه گم کرده همچنان میرفت

تا بدر خانه طوعه نام زنی رسید و از وی آب طلبید آن زن کوزه آب داده آنحضرت بیاشامید

و چون طوعه کوزه را گرفته بخانه برد و بیرون آمد باز آنحضرت را بر در خانه ایستاده دید گفت حال ترا

باز پرسید آنحضرت ماجرا باز گفت طوعه او را بشناخت و از روی حرمت آنحضرت را بخانه درون

برده گفت در خانه محفوظ است و تاریک بر در و بشست نشانم و در خلوتی فرش و طعام بنزد

آنحضرت حاضر ساخته پسر آن زن بلال نام که از اشقیا و بدسگال بود بخانه در آمده از آمد و شد مادر بجای دیگر

گمان زده شد و بعد از اصرار از حال مسلم استفسار یافته مادرش کتمان نتوانست او را سوگند داده از وی

زیاد بعد از نماز جمع مسجد آمد مردم را از اعانت آنحضرت تخویف و تحذیر نمود و جستجوی او را و

عنایت و وفا بنهاد کرد و جمعی کرد که مردم را بقصر راه داد از بلال پسر طوعه عبد الرحمن بن محمد بن اشعث را از حال

آنحضرت تخویف خبر داد او نیز بابن زیاد گفت محمد بن اشعث با جمعی ناکسان از قبیله قیس بحکم ابن زیاد در

بخانه طوعه نهاد مسلم از صهیل اسبان و آواز مردمان دریافت که کار بجائی انجامید و اندیشه رجوع کرد

سلاح پوشیده بشمشیر مسلول بر ایشان حمله کرد و قوم شجاعت که چند از قوم را جدا ساخته و ثمر آن زمان در

جلو جای نهاده و چند تن از آن اشقیا را بحمله مقتول ساخته را ابن زیاد فرستاد و تا گروهی دیگر

بر آنحضرت انداختند و دندان مبارکش شکسته و با آنکه تیر از شمشیر بر آنحضرت بسیار رسیده و به بی و دو

بیکدیگر کرده با شتر و از روی جوی و روباه از شیر شده خوی بیکر کشیده و از زخم تیغ کوه شکاف تیر چشمه خون از

زره جاری ساخته وقتی ایشان از بام سنگ بر آنحضرت می‌زدند و آتش بر سر آنحضرت فرو میریختند و سنگ و سبوی

از او زخم برداشتند و چون مظلوم از زخمها ناتوان شد با ایشان بیکوشیدند

ابن اشعث جمع خود را که آنجناب بیابان و بت ایشان با وی و تکلیف او با وی گفت

جان تو در امان است بجای جنگ در تلف خویش مکوش تا تو را امان دهیم و نزد او بریم مسلم گفت بر قول شما

اعتماد نیست و مرا بر واپس از جهاد و از بس زخم و جگر تشنه بیهوشی بود و ناتوان و خسته پشت به دیوار

نشست با وی از کمین برآمده از عقب نیزه بر پشت آنحضرت زد که بر زمین درافتاد و از جوانب هجوم کرده او را

گرفتند و سلاح آنحضرت را بر گرفته بر استری سوار کرده آنگه جگر سوز از دل حسم افروز برکشید و سیلاب خون

از دیده روان کرده گفت ای مرد هر چه باید و خروش بر آورد

جانب قصر کشیده شدند در راه حادثه ای بر حال فرزند رسید او حیات که

این فغان چه از دنیا و دنیا [illegible] راه بسیار رفت و با مجلس شفقت گفت [illegible] که [illegible] این دنیا و از [illegible]
[illegible] اگر این خبر هم از تو [illegible] که خبر [illegible] حضرت امام حسین علیه السلم [illegible]
[illegible] از این دنیا [illegible] این [illegible] شده [illegible]
[illegible] و ما [illegible] و [illegible] چون [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible] جام [illegible] چون [illegible] خون [illegible]
بر زمین افتاد [illegible] چون صدف [illegible] گوهر [illegible] الحمد لله [illegible]
[illegible] و چون آنجناب [illegible] این دنیا [illegible] سلام [illegible] این دنیا [illegible]
[illegible] بهتر از [illegible] این دنیا [illegible]
[illegible]

[illegible] که [illegible] گفت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] مبارک [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] امام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] آنحضرت [illegible] که آنحضرت را [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] تمام [illegible]
[illegible] شهادت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]

خود بسته و معابر را از لشکرهای آراسته بسیج برگروه و بود چنین بن بشر که اهل آن گروه شهر بود فرستاده آنحضرت را
در قفا بسته گرفته نزد ابن زیاد فرستاد و فرستاده نامه آنحضرت را پاره کرد ابن زیاد از وی پرسید که نامه تمام
که بود گفت از کوفیان بود گفت نمیدانم ابن زیاد گفت نام ایشان بر او با من ... امام حسین امیرالمؤمنین علیه السلام
بر او از منبر بگوی یا از جان ... گفت نام ایشان بر من پوشیده است اما مطلب دوم روا است و چون بر منبر رفت
[illegible]

۴۱

و استغفار نهاد و ابن زیاد گفت یا باید که بجهت این کار حضرت بایستی یا رقم حکومت ری [illegible] و در گوشه [illegible] عمر سعد [illegible]
خبر آن [illegible] بیشتر [illegible] آخرت خویش را بثمن بخس فروخت و در
[illegible] لشکر بمقابله آنحضرت کشید و چهارم ماه محرم بکربلا رسید [illegible]
نزد آنحضرت فرستاد و آنحضرت فرمود [illegible] اهل این دیار [illegible] و اگر [illegible]
جای از اینجا برگردم عمر [illegible] حال را با ابن زیاد نوشت که شاید کار بقتال نکشد ابن زیاد در جواب نوشت که [illegible]
[illegible] بیعت یزید [illegible] یا شهادت [illegible]
[illegible] عمر سعد فرستاد [illegible] لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible] هزار [illegible] هزار [illegible]
[illegible] هزار [illegible] ابن زیاد [illegible] فرات [illegible] اصحاب [illegible]
منع کردند [illegible]
منع آب [illegible] ابن زیاد [illegible]
یزید بن حصین [illegible] اجازت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] حسین [illegible]
خویش [illegible] آنحضرت گفت [illegible]
[illegible]
از امام حسین [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
آنحضرت [illegible] اصحاب [illegible] آنحضرت [illegible] محرم [illegible]

امرشد

۱۹۱

[illegible] آب [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] مردم کوفه [illegible] این خبر با ابن زیاد رسید و نامه بعمر نوشت که [illegible]
حسین علیه السلام [illegible] آب [illegible] آنحضرت سخت گیرد تا قطره آبی نچشند [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible]
آنحضرت [illegible] با عمر [illegible]
ملاقات کرده آنحضرت [illegible] در جواب گفت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آب از فرات [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] با امام حسین علیه السلم [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
امارت لشکر [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه [illegible]
[illegible] روز عاشورا [illegible] آنحضرت اصحاب [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] سید الشهدا [illegible]

[illegible] برکشید و سید الشهدا آواز او را شنید [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] امام حسن [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

و از برادران آنحضرت [illegible] عباس [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] سید الشهدا [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] العطش [illegible] کربلا جناب عباس [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] امام [illegible] الصادق [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] سید الشهدا [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] سید الشهدا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت باز داشت و هم بر تن [illegible] رسید و آواز بر کشید تا کسی پیش حسین علیه السلام را [illegible] و هر کس [illegible] باز دارد
ایشان دست از [illegible] کشیدند و آتش [illegible] رسالت [illegible]
[illegible] و [illegible] الحرم و گروهی [illegible] حسین علیه السلام [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
امروز [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایها المؤمنون ... ابشروا بالفتح ... نصر من الله ... [illegible]

... دوموسی و صاحب الانجیل ... لا اله الا الله ... [illegible]

... از بشارات آنحضرت ... [illegible]

[illegible]

چون مدتی بر این بگذشت ... [illegible]

[illegible]

وست با [illegible] که کار دشمنان [illegible] و چون سر مبارک [illegible] طشت نهاد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۰۱

مقبول طبع زینب رسول شد فاطمه زهرا [illegible] سعادت [illegible] این [illegible] [illegible]

و چون [illegible] مدینه [illegible] دیده [illegible] [illegible]

[illegible] نظم [illegible]

[illegible] مردم [illegible]

[illegible] بشارت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آنحضرت [illegible] عبارت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باعقر

[illegible] فاطمه دختر [illegible]

علیه السلام [illegible] فاطمه [illegible]

وصیت [illegible]

از [illegible] یعقوب [illegible]

[illegible] روشن است [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

این [illegible]

این [illegible] عبدالله بن عمر [illegible]

[illegible] بر گشته [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اناث و ایشان زینب و سکینه و فاطمه صغری و کبری و به روایت شیخ مفید اولاد او [illegible] چهار پسر و دو دختر
علی بن الحسین اکبر [illegible] و مادرش شهربانو دختر یزدجرد [illegible]
[illegible] شهادت رسید [illegible] شهید شد و مادرش رباب دختر امرء القیس کلبی و سکینه [illegible]
[illegible] و فاطمه از ام اسحق دختر طلحه [illegible]
[illegible] حضرت سید الشهدا [illegible]
امام حسن علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] شهادت [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible] امام حسن علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسن علیه السلام [illegible]
حضرت [illegible]
[illegible] امام حسن علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] شفاعت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

ذکر امام چهارم و معصوم ششم [illegible] علیه صلوات الله علیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

غلامان حبشی [illegible] که [illegible] از دو پستان شیر [illegible] پسری از پسران شیر خواره آنحضرت در
پایه [illegible] آمده [illegible] غلام مضطرب [illegible] گشته آنجناب [illegible] وجود آنجناب [illegible]
اسامه با آنحضرت [illegible] که [illegible] ده هزار دینار [illegible] رسید حکایت کرد آنحضرت [illegible]
امامت [illegible] آنحضرت [illegible] غلامان [illegible]
از [illegible] بر تو پوشیده [illegible] بسیار است [illegible]
[illegible]
آمده در برابر آنحضرت ایستاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر ولادت و مدت عمر و اولاد و حلیه و صفات و بعضی از معجزات آنحضرت

ولادت آنجناب [illegible] سیم ماه صفر از سال پنجاه و هفتم هجرت [illegible] سه سال پیش از واقعه کربلا [illegible] دختر امام حسن [illegible]

[illegible]

[illegible]

ولا الا القدریه ولا الا الزندیه ولا الا الحروریه ولکن البنا [illegible] از کلمات تامه آنجناب است که با امام [illegible]

فرمود [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

اکر [illegible] **ذکر امام بحق مطلق جعفر بن محمد الصادق علیه و علی آبائه السلام** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر ولادت و [illegible] امام جعفر صادق [illegible]

[illegible]

چندان یا رب یا رب گفت که نفسش منقطع شد پس رب رب چندان گفت که نفسش برآمد و همچنین یا الله و یا ارحم الراحمین
آنگاه یا رحیم و یا ارحم الراحمین گفت تا نفس منقطع شد و گفت پس از خدا آنچه خواست و از خلایق حاجت خود را درخواست کرد
بجا آورد که هنوز نفسش تمام نگشته در آن موسم که انگور در آن عالم بود [illegible] انگور تازه [illegible]
خواست شاد کند نزدیک رفتم گفتم من هم شریکم برای آنکه تو دعا کردی و من آمین گفتم انگور می‌خوردم که [illegible]
[illegible] و هیچ انگوری از آن خوشتر ندیده بودم و آنچه [illegible] برداشتم [illegible]
[illegible] که [illegible] آمد و در پس راه جوی
بر خوردم [illegible] از آنحضرت [illegible] و از حال [illegible]
[illegible] گفت جعفر بن محمد الصادق [illegible]
و کرم [illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
مبارک [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
آنحضرت فرمود [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
آنحضرت دعا کرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] با آنحضرت گفتند [illegible]
فرمود [illegible]
[illegible]

این گره بآنحضرت رسید و دست مبارک بجانب کعبه [illegible] بود در آن حال [illegible]
[illegible] بآنحضرت رسید [illegible] و از کلمات بشارت آیات
آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible] شنیدم [illegible] و در میان شیعه [illegible]
[illegible]
[illegible] از گناه [illegible]
فرمود [illegible] شیعه [illegible]
از شیعیان [illegible] از آنحضرت پرسید [illegible]
فرمود [illegible]
[illegible] و از کلمات آنحضرت است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible] فرمود [illegible]

گویند زبان ... [illegible] ... چنانکه شیخ ... [illegible]

... [illegible] ... مناقب الصادق مشهورة ... [illegible]

... ذکر امام هفتم ابو الحسن موسی بن جعفر الکاظم صلوات الله و سلامه علیه ... [illegible]

... [illegible] ... موسی بن جعفر کاظم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

و بود تا او را نیز قتل آن حضرت تکلیف کرد او نیز از آن کار تحریف نمود و رشید حبس آن جناب را به فضل بن یحیی محول کرد

و فضل آن حضرت را در حجره از خانهٔ خویش محبوس داشته [illegible] و چون فضل [illegible] فضل عبادت و اجتهاد [illegible]

و تلاوت و قیام لیالی و صیام و مواظبت [illegible] آن حضرت [illegible] و اگر [illegible]

رشید در رقه بود و در وقت فضل با آن حضرت [illegible] قتل آن حضرت با وی نوشت [illegible] رشید [illegible]

با ستان رسید و نامه [illegible] که [illegible] در [illegible] عباس [illegible]

فرستاده [illegible] فضل بن یحیی چون [illegible] که موسی بن جعفر علیه السلام را در رفاه و وسعت [illegible]

[illegible] فضل [illegible] آن حضرت

[illegible] فضل [illegible]

حضرت را از خانهٔ او [illegible] رشید [illegible] رشید در جمع عام [illegible] فضل بن یحیی [illegible]

و لعن [illegible] فضل [illegible] بر آمد [illegible]

[illegible]

و [illegible] فضل [illegible] رشید [illegible]

و یحیی [illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

و [illegible] آن امام مظلوم [illegible] رشید [illegible]

[illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] علیهم السلام [illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] موسی بن جعفر علیه السلام [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

تا ازین

تا ایشان آن حضرت را [illegible] چون [illegible] آن جناب را در [illegible]

از آنجا [illegible] فاین [illegible]

[illegible] آن جناب [illegible]

[illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

هنگام [illegible] آن جناب [illegible] آن حضرت [illegible] رشید [illegible]

[illegible] رشید [illegible]

[illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آن جناب [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۱۶

و ما جهت از سوختن خود خواهم تا در منزل او ... [illegible]

و چون از نماز فارغ گشت گفت ... [illegible]

[illegible]

آب از آن خورد ... [illegible]

[illegible]

۲۱۲

[illegible]

و عارف و حقیقت غریب بحر تیش منتشر در مشارق و مغارب گم گرداند و کیف عبادتی و بعبارت بیابد پس ازین شعر
گفت و در خشنده که از بحر علم سر بر زاده شعف فطرت سوان ست چنین که او است و لکن اعتاب عامه ما می از رک
مع الجناب در جواب گفته مقولات اوست تاس هرانا فنون من الکلام السنیه لکم جوهر الکلام مع شعر الدر
فبهر یحتینه بعض ما ذکر مع مرای وافضال التی تحقیق عقد الا اهتدی طوع امام کان جبرئیل خادما لابیه و کان بهار جلیله
المشتهر از نقل سنت و رب ماموں و سیر از انبار عباس هارون و هی و ماموں پسران هارون آنحضرت تا پدر
زنده بود در مدینه بود و از زوی دو حیث در سالی که هارون عزیمت حج کرد آنجناب از مدینه بیرون و بکوه فارع
آمد و بکوه خطاب کرد که بای ... هارون ترا پاره پاره کند و کسی مغز او را نیافت تا چون هم از آن حضرت هارون
بانجا آمد باهتمام جعفر بن یحیی خانه رفیع در انجا بنهاد و در هنگام رجوع جعفر را حکم بانهدام آن کرد و چون بعراق
جعفر را پاره پاره کرد و سر مخم آنحضرت ظاهر شد و در منی یحیی بن خالد با آنحضرت برخورد و کرد و از رحم ... رگ
پاک بیکرد و فرمود بیچاره کسی که از آنچه در این سال بر سر او آید جز هزار و در روزی بیچاره تر هارون است و دو انگشت بهم پیوسته
فرمودی من و هارون چنین و کسی سر آن را نیافت تا روزی که آنحضرت با آن دو در جوار هارون مدفون شد و چون مامون
در گذشت و منصور ماموں گشت ماموں قدوم آنحضرت را از مدینه با جمعی از آل ابوطالب نزد خویش طلب داشت و در حین
وصول آنحضرت لوازم اکرام مبذول داشته علویین را در منزلی و آنحضرت را در منزلی دیگر جای داد و خود پیش از علویین فرود آورد
تخت پیغام داد که مقصود از آوردن تو آنست که خود را از خلافت خلع کرده ترا بجای خویش نشانم آنحضرت ابا کرد
جواب فرستاد فرستاده برگشت با آنحضرت بگوی که از اینکار انکار داری ناچار ترا از خود ولیعهد کردم آنحضرت ابا
نیز امتناع نموده عاقبت ... و صحبت ... کشته فضل بن سهل ذو الریاستین را ... تحویت
و مبالغت در فتح ... آنحضرت فرمود ... این بار ماموں گفت ... ولایت عهد ...
پس آنحضرت فرمود ... ماموں گفت ... بسوزی کرده ...
... که مخالف ... آنحضرت فرمود ...
و ترک ... ماموں رضا داده ... ولایت عهد ...
... آنحضرت ... فضل بن سهل ...
موجب ... ماموں ... ولیعهد ...
... فضل بن سهل ...
دم درکشیده ... فضل ... ولایت عهد با آنحضرت ...
یکسره ... آنحضرت ...

ازینجا

از چنین امثال برگزیده رشید اکرد ... ماموں مجمعی آراسته بحضور عمر و جنود و علمای سور و الجند و متمایز الفقه و نشست و امرا و اشراف
مردود و ساری ... بجای خویش نشسته و برای آنحضرت دو وساده ... نهاده چون کل ...
در ورق سبز جامه ... سبزه آساکینه داده ... فرار کرد ... بر ... دوری از ...
بیرت ماموں تخت ... ماموں کرده آنحضرت ... و آنکه دست بر روی دست ...
اصحاب ... و شعرا و خطیبان ... و دوستان بر پای ایستاده زبان ... و ثنا گشادند
مجلس جعفر ... و شاکیتی ... را باشارت ماموں جوایز ... داده ماموں از آن حضرت
تا خطبه برای عموم خواند آنحضرت ... ثنا ... کرده با مردم فرمود ما را بر شما حقی است بسبب رسول الله
و اله و شما را نیز ... وسیله برما و هر وقت که شما حق خویش را ادا کنید برما واجب است حکم ارشاد و ماموں نامه عهد
خود نوشت که ... و آنحضرت بخط مبارک بر ظهر همان وثیقه نگاشت الحمد لله الفعال لما یشاء
لا معقب لحکمه ولا راد لقضائه یعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور وصلواته علی نبیه محمد خاتم النبیین وآله الطاهرین اقول وانا علی
بن موسی بن جعفر ان امیر المؤمنین عضده الله بالسداد ووفقه للرشاد عرف من حقنا ما جهله غیره فوصل ارحاما قطعت وآمن نفوسا فزعت
بل احیاها وقد تلفت واغناها اذ افتقرت مبتغیا رضی رب العالمین لا یرید جزاء من غیره وسیجزی الله الشاکرین ولا یضیع اجر المحسنین وانه
جعل الی عهده والامرة الکبری ان بقیت بعده فمن حل عقدة امر الله بشدها وفصم عروة احب الله ایثاقها فقد اباح حریمه
واحل محرمه اذ کان بذلک زاریا علی الامام منتهکا حرمة الاسلام بذلک جری السالف فصبر منه علی الفلتات ولم
یعترض بعدها علی العزمات خوفا من شتات الدین واضطراب حبل المسلمین ولقرب امر الجاهلیة ورصد فرصة تنتهز وبائقة تبتدر وقد
جعلت الله علی نفسی ان استرعانی امر المسلمین وقلدنی خلافته العمل فیهم عامة وفی بنی العباس بن عبد المطلب خاصة بطاعته وطاعة رسول الله صلی الله علیه وآله
وان لا اسفک دما حراما ولا ابیح فرجا ولا مالا الا ما سفکته حدوده واباحته فرائضه وان اتخیر الکفاة جهدی وطاقتی وجعلت
بذلک علی نفسی عهدا مؤکدا یسالنی الله عنه فانه عز وجل یقول واوفوا بالعهد ان العهد کان مسؤولا وان احدثت او غیرت او بدلت
کنت للغیر مستحقا وللنکال متعرضا واعوذ بالله من سخطه والیه ارغب فی التوفیق لطاعته والحول بینی وبین معصیته فی عافیة لی وللمسلمین
والجامعة والجفر یدلان علی ضد ذلک وما ادری ما یفعل بی ولا بکم ان الحکم الا لله یقضی بالحق وهو خیر الفاصلین لکنی امتثلت امر امیر المؤمنین وآثرت
رضاه والله یعصمنی وایاه واشهدت الله علی نفسی بذلک وکفی بالله شهیدا وکتب بخطی فی محضر امیر المؤمنین اطال الله بقاءه والفضل بن
سهل وسهل بن الفضل ویحیی بن اکثم وعبد الله بن طاهر وثمامة بن اشرس وبشر بن المعتمر وحماد بن النعمان فی شهر رمضان سنة احدی ومائتین
پس بامر ماموں سکه ... بنام ... ماموں دختر خود ام حبیب را با آنحضرت تزویج کرده
... فرستاد ... ولایت عهد ... مردم ... در هر یک از شهرهای حجاز و عراق خطبه ... آنحضرت
امام آفاق ... عبد الجبار بن سعید ... خطبه ... آنحضرت

چنانچه [illegible] نوح [illegible] و گوشت [illegible] از مردم پوشیده [illegible] آنحضرت [illegible] برای [illegible]
حکم فرمود تا زینب [illegible] کشیده و برای [illegible] شیر [illegible]
[illegible] حرام است اگر این زن راست گوید گوشت شیران [illegible] آنحضرت [illegible]
آنحضرت [illegible] و مردم [illegible]
کردند و چون آنحضرت [illegible] شیران [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] و چون زینب [illegible] حکم فرمود [illegible] شیران [illegible]
[illegible]
[illegible] عراق [illegible] فضل [illegible]
[illegible]
[illegible] مأمون [illegible]
[illegible]
حضرت [illegible] مأمون [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] مأمون [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] فضل [illegible] مأمون [illegible]
[illegible] مأمون [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] بشارت [illegible]
[illegible] مأمون [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] دعبل [illegible]
[illegible] مدارس آیات خلت من تلاوة
و منزل وحی مقفر العرصات [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] دعبل [illegible]
[illegible] دعبل [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] مأمون [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] مأمون [illegible]
[illegible] مأمون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] مأمون [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] مأمون [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و با خود گفتم فردا بخدمت او روم و مسئله چند پرسم اگر جواب گوید امام حق اوست و چون صبح شد مسائل را نوشته در آستین گذاشته
متوجه شدم از کثرت مردم راه وصول نیافتم و در گوشه نشستم ناگاه مردی آمد و گفت یا [illegible] این جواب
مسائل تست و [illegible] و چون [illegible] گرفتم بعینها جواب مسائل بود که نوشته بودم [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] و چون [illegible] ... آنحضرت [illegible]
آنحضرت [illegible] که از [illegible] آمده [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] رسول [illegible] و آنحضرت [illegible]
[illegible] از [illegible] این [illegible] آنحضرت [illegible]
و [illegible] و [illegible] وفات [illegible]
[illegible] چند [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] از [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
الجناب [illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ذکر امام تاسع ابو جعفر محمد بن علی الجواد علیه السلام
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

بود بی زیاده و کم و از حکیمه دختر امام موسی علیه السلام مروی است که گفت بعد از رحلت برادرم [illegible] نزد ام الفضل رفتم و سخن از خوارق
عادات و فضایل آنحضرت در میان آمد ام الفضل گفت من امری از آنجناب دیدم که هرگز کسی نشنیده و آن چنان بود که من از تمتع و تزویج
بعضی کنیزان آنحضرت بپدرم شکایت کردم در حینی که از آنحضرت امر کرد که زنی را در خانه دیدم چون آفتاب [illegible] و گفتم تو
کیستی گفت زنی از جعفر بن ابراهیم از اولاد عمار یاسر و از شوهرت [illegible] تا الحال [illegible] داده [illegible] گذشته نزد پدرم رفتم
و او شراب میخورد گفتم [illegible] جعفر [illegible] پدرم [illegible] رفته [illegible]
بر سر بالین آنجناب [illegible] شمشیر پاره پاره کرد و برگشت چون صبح شد پدرم [illegible]
و نادم گشته [illegible] فرستاد تا خبری از آنحضرت بیاورد [illegible] آنحضرت را در نماز دیدم [illegible] پدرم
ده هزار دینار بخادم داد و ده هزار دینار برای آنحضرت فرستاد و چون [illegible] پدرم [illegible] شراب [illegible]
آنجناب از شراب توبه کرد [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] چون [illegible] آمدم در میان آن [illegible]
حضرت در [illegible] از مدینه [illegible] از آنحضرت [illegible] علیه السلام [illegible] مکتوب [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] مکتوب را [illegible]
[illegible]
کنه و هر که [illegible]
[illegible]
[illegible] معارف [illegible] و دشنام گوینده [illegible]
با [illegible] آنجناب [illegible] فضایل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و زبان [illegible] امام [illegible] امام [illegible]
[illegible] الموالد و المعاد [illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر امام دهم ابوالحسن الثالث علی بن محمد النقی العسکری صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] ابوالحسن الثالث علی بن محمد النقی علیهما السلام [illegible]
[illegible] امامت [illegible]
[illegible] از علم و حلم و کرم [illegible] و صفات [illegible] خوارق عادات [illegible]
و اثق بالله و متوکل [illegible]
[illegible] تا نوبت خلافت [illegible] از مدینه [illegible] متوکل [illegible]
[illegible] آنحضرت را [illegible] مدینه [illegible] آنحضرت [illegible] آنجناب [illegible]
[illegible] متوکل [illegible] آنجناب [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] رعایت قرابت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] مدینه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنجناب [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

واثق
پسر معتصم [illegible]
[illegible]
[illegible]
حضرت در زمان خلافت واثق
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر امام یازدهم ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام

[illegible]

[illegible]

[illegible] محبت آنحضرت [illegible] و چون [illegible] احوال [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] در امر [illegible] و تقیه [illegible]

آنحضرت [illegible] که آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] بر آن [illegible]

[illegible] امام [illegible]

آنحضرت [illegible] جعفر [illegible]

[illegible] جعفر [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] جعفر [illegible]

[illegible] جعفر [illegible]

جعفر [illegible]

[illegible]

امام [illegible] جعفر [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] ذکر [illegible]

[illegible] مولد شریف آنحضرت [illegible]

[illegible]

محمد

[illegible] هشت سال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب عصر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فاطمه زهرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] ذکر امام ثانی عشر [illegible]

[illegible] امام [illegible] صاحب الزمان [illegible]

[illegible] امام حسن عسکری [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] پسران او حسن و حسین [illegible]

[illegible]

و از شیعیان خاص جناب امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام چنانست که گوید روزی با بشارت کافور خادم که جناب امام علی

نقی علیه السلام رقعه نوشته [illegible]

[illegible]

[illegible] امام حسن علیه السلام [illegible]

[illegible] نرگس [illegible] از نسیم سحر [illegible] آنحضرت [illegible] سوره قدر [illegible]

[illegible] سلام کرد [illegible] در شکم [illegible]

[illegible] نرگس از دیده ام پنهان شد [illegible]

[illegible] امام حسن علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible]

نرگس [illegible]

[illegible] اشهد ان لا اله الا الله [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] امام حسن علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

۳۲۶

[illegible]

۵۲۲

[illegible]

اسد اباد کو نه کنک همان است و نامید اشد و چون با سد اباد آمدم و عصر در آن کشودم جمعیت [illegible] در آن بود و [illegible] آمد که [illegible]
چار در باز کشتم و تا آنجا [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] جهت آنحضرت [illegible] و میسر شد تا شب در خواب [illegible] آوازم داد که ای فرزند [illegible]
امام زمان مهدی یافت خواهی بود از خواب [illegible] آنحضرت [illegible]
و در مدینه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر علایم ظهور آن نور مستور [illegible] آنحضرت [illegible]
خروج سفیانی است از شام [illegible] کسوف آفتاب در نیمه [illegible] و خسوف ماه در آخر [illegible]

با پس [illegible] و از جانب مشرق و دیگری در جانب مغرب و طلوع آفتاب از مغرب و ظهور [illegible]
[illegible] و قتل نفس زکیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
و در [illegible] طلوع آفتاب [illegible]
و هم آفتاب بلند شود [illegible] آل محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
چون تو شیعیان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

علیهم السلام در آخر ... ایشان ... زنده ... گیرد ... کافر ...
ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد که رجوع رسول الله صلی الله علیه وآله به دنیا باز دیگر در رجعت ... از آن ... دیگر ولنذیقنهم من العذاب
الادنی دون العذاب الاکبر ... عذاب ... رجعت و عذاب اکبر ... قیامت و دیگر ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین که یک زنده کردن ...
در رجعت و دیگری در قیامت و آیه ثم رددنا لکم الکرة علیهم اشارت است برجعت حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه که با ...
از اصحاب خود به دنیا بر گردد و انتقام خویش باز ستاند و چون حضرت قائم علیه السلام از دنیا رود ... سید الشهداء صلوات الله علیه ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در ضمن عبارات [illegible] که از آنحضرت [illegible]

[illegible]

پس [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسیار بوده و در علوم تفسیر و فقه و حدیث مشهور و مستثنی ... [illegible] ... در کتاب استیعاب مذکور است

[illegible]

[illegible]

و در روایت مؤلف [illegible] شهید گشتند و بقول صاحب مستطاب [illegible] شهادت یافت

[illegible] کردند و موافق نقل صاحب [illegible] است قول صاحب مستطاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

بیعت [illegible] شام کرده تا هنگام فوت عثمان در آنجا مقام داشت [illegible]

[illegible] عثمان [illegible]

[illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین حسن علیه السلام [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین حسن علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] واز حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۲۴

[illegible]

[illegible]

چو هم قال الله ... [illegible] ... امیرالمومنین علیه السلام ... [illegible]

[illegible] ... از فضلاء اصحاب ... [illegible]

هر باب ... از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام ... [illegible]

[illegible] ... امیرالمومنین علیه السلام ... [illegible]

[illegible]

٣٣٥

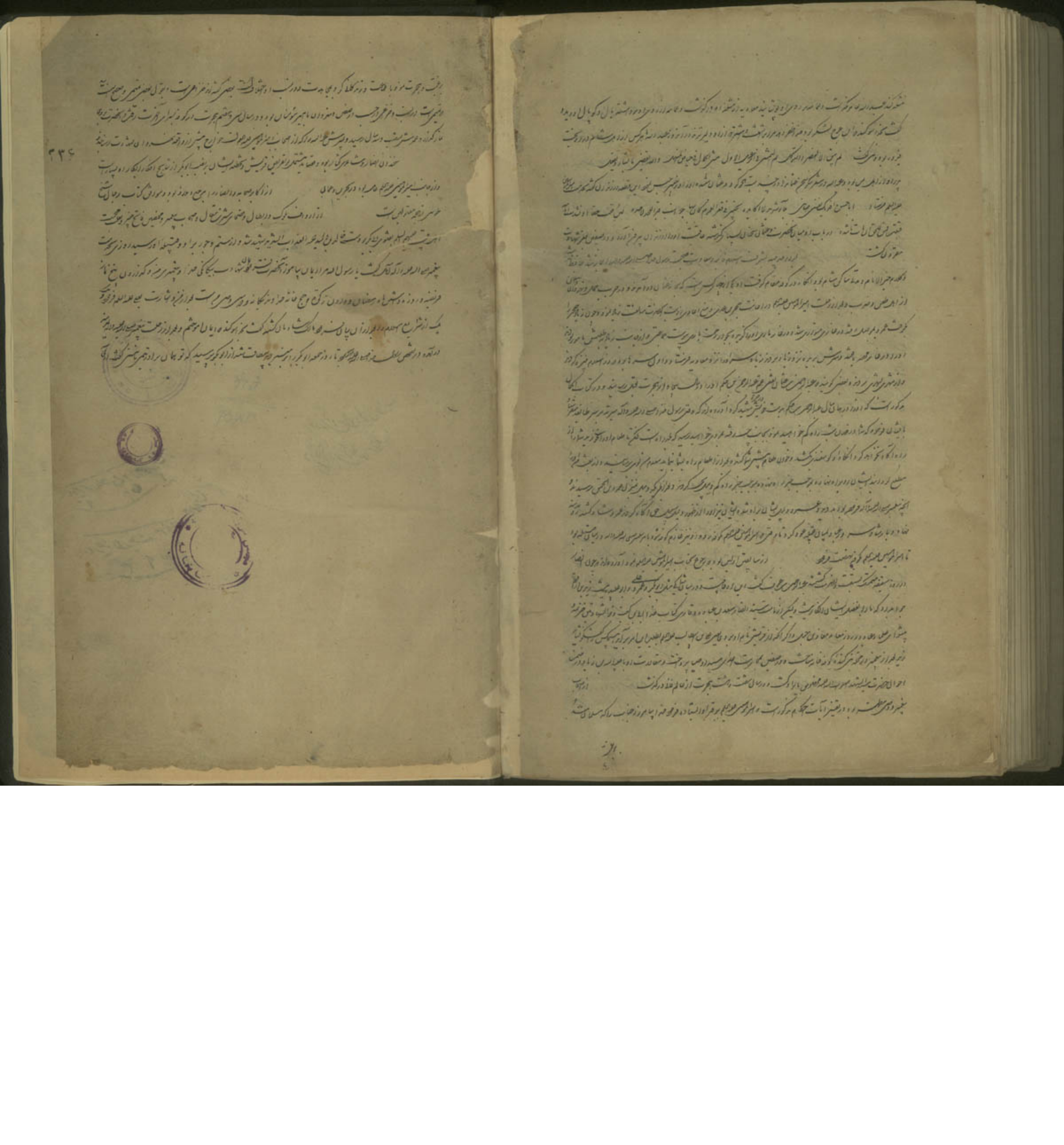
[illegible] ... جناب رسالت ... [illegible]

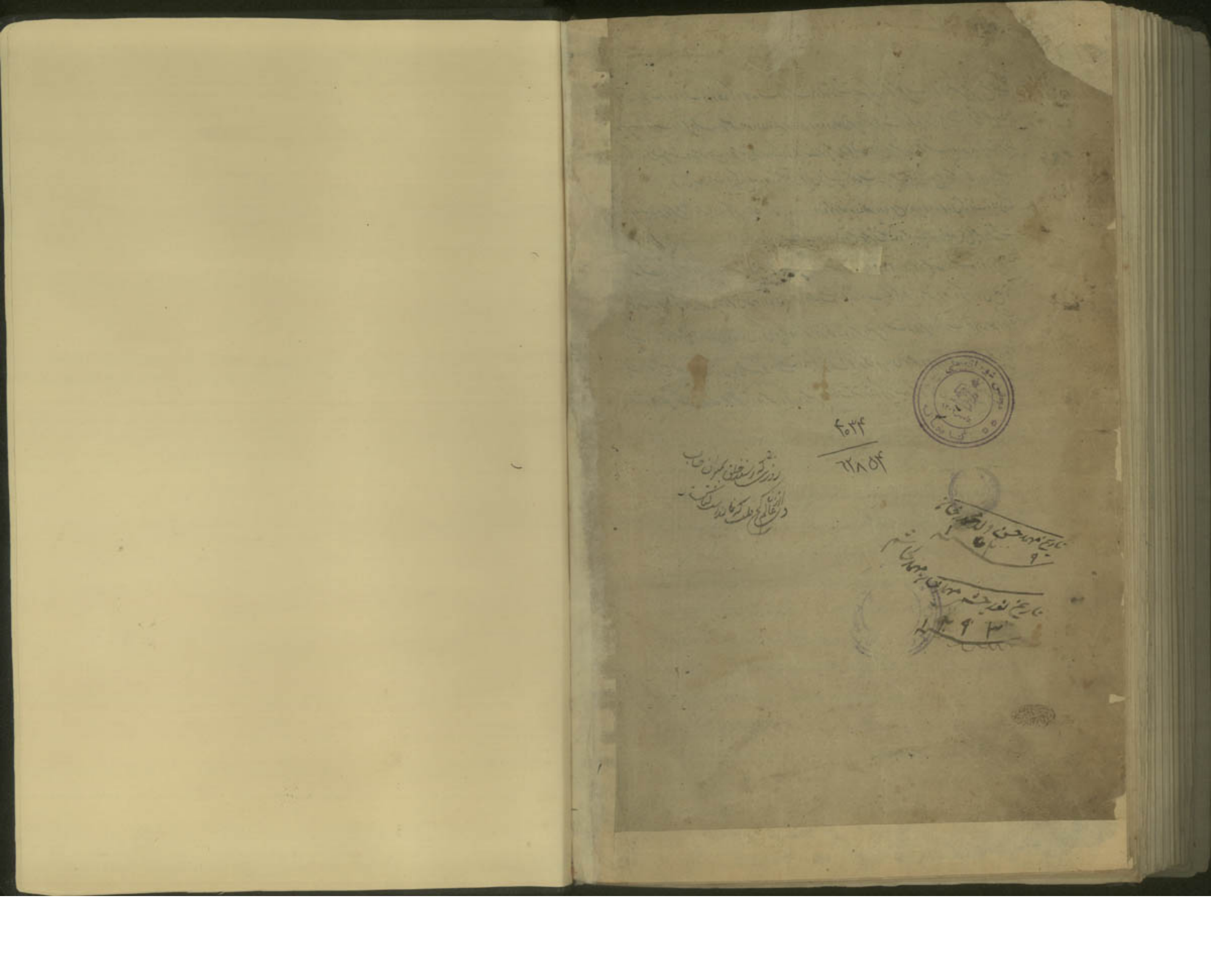
[illegible] ... امیرالمومنین علیه السلام ... [illegible]

[illegible] ... امام حسن علیه السلام ... امیرالمومنین علیه السلام ... [illegible]

[illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

[illegible]




۴۰۳۴
۶۲۸۵۴

